

لاری
« ما پی تحصیل یار و یار در دل بوده است »
« حاصل تحصیل ما تحصیل حاصل پزده است »
« شاه ابراهیم خان لاری »

لارستان کهن

تحقیق و پژوهش دکتر سمانه قریم

تألیف

احمد اقتداری

تهران آذرماه ۱۳۳۴ خورشیدی

Lârestân-e-Kohan

by

A. Egtedâri

Tehran

Nov. 1955

لارستان کهن

تألیف: احمد اقتداری

۵۷۳۶۷

« ما پی تحصیل یار و یار در دل بوده است »
« حاصل تحصیل ما تحصیل حاصل بوده است، »
« شاه ابراهیم خان لاری »



لاریستان کهن

تحت نظر دیرینه گستران قلم

تألیف

احمد اقتداری

تهران آذرماه ۱۳۳۴ خورشیدی

این کتاب در یک هزار نسخه در چاپخانه رنگین
در تهران چاپ شد
کلیه حقوق طبع و انتشار مخصوص مؤلف است
آذرماه ۱۳۳۴ خورشیدی

تقدیم به :

مردم لارستان از مردم شهرودیه‌ها و آبادیها
و بندرهای آن که با تاریخ درخشان و افتخارات
دیرینه سرزمین اجدادی خود اکنون در لارستان
ویرانه زندگی می‌کنند و یا برای معاش تحمل رنج
سفرهای دراز کرده در جزائر خلیج فارس و اقیانوس
هند و شهرهای هندوستان و عربستان و جاهای
دیگر بسر می‌برند و در هر حال بیاد زادگاه مألوف
دل خوش دارند و از ویرانی آن غمگین و افسرده‌اند.

سر آغاز

بنام پروردگار بخشاینده مهربان

سرزمین بزرگ لارستان از دیرباز دارای مجده و عظمت خاصی بوده و بسبب تاریخ پر از حوادث و پیرغوغای خلیج فارس که از روزگار باستان یعنی از زمان ورود نژاد آریا بفلات ایران آغاز میشود لارستان هم که در ساحل خلیج فارس واقع و قسمتهائی از آن تا با امروز بندری از کرانه‌های دریای فارس بشمار می‌آیند از این کشمکشها و غوغاها و آمد و رفت‌ها و وقایع و حوادث تاریخ برکنار نمانده، مورد حمله و هجوم واقع شده، روزگاری بس آباد و درخشان و روزگاری ویرانه و نا بسامان و زمانهائی در کشاکش این دوسیر تاریخی واقع بوده است.

گفته‌اند که اولین سیاح که از خلیج فارس و ساحل آن یادداشت‌هایی بجا گذاشته است «نیارکوس» سردار دریائی اسکندر و مأمور وی برای مطالعه در آبهای خلیج فارس و اقیانوس هند بوده است، ولی شك نیست که چون فلات بزرگ ایران از روزگاری بس دراز پیش از حمله اسکندر هم آباد بوده، بسبب مساعدت طبیعت و خصوصیات منطقه‌ای آن، گروهی در آن زندگی می‌کرده‌اند و جزائر خلیج فارس و سواحل آن بی شك آباد و

مسکن اقوامی زنده بوده است .

افسانه ها و اساطیر قدیمی که بزبان یونانیان و مورخین آنها امروز بجای مانده است کم و بیش از غوغائی که در دل دریای فارس و کرانه های باستانی آن می گذشته است اشاراتی دربردارد و هنگامیکه سرزمین پارس پدایتخت شاهنشاه بزرگ هخامنشی بوده است دریای فارس و کرانه های آن مسلماً نه تنها ناظر حوادث بزرگ تاریخی و آمدورفت کشتی ها و عبور و مرور کالاهای تجاری و رقابت اقوام سوداگر دنیای آن زمان بوده ، بلکه خود وارد در این گونه صحنه های تجاری و نظامی و محل بروز حوادث و وقایع بشمار می آمده است .

سرزمین لارستان که بیش و کم در ساحل دریای فارس واقع است نظر بارتفاعات نظامی و اعتدال نسبی هوا و دشتهای قابل عبور و راههای ارتباطی ناگزیر باید دارای دژها ، آبادیها ، مزارع ، باراندازها و شهرهای تجاری و نظامی در آن روزگار بوده باشد و تحقیق در تاریخ ایران قدیم این واقعیت مسلم را مدلل میسازد .

راست است که تاریخ سرزمین پارس پیش از ظهور اردشیر بابکان بخوبی روشن نیست ولی سرزمینی که مسکن قومی بزرگ مانند قوم پارس بوده است بی شک آنقدر بزرگ و انبوه و پر جمعیت بوده ، که نه تنها مردم در دامنه ارتفاعات پر برف و دشتهای معتدل شمالی این سرزمین زندگی می کرده اند بلکه جبر طمیعت و مقتضیات جغرافیائی آنها را بنقاط مختلف این سرزمین بزرگ یعنی تمام خاک پارس پراکنده ساخته و در کوه و دشت و دره و هامون و کرانه های خلیج فارس زندگانی می نموده اند . اما از زمان ظهور مؤسس سلسله ساسانی یعنی اردشیر بابکان تاریخ سرزمین پارس آشکار تر و روشن تر شده و از این زمان است که بهتر بچگونگی زندگی

مردم آگاهی داریم .

سرزمین لارستان که در روزگار پارینه قسمتهایی از آن بنام ایراهستان ، کران ، لاغریستان ، سیف و هزو نامیده میشده است بسیار بزرگ و پهناور و آباد بوده است تا آنجا که گفته اند از دهکده ای بنام الار Alâr مردی که خود از پادشاهان روزگار خویش بود با اردشیر بابکان همآورد گشت و به نیروی اردشیر از پا درآمد و سرزمین اوضیمه شاهنشاهی اردشیر شد .

رستاقهای آباد و پرجمعیت و دهقانهای کارآمد و قانع و پرکار و یکتاپرست ، صداقت و صفای باطن و درستی و پاکیزگی مردم لارستان قدیم باز نزد اقوام مجاور بوده و داستانهای دل انگیزی از بزرگواری مردم این سرزمین تاریخی بر زبانهای مردم مجاور و در یادداشت ها و نامه های تاریخی بجای مانده است . آتشکده بزرگ و پر شکوه « آذرفرن بنغ » که آتش پیشوایان و بخردان و دانایان بوده است از خوارزم به « کاریان » لارستان آورده شده است که مورد تعظیم و تکریم همه اقوام ایرانی دنیای قدیم بوده و دشت کاریان و جلگه آنرا به همین سبب سرزمین آباد و پر جنب و خروش و قدوسی و طاهر و پرفضیلت و پر مایه ساخته بوده است ، آنگونه که شاهنشاه ساسانی خود برای زیارت این آتشکده بزرگ باین سرزمین می آمده و خداوند بزرگ را در این جایگاه نماز می گزارده است . خاک مستعد و حاصلخیز و آفتاب گرم و نیروبخش این سرزمین که به همراه کاردانی و پشتکار مردم ایمان راسخ ساکنین این سرزمین برای بهبود زندگی و کسب دانشهای کشاورزی بوده است ، این منطقه را با همه خشکی و کم آبی و گرمی ، ناحیه ای غله خیز و پر محصول و آباد و بی گرسنه ساخته و دشت های آنرا بفرآوانی غله و بسیاری دام مشهور نموده بوده است . این چنین سرزمین

بزرگ و پراز نعمت های خدائی بتدریج با تحول زمان جلورفته و در روزگار ظهور دین اسلام و پس از آن از مراکز رونق علم و دانش زمان شده است. از یکطرف مردم در تکاپوی معاش بسوداگری اشتغال ورزیده، سرزمین پر ثروت و محل رفت و آمد کشتیها و دارای باراندازهای بزرگ و بنادر عظیم و شهرها و دهات معمور و دولتمند بوده، و از طرف دیگر در سایه همین دولتمندی و استغنائی اقتصادی دارای حکام و امراء و پادشاهان محلی مقتدر و با کفایت و بردباری بوده است که زندگی مردم را در سایه کفایت و درایت خود مرفه و خود نیز در نهایت قدرت و جلال سلطنت میکردند؛ و چون بفرمان پادشاهان مرکزی ایران گردن می گذاشته اند باز هم استقلال و احترامات قومی و سرزندگی خود را تا آنجا حفظ می نموده اند که مثلاً در روز تاجگذاری پادشاهان بر آنها جامه شاهی می پوشانیده اند و وظیفه داشته اند که تاج شاهی را بر سر پادشاه بگذارند و بدین ترتیب بزرگترین مقامات کشوری و دولتی را بمعهد می گرفته اند.

سوداگران و بازرگانان و سیاحان اروپائی در زمانی که لارستان در راه بزرگ ادویه و راه ابریشم قرار گرفته است باین سرزمین آمد و رفت داشته و در شهرها و دیه های آن ساکن شده و خاطرات بسیار جالبی از زندگی خود در این نواحی یاد داشت کرده و بر صحیفه روزگار بجای گذاشته اند. در قرون اخیر سپاه پادشاهان مرکزی همیشه دارای امراء لارستان و تیراندازان و شمشال داران و سرکردگان نظامی لارستانی بوده است و در مواقع سخت تاریخ کشور، پدران همین مردم محروم و دور افتاده با کمال شجاعت و فداکاری در راه اعتلای ایران پافشاری کرده و درس مردانگی و غیرت و سپاهیکری میداده اند.

ذکر افتخارات تاریخی لارستان و وقایع تاریخی و اوضاع و احوال

اقوامی که باین سرزمین پهناور روی آورده و در آن ساکن شده‌اند و ذکر آبادیها و ثروتها و دولتمندی و رونق تجاری بنادری مانند سیراف و بندر لنگه و رفاهیت مردم آن نقاط و بالاخره آنچه بر مردم لارستان گذشته و جغرافیای تاریخی این منطقه است ناچار نیازمند دلائل و مدارک و مأخذی است که چون این کتاب همه در این جهت پرداخته شده است ضروری نمیداند مطلبی در مقدمه گفته شود و باید بگویم که تنها بر آن شده‌ام که گوشه‌ای از سرگذشت و تاریخ و موقع و محل لارستان را نشان دهم. چون مطالعه همه کتابها برای همه میسر نیست و غالب کتابها بزبانهای غیر فارسی نوشته شده است، در صدد بر آمدم که همه آنچه دیگران از نویسندگان اروپائی و ترك و عرب و فارسی زبان راجع بلارستان نوشته‌اند در مجموعه‌ای گردآورم و در دسترس ارباب علاقه و دوستان فرهنگ و دانش ایران قرار دهم تا هم مردم سرزمین لارستان و فرزندان آن آب و خاک پر دامنه و وسیع که هر يك در نقطه‌ای پراکنده اند از تاریخ و جغرافیای تاریخی سرزمین خود مطلع و بر گذشته افتخار آمیز وطن خود آگاه شوند و هم شاید کمکی به پژوهش و تحقیق در تاریخ گوشه‌ای از کشور شده باشد.

با مطالعه حوادث تاریخی لارستان باین نکته برخورددم که این سرزمین تاریخی و کهنسال گذشته از حوادث و وقایعی که بر آن گذشته است دارای دانشمندان و مؤلفینی نیز بوده است که کم و بیش بنسبت دنیای خود در راه دانش قدمهایی برداشته و کتب و آثاری از خود بجای گذاشته‌اند و کتب خطی تألیف این دانشمندان در کتابخانه‌های بزرگ دنیای امروز مانند کتابخانه ملی پاریس و کتابخانه مرکزی لندن و کتابخانه‌های اسلامبول و تاشکند و غیره نگهداری میشوند. اطلاع از چگونگی احوال

مؤلفین این سرزمین و نام دانشمندان و شاعران و نویسندگان آن گذشته از هر چیز برای فرزندان آن آب و خاک مسلماً مقوله‌ای دلکش خواهد بود که در بخشی از کتاب بنام رجال علمی لارستان آورده شده است و بطور فهرست از آنها نام رفته است. همچنین در ضمن مطالعه دریافتیم که نام بسیاری از جاهای لارستان بخوبی و درستی ضبط نشده و بسیاریا شبیه است که ضبط صحیح نقاط لارستان در این مجموعه نشان داده شود.

از این رو در این مقدمه ضبط نام دیه‌ها و آبادیهای لارستان آورده شده و با حروف لاتینی نیز برابرهای آن نشان داده شده است.

در بخش اول کتابی که بنظر خوانندگان میرسد مطالبی که بزبانهای مختلف و در کتابهای مختلف راجع بلارستان نوشته اند بفارسی نقل و بترتیب تاریخ و زمان وقایع و حوادث مرتب شده است و خوانندگان را به حوادث و سرگذشت های تاریخی این سرزمین آشنا میسازد و در بخش دیگر از رجال علمی لارستان که تا اوایل دوره قاجار در این سرزمین پابصره وجود گذاشته و صاحب تالیف یا تصنیفی بوده و یا در راه دانش گامی برداشته اند سخن رفته است.

تهران آبانماه ۱۳۳۴ خورشیدی
احمد اقتداری لارستانی

نام‌دیه‌ها و آبادیهای لارستان کنونی

چون ضبط بسیاری از نامهای دیها و آبادیهای کنونی لارستان باعث عدم اطلاع مؤلفین از ضبط صحیح آن و یا دیگر گونی که این نامها پیدا کرده‌اند در غالب کتب جغرافیائی نادرست بوده و برای شناسائی و مطالعه لارستان اطلاع از نام صحیح آبادیها و دیه‌ها ضروری است در مقدمه کتاب بذکر دیه‌ها و آبادیها و بندرها و قصبه‌های لارستان پرداخته و در برابر هر يك الفبای لاتینی آن نشان داده میشود تا جویندگان را راهنما باشد. فرهنگ جغرافیائی ستاد ارتش در مجلد استان هفتم از اغلب آبادیهای لارستان نام برده است ولی در همین فرهنگ هم کمی و نقص دیده میشود، بعضی نامها نیامده و برخی نامها درست برابر تلفظ مردم نیست. بعلاوه بروشی که در فرهنگ جغرافیائی مزبور آورده نامها پراکنده است و از این راه برای جوینده شاید جستجوی يك نام از لارستان مشکل باشد.

در نشریه وزارت کشور بنام «اسامی دهات کشور» هم با وجود همه دقتی که بکار رفته است ضبط صحیح غالب اسامی دیها آورده نشده است؛ با وجود همه اینها وجود این دو کتاب و اقدام باین دو کار در خور کمال اهمیت و سیاستگزاری است. بخصوص فرهنگ جغرافیائی ستاد ارتش که بانسانهای

الفبای لاتینی هم اسامی دهات را نشان داده است و کاری بس گرانقدر کرده‌اند.

لارستان طبق تقسیمات جغرافیائی که از روزگار قاجار بجای مانده و تقسیمات جدید کشور هم آنرا قبول نموده و سالها است که مورد عمل است بیک بخش مرکزی و بخشهای:

بستک و جها نگیریه.

جویم و بنارو.

گاوبندی.

لنگه و شیب کوه.

و دهستان بزرگ خنج و دهستانهای بزرگ بیخه جات تقسیم میشوند که این دودهستان از نظر اداری با مرکز شهرستان مربوطند. بنابراین بترتیب از بخشهای پنج گانه و دهستانهای فوق نام آدیهها را با ضبط صحیح آن در زیر یاد می‌کنیم و نشانه‌هایی که برای سهولت خواندن بکار رفته است قبل از نشان میدهم بدینگونه: $\hat{a}$ = صدای آ $\hat{o}$ = صدای بین $\hat{o}$ و $\hat{e}$ $\hat{x}$ = خ $\hat{q}$ = ق $\hat{u}$ = غ $\hat{q}'$ = ش $\hat{sh}$ = چ $\hat{ch}$ مانند صدای $\hat{u}$ در زبان فرانسه = $\hat{u}$ بخش بستک و جها نگیریه: مشتمل بر دهستانهای: (بستک - گوده -

دژگان - لمزان - رودر - فرامرزان).

garband	گر بند	BASTAK	ناحیه بستک
lâvar	لاور	assu	آسو
mayeston	میستان	bastak	بستک
herang	هرنگ	jana و jonâh	جناح
GOWDA	ناحیه گوده	xolos	خلص
anve	انوه	fâryâb	فاریاب
illu	ایلو	kuhej	کوهج
anjirdon	انجیردون	kuxerd	کوخرد
barâsh	براش	gotâv	گتاو

ROWDAR	ناحیه رودر	berka – lâri	بر که لاری
parkân	پرکان	bisha	بیشه
rowidar	رویدر	passe- qalât	پس قلات
roud – bâr	رودبار	patu	پتو
koru	کرو	todru	تدرو
kishi	کیشی	châbe – nâr	چا بنار
kishu	کیشو	dehtal	ده تل
guyen	گوین	dâlu	دالو
nikân	نیکان	dehong	ده هنگ
ناحیه جهانگیره و فرامرزان		DEGEGAN	ناحیه دژگان
JOHUNGIRA		châh – ahmad	چاه احمد
faramarzan	فرامرزان	degegan	دژگان
pâtova	پاتوه	doâb	دو آب
dârbass	داربس	siyah – tak	سیه تک
deh-now	ده نو	sâya – xash	سایه چش
âli – ahmadan	عالی احمدان	konax	کنخ
kahtô	کپتو	ganâi	گنائی
gachu	گچو	gowbandi	گو بندی
kemeshk	کمشک	gowmiri	گو میری
konârsiyâ	کنارسیا	LAMAZAN	ناحیه لمزان
gezô	گزہ	anjira	انجیره
hongu	هنگو	podol	پدل
		lamazân	لمزان

بخش جویم (شامل دهستانهای: جویم- هرم و کاریان - بنارویه-

بیدشهر.)

tang-âb	تنک آب	JUYOM	جویم
juyom	جویم	poshtô	پشتو

gondeshk	گندشک	hasan-âbâd	حسن آباد
mârma	مارمه	dâmchah	دامچه
BIDESHEHR	ناحیه بیدشهر	dehpesh و dehfish	ده فیش
bideshehr	بیدشهر		ده دمه (ده دنبه)
gelâr	گلار	dehdoma (dehdonda)	
qalat	قلات		فرشته جان
kowra	کوره	fareshtaju و fareshta - jân	
kahne	کهنه	qotb-âbâd	قطب آباد
hod	هود	kolun	کلون
hirm	هیرم	mansur-âbad	منصور آباد
GOWBANDI	بخش گو بندی	mishnâb	میشناپ
gowbandi	گو بندی		ناحیه هرم و کاریان
ahstâm	احشام	harm	هرم
bochir	بوچیر	ahmad - mahmudi	احمد محمودی
bâq'	باغ	bolq'un	بلغون
gerid	گرید	sargâh	سرگاه
bambari	بمیری	shams - âbâd	شمس آباد
berka - dokâ	بر که دکا	kâreyân	کاریان
bordol	بردول	gelaK	گلک
behdeh	بهده	laq'aron	لاغرون
bostânu	بستانو	mahmud - âbâd	محمود آباد
chahvâz	چپواز	BENARU	ناحیه بنارو
homairun	همیرون	baxtiyâru	بختیارو
dashti	دشتی	banâru	بنارو
zey ârat	زیارت	jalâl - âbâd	جلال آباد
setolu	سه تولو	hasan - âbâd	حسن آباد
shiyu	شیو	deh - now	ده نو
shaix - shoaib	شیخ شعیب	dehrâ	دهرا
ammâni	عمانی	sharafu	شرفو
fumestân	فومستان	fath - âbâd	فتح آباد

dang	دنگ	konârdân	کناردان
darvish-âli	درویش عالی	moq'don	مغدون
dehakû	دهکو	milaki	میلکی
aliâbâd	علی آباد	heshniz	هشنیز
kahna	کپنه	yorde - soltân	یرد سلطان
karmossa	کرمسه	yorde - xalaf	یرد خلف
kurda	کورده	yorde - q'âsem - ali	یرد قاسم علی
gerâsh	گراش	yorde - bâran	یرد باران
latifi	لطیفی	بخش لار (شامل ارد - فداغ -	
hormûde - merxu	هرمود مرخو	حومه - صحرای باغ - درز	
dûlxâni (۱)	دولخانی	ERAD	ناحیه ارد
dangzi (۲)	دنگزی	erad	ارد
doqal'âi (۳)	دوقبائی	aq'ssa	اگسه
jahromi (۴)	چهرمی	gazdân	گزدان
kûhaki (۵)	کوهکی	DORZ	ناحیه درز
ناحیه صحرای باغ		dorz	درز
estâs	استاس	Sâya - bun	سایه بون
bâq'	باغ	shâh - q'aib	شاه غیب
benow	بنو	bixû	بیخو
pahrô	پهرو	ناحیه حومه لار	
xalûr	خلور	anâx	اناخ
châgâla	چاگاله	evaz	اوز
dashti	دشتی	bâen	بائن
dehmeyu	دهمیو	berâk	براک
zaraun	زراهون	beriz	بریز
senoxod	سه نتخود	xûr	خور
emâd-deh	عمادده	châshûr	چاه شور
maydeh (که آنرا امیده نیز گویند)			
gcwbas	گوبس		

۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ نام پنج طایفه ایل نشین در حومه لار بوده و اغلب ساکن صحرای باغ لار میباشند.

hasina	حسینہ	nafar	نفر
hasham	حشم	nima	نیمہ
hodu	ہودو	hormûd	ہرمود
gele-ros	گل رس	FEDAQ'	ناحیہ فداغ
divân	دیوان	fedâq'	فداغ
zeyârat	زیارت	xalili	خلیلی
suru	سورو	didabu	دیدہ بو
shenâs	شناس	korosh	کروش
ali - q'olumi	علی غلومی	بخش بشدر لنگہ (شامل : حومہ لنگہ - شیب کوہ)	
q'alita	غلیطہ	LENGAH	ناحیہ حومہ لنگہ
firuz	فیروز	armaq	ارمق
kong	کنگ	armak	ارمک
kuhi	کوهی	bandemoallem	بند معلم
kâfarq'un	کا فرغون	berka - seflin	بر کہ سفلیں
kotalu	کتلو	bostâna	بستانہ
kondorân	کندران	bâvardon	باوردن
gesha	گشہ	bâvard	باورد
gezir	گزیر	bordeq'un	بردغون
garestuna	گارستونہ	berka - ali	بر کہ علی
galangu	گالنگو	paskuh	پسکوه
lâvaran	لاوران	tombe - lâvar	تمبلاور
mahtâbi	مہتابی	jangal	جنگل
moq'u	مغو	châhku	چاہکو
mâlâ	مالا	champa	چمپہ
mila	میلہ	châh - darvish	چاہ درویش
mehrakun	مہر کون	châh-mossalam	چاہ مسالم
mellu	ملو	cherkey ât	چرکیات
naxle - jat	نخل جت	homairun	حمیرون

gezdun	گردون	SHIB-KUH	شیب کوه
golshan	گلشن	alafdân	علف دان
geresha	گرشه	armaki	ارمکی
gereza	گرزه	bannud	بنود
gele - sorx	گل سرخ	boJaskar	بوالعسکر
lashtâni	لشتانی	bujerâsh	بوجراش
lalami	لعلمی	bâq'u	باغو
marâq'	مراغ	bujabrâil	بوجبرائیل
mort âq'	مرباغ	butoyur	بو طيور
moçâhil	مچاهیل	bahmani	بهمنی
moqâm	مقام	jabri	جبیری
naxilu	نخیلو	jouni	جووانی
naxle - jamâl	نخل جمال	geze	گزه
naxle - xalfân	نخل خلفان	châarak	چارک
naxle - mir	نخل میر	ehiru	چیرو
naxle - izadi	نخل ایزدی	dehnow - mir	دهنومیر
handerâbi	هندرابی	dehnow-marq'	دهنومراغ
پیچہ حیات شامل : (بیرم - ملائی - خرگو - اشکنان - احشامات)		rostami	رستمی
ناحیه احشامات		rostaq	رستاق
ahshâm	احشام	romaila	رمیلہ
dehkohna	ده کپنه	sekonâr	سه کنار
dehnowefâzeli	ده نوفاضلی	shakaru	شکرو
shirinu	شیرینو	tâhuna	طاحونه
fâzeli	فاضلی	tovari	توری
katak	کنک	q'adir	غدير
ASHKANAN	ناحیه اشکنان	q'adire-daryâ	قدیردریا
ashkanân	اشکنان	qais	قیس
		kalât	کلات

pahrost	بهرست	ahel	اهل
jowzaqdon	جوزقدون	bariyu	بریو
châhvarz	چاهورز	pâqalât	پاقلات
châhe - chahvarz	چاهچهورز	pâin	پائین
xâja - âli	خواجه عالی	pasband	پسبند
dabân	دبان	pangaru	پنگرو
dehnow	دهنو	xasht	خشت
shaix âmer	شیخ عامر	rokn - âbâd	رکن آباد
kereshki	کرشکی	zain - addin	زین الدین
lâvarestun	لاورستون	setonbak	سه تنبک
madqâsem	مدقاسم	kal	کل
naama	نعمه	kadiyun	کدیون
XARGU	ناحیه خرگو	kuhi	کوهی
chârtâq	چارطاق	kandare-shaixi	کندر شیخی
xargu	خرگو		کندر عبدالرضا
sohrâb	سهراب	kandare - abdorezâ	
madtâher	مد طاهر		کندر کلاه بلند
MOLLAI	ناحیه ملائی	kandare - kolâh - boland	
berka	برکه		کندر محمدی
tamru	تمرو	kandare - mohamadi	
shâvarân	شاوران	kushku	کوشکو
morâdâ	مرادا	lâvare - gel	لاور گل
mollâi	ملائی	lâvare - xasht	لاور خشت
nuraddin	نورالدین	mehrak	مهرک
XONJ	ناحیه خنج	BAIRAM	ناحیه بیرم
âb - shirin	آب شیرین	âbkana	آبکنه
ashnâ	آشنا	bairam	بیرم
amir.âbâd	امین آباد	bâladeh	بالاده

zâxoru	زاخورو	baq'un	باغون
zangu	زنگو	baq'bisha	باغ بیشه
sedeh	سه ده	boq'erd	بگرد
saif - âbâd	سیف آباد	bixu	بیخو
shahrestân	شهرستان	podow	پدو
shanâez	شنائز	posht - band	پشت بند
tâhuna	طاحونه	taxta	تخته
farox - âbâd	فرخ آباد	tange-bâd	تنگ باد
qara - âq'âj	قره آغاج	tange - shahreyâri.	تنگ شهر باری
qara - konâr	قره کنار	jarmosht	جرمشت
karim - âbâd	کریم آباد	jaala	چله
konâr - tavila	کنار طویل	jengu	چنگو
kurda	کورده	chame - kabkâb	چم کبکاب
kahnu	کهنو	chame - kuku	چم کو کو
lâq'ar	لاغر	châh - kâzem	چاه کاظم
legâra	لکاره	châh - rostan	چاه رستم
maz	مز	châh - telâ	چاه طلا
maku	مکو	châh - mina	چاه مینا
mehr - âbâd	مهر آباد	hammâmi	حمامی
mahmela	مهمله	xuru	خورو
naalu	نعلو	xonj	خنج
haftovân	هفتوان و:	xân - ahmadi	خان احمدی
haftaun	(هفته اون) نیز گویند	xair - âbâd	خیر آباد
hongu	هنگو	dehnow	ده نو

چون نواحی فال و گله دار امروز بدون هیچگونه تناسب و دلیلی از لارستان مجزا کرده اند ضبط نامهای آبادیهای این ناحیه وسیع و قدیمی لارستان آورده نشده است و برای اطلاع خوانندگان یادآور میشود که لامرد Lâmerd مرکز این ناحیه هم اکنون جزء لارستان است و بقیه نواحی آن از لارستان جدا نبوده و مردم آنند یار هم خود را از مردم لارستان میدانند.

کتابها :

فهرست کتابهایی که در زمینه‌های گوناگون برای مطالعه
لارستان مورد استفاده هستند

کتابهای اروپائی :

- 1— Alfons gabriel . «Die erforschung persiens .»
- 2— C. le Brun . «Voyage par la Moscovie en Perse
et aux Inedes orientales . « Amesterdam .»
- 3— Blochet . «Catalogue des manuscrits Persans de
la bibliothèque nationale. Pari .»
- 4— M . Besherelle Aimé. «Grand dictionnaie de geo-
graphie universel . 1852 Paris.»
- 5— Belegvad. «Fishes of the iraninan Gulf.»
- 6— Curzon .«Persia. V. II»
- 7— Cordington . «Amauuel of musalman numismatic,
Londre 1904.»
- 8— Ch . Chardin «Voyage en Perse, Paris .»
- 9— Don Garcias de Silva Figueroa . « L'ambassade en
Perse, Paris.»
- 10— Dubeux . «La Pers, Paris.»

- 11— A . Dupré . « Voyage en Perse fait dans 197-8-9 . Paris . »
- 12— Demorgan. « Les reformes administratives en Pers, les tribus du Fârs. »
- 13 — Estak . « Six months in Persia, Londre . »
- 14— Ferdinand Justi. « Iranisch numenluich . »
- 15— W . Geiger . « Dialekte etc . »
- 16— Joukovski . « Materinale . »
- 17— Hersfeld . « Archeologisch metteilungen ans Iran, Berlin 1931 . »
- 18— Lestrang. « Mensopotamia and Persia under the Monogols in the fourtlenth century . »
- 19— O. Mann « Tajik – Mundarten der Provinz Fârs, Berlin, 1909 . »
- 20— Minorski . « Tadbkirât- Al- muluk. XVI, 1943. »
- 21— R. du Mans. « Estat de la Perse en 1660, Paris. »
- 22— Marquart . « Êrânshahr . »
- 23— Pietro della Valle . « Viaggi. »
- 24— Ritter . « ErdKunde. V , III. »
- 25— Romaskewitch . « Per nord chetverostishiya Zap - iski 1910 . »
- 26 — Spiegl. « Êranisch Alterthumskunde, Leyepzik . »
- 27 — Shwarz. « Iran in mitelalter nach den arabischen geographen, Leyepzik. »
- 28— Stiff « Ancieat trading centre of the Gulff.G. J. 1895 . »
- 29— Schindler . « The Eastern Persian. »
- 30 — Story . « Persian literature . »

- 31— R. Sadeillot . « Toutes les monnaies du monde, Paris .»
- 32— Thevenot. «Voyage, Amsterdam.1727. V.III.»
- 33— Tavernier . « Les six voyages de J. Baptiste Tavernier, Paris.»
- 34— H. B. Vanghons. « Recent journey en Eastern Persia, V. XIII .»
- 35— A . T . Willson . « Notes on a journey from Bandar - Abbâs to Shiraz via Lar .»
- 36— A.T. Willson . «The Persian Gulf. »
- 37— Encyclopaedia Britanica .»
- 38— Incyclopedi d'islam, Leiden, VIII.»
- 39— Lane, Pool, the coins of the mongols, Londre.»
1881.
- 40— Revue du monde musulman . Paris .»
- 41— The revolution of Persia, London.»

کتابهای شرقی:

- آتشکده «لطفعلی بیگ آذر - چاپ بمبئی .»
احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم «المقدسی معروف بسالمشاری - چاپ
بریل - لیدن.»
اسامی دهات کشور «وزارت کشور - اداره کل آمار - چاپ تهران .»
انساب سماعی «سماعی - عربی.»
الاعلاق المنفیه «این رسته - چاپ بریل - لیدن .»
از سعدی تا جامی «ادوارد برون - ترجمه علی اصغر حکمت - چاپ تهران
۱۳۲۷.»
تاریخ حزین «شیخ محمدعلی حزین - چاپ اصفهان ۱۳۳۲.»
تاریخ ادبیات ایران «براون - چاپ لیدن .»
تاریخ کیتی گشا «میرزا محمد صادق نامی اصفهانی - تصحیح سعید نفیسی
چاپ تهران ۱۳۱۷.»
تاریخ نگارستان «قاضی احمد غفاری چاپ اسلامبول .»
تاریخ سر جان ملکم «ملکم - جلد اول چاپ تهران.»
تاریخ و صاف «ادیب عبدالله شیرازی بمبئی.»

تاریخ الامم والملوک «طبری - چاپ قاهرہ»
تحفة النظارفی غرائب الامصار وعجائب الاسفار «ابن بطوطہ چاپ دفرمری
پاریس».

تحفه سام میرزا «سام میرزا چاپ تهرآن»
تذکرہ حزین «شیخ محمد علی حزین چاپ اصفهان ۱۳۳۱»
تذکرہ دلگشا «حاجی اکبر نواب چاپ شیراز»
ترجمہ سفرنامہ ژان. ب. تاورنیہ «تاورنیہ مطبعة باقراف»
التنبیہ والاشراف «مسعودی - چاپ بریل - لیڈن»
جامع الرواة «اردبیلی - چاپ تهرآن»
جنات العالمیہ «شیخ علی اکبر نهاوندی»
جهان آرا «قاضی احمد غفاری»
جهان نامه «حاجی خلیفه»
حبیب السیر جلد چہارم «خواندمیر - چاپ تهرآن»
حدود العالم «چاپ تهرآن»
خلافة الشرقیہ «لسترنج - چاپ بغداد - ترجمہ عربی - سال ۱۹۵۴»
رشحات عین الحیات «ملاحسین کاشفی - چاپ ہند»
روضات الجنات «خوانساری - چاپ تهرآن»
روضة الصفا «میر خواند - چاپ تهرآن»
ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة او اللقب «محمد علی خیابانی
تبریزی - چاپ تهرآن»
ریاض السیاحہ «میر حاجزین العابدین شیرازی - چاپ تهرآن»
شدالازار فی حط اوزار عن زوار المزار «معین الدین ابوالقاسم جفید»

شیرازی - چاپ تهران. «
 صحائف الاخبار «منجم باشی- ترکی جلد دوم چاپ اسلامبول. «
 صورة الارض «ابن حوقل النصیبی - چاپ بریل - لیدن. «
 ضوء اللدمع «سخاوی- چاپ هند. «
 طبقات الشافعیه «سبکی- چاپ مصر. «
 طرائق الحقائق «معصومعلیشاه- چاپ تهران. «
 ظفر نامه تیموری «چاپ تهران. «
 عالم آراء عباسی «اسکندر بیگ منشی- چاپ تهران ۱۳۱۴ قمری. «
 عباسنامه «وحید قزوینی چاپ تهران. «
 فارسنامه «محمد ابن البلخی چاپ تهران ترجمه سید جلال تهرانی. «
 فارسنامه «محمد ابن البلخی چاپ لندن. «
 فازسنامه «حاجی میرزا حسن طبیب شیرازی چاپ تهران. «
 فارسنامه «میرزا محمد جعفر وقایع نگار خرموجی. «
 فردوس المرشديه فی اسرار الصمدیه «محمد عثمان- چاپ تهران. «
 فرهنگ جغرافیائی ستاد ارتش «چاپ تهران. «
 فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی «اعتصام الملک- جلد دوم چاپ تهران. «
 فهرست کتابخانه اهدائی آقای سید محمد مشکوة بکتابخانه دانشگاه
 تهران «محمد تقی دانش پژوه- جلد سوم - چاپ تهران «
 فهرست کتابخانه اهدائی آقای سید محمد مشکوة بکتابخانه دانشگاه
 تهران «منزوی - چاپ تهران. «
 قاموس الاعلام «جغرافیا و تاریخ لغتی - ترکی- سامی چاپ استانبول. «
 قاموس الاعلام «عربی- چاپ قاهره. «
 لسان المیزان «ابن حجر- چاپ دکن. «

معجم الانساب والاسرات الحاكة فى التاريخ الاسلامى للمستشرق زامباور.
 «زامباور - جزء ثانى - عربى مطبعه فؤاد الاول - مصر ١٩٥٢.»
 معجم البلدان «ياقوت حموى - چاپ سن باربيه دوميناريارىس - جلد دوم.»
 مسالك والممالك «ابن خرداذبه چاپ بريل - ليدن.»
 المسالك والممالك «اصطخرى - چاپ بريل - ليدن.»
 مزارات شيراز - هزارمزار «ترجمه عيسى بن جنيد چاپ شيراز ١٣٢٠.»
 نزهة القوب (حمدالله - مستوفى - چاپ كمبريج لسترنيج.»
 وفيات الاعلام (الذريعه) «شيخ اقبالزرك - چاپ تهران.»
 ياد داشتهاى قزوينى «علامه قزوينى - جلد اول - حرف الف - دانشگاه
 تهران ١٣٣١.»

سیاسگزاری و یادآوری

چون عده‌ای از دوستان و همشهریان ارجمند با خرید قبوض قبل از انتشار موجبات طبع و انتشار کتابهای فرهنگ لارستانی و لارستان کهن را فراهم آورده اند و قوت قابل ستایش آنها دلیل بر علاقه مندی آنها بسرزمین اجدادی خویش است بعلاوه دوستان معدود و بزرگوار دیگری کمکهای رایگان و بلاعوض برای چاپ و انتشار این مجموعه نموده اند از جهت سیاسگزاری و قدردانی نام اینگونه همشهریان ارجمند در مقدمه این کتاب آورده میشود تا هم از اینگونه دوستان ارجمند سیاسگزاری شده و هم آنهایی که نامشان از قلم افتاده و یا فراموش شده اند شناخته شوند . امید است با مطالعه این صورت اشخاصی که قبوض را خریداری و نام آنها در اینجا نیامده است مرا مطلع سازند که چگونه و از چه کسی خریداری کرده اند تا برای آنها کتاب فرستاده شود .

همشهریانی که کمک مالی بلاعوض نموده اند:

- ۱ - آقای عبدالله انصاری بازرگان محترم لاری مقیم تهران.
 - ۲ - « حاج محمد باقر محمودی بازرگان محترم لاری مقیم لار.
 - ۳ - « حسین امینی بازرگان محترم لاری مقیم لار.
 - ۴ - « ضیاء ترانا بازرگان محترم لاری مقیم شیراز .
 - ۵ - « حاج قاسم علی مدنی بازرگان محترم مقیم بندرعباس .
 - ۶ - « محمود حق پرست پیشه ور محترم لاری مقیم کویت.
- » از این جوان که با همه کمی بضاعت مبلغی که درخور استعطا است او نیست. فرستاده و بیش از همه آنهایی که کمک کرده اند کمک نموده است کمال سپاسگزاری دارم . «
- ۷ - آقای سید مصطفی مرتضوی وکیل محترم دادگستری مقیم لار.
 - ۸ - « حاج شیخ عبدالحسین انصاری بازرگان محترم لاری مقیم دوی .
 - ۹ - « حاج شیخ حسن درخشنده بازرگان محترم گراشی مقیم قسطنطنیه .
 - ۱۰ - « جعفر آذرپرند گراشی مقیم کویت.
 - ۱۱ - « محمد سیفائی بازرگان محترم لاری مقیم شیراز.

نام دوستان و همشهریانی که از راه لطف قبوض قبل از انتشار

بمصرف فروش رسانیده اند

- ۱ - آقای محمد بیگلربیگی از ملاکین محترم مقیم لار .
 - ۲ - « حاج غلامرضا جعفری بازرگان محترم مقیم لار .
 - ۳ - « حاج قاسمعلی مدنی بازرگان محترم مقیم دوی .
 - ۴ - « عبدالحمید مدنی بازرگان محترم مقیم بندرعباس
 - ۵ - « محمد باقر بنی زمان بازرگان محترم لاری مقیم تهران .
 - ۶ - « حاج شیخ محمدعلی انصاری بازرگان محترم مقیم لار .
 - ۷ - « نورالله حسینی پیشه ور محترم مقیم کویت .
 - ۸ - « محمد سعادت گراشی بازرگان محترم مقیم قطر .
 - ۹ - « خلیل عطانی مدیر محترم داروخانه عطائی لار .
 - ۱۰ - « غلامعباس جعفری پیشه ور محترم مقیم بندرعباس .
 - ۱۱ - « حاج مصطفی تراکمه بازرگان محترم مقیم بندرلنگه .
 - ۱۲ - آیت الله حاج سید حبیب الله افقهی لاری مقیم آبادان .
 - ۱۳ - آیت الله بهشتی لاری مقیم آبادان .
 - ۱۴ آقای منصوری رئیس محترم فرهنگ لارستان .
 - ۱۵ - « جعفر آذرپزند گراشی بازرگان محترم مقیم کویت .
 - ۱۶ - « محمود معتمد بازرگان محترم مقیم لار
 - ۱۷ - « ابراهیم اقتداری مقیم شیراز
 - ۱۸ - « باقر محبی بازرگان محترم گراشی مقیم بندر دومی .
 - ۱۹ - « حاج حسن مظفرزادگان بازرگان محترم گراشی .
- مقیم بندر دوی
- ۲۰ - آقای محمد سیفائی بازرگان محترم اوزی مقیم شیراز
 - ۲۱ - « محمد جعفر خا کزاد لاری بازرگان محترم مقیم کویت .
 - ۲۲ - « محمد علی مغولی بازرگان محترم گراشی مقیم لار .
 - ۲۳ - « سرکار جنگوگ مقیم لار .
 - ۲۴ - « پارسا لاری پیشه ور محترم مقیم آبادان .
 - ۲۵ - « قنبرعلی معطری رئیس محترم بانک ملی فسا .

خرداران محترم قبوض قبل از انتشار

آقایان :

حاج قاسمعلی مدنی ازدوبی
شیخ محمدعلی انصاری گراشی ازدوبی
خداداد خدادادگی لاری ازدوبی
اسدالله عبدالنبی گراشی ازدوبی
آهنعلی محبی گراشی ازدوبی
سید عبدالله امري ازدوبی
محمد کریمی بلوکی ازمیناب
عبدالقادر رشیدی بستکی ازدوبی
سید رضانیک آئین ازبندر عباس
علی کربلایی عباس گراشی ازدوبی
حسنعلی کیمخا گراشی ازدوبی
کربلایی محمد جعفری ازدوبی
حاجی حبیبالله عباسپور ازبندر لنگه
کربلایی رحمتالله رشید پور ازبندر
لنگه
کربلایی یوسف اشکنانی ازبندرلنگه
عبدالله شیبانی آزاد «
حاج حسین شیخی گراشی «
حاج بابا محبی لاری ازبندر لنگه
مهدی پیشه‌ور بستانه ازبندرلنگه
علی اصغر احمدی « « «

سید مصطفی مرتضوی ازلار
محمد باقر رجائی از شیراز
محمد شعله از شیراز
ابراهیم اقتداری از شیراز
محمد صادق طالع زاده از شیراز
حاج سید اسدالله راحمی از شیراز
یدالله پوستچی از شیراز
جناب سرهنک پیروزمند از شیراز
مظفر فرید از شیراز
هاشم اقتداری از شیراز
محمد کاظم معتمد از شیراز
عبداللطیف جاوید از شیراز
عبدالرحمن احمدیان ازدوبی
ابراهیم نقوی ازبندر عباس
محمد علی بدری اوزی ازدوبی
محمد کیانی ازدوبی
محمد رفیع کیانی ازدوبی
میرهاشم خوری ازدوبی
عبدالله جیراوی ازدوبی

آقایان :

بهروز علی تقوائی از بندر لنگه
 عبدالرضا تراکمه « « «
 بلوکی و اخوان از بندر عباس
 بدری از بندر عباس
 محمد ابراهیم صدیقی قائد از بندر عباس
 محمد هادی بازرگان از بندر عباس
 محمد علی شریف از بندر عباس
 محمد تقی فیروزی از بندر عباس
 مسلم قریشی از بندر عباس
 مسلم قریشی از بندر عباس
 سید عبدالله اقبال از بندر عباس
 علی اصغر منصوری از لار
 محمد جعفر طالع زاده از لار
 محمد نبی فرودی از لار
 محمد رضا آیت اللهی از لار
 محمد علی اقتداری از لار
 الله قلی معفوی از لار
 کتابخانه دبیرستان صحبت لار
 غلامحسین تیمناک از اوز
 عبدالرضا فهیمی از صحرای باغ
 محمد مهدی زاده از اوز
 آیت الله حاج سید حبیب الله افقهی از
 آبادان
 علی رضا ایزد پناه از لار
 اسدالله اقتداری از لار
 محمد علی صفایی از لار
 خلیل عطائی از لار
 محمد صمیمی از آبادان
 اکبر تسلیمی از آبادان
 یدالله از آبادان

عباس ایزد خواست از آبادان
 علی اکبر نوایی از آبادان
 سید عبدالخالق مظفری از خنج
 عباس نادر پور از گراش
 محمد صالح سخائی از خنج
 عزیز منصوری از خنج
 حمزه محمودی از خنج
 عبدالرحمن حافظی از خنج
 غلامعباس قاسمی از آبادان
 غلامرضا رضائی از آبادان
 محمد ابراهیم استرحام از آبادان
 نصرالله بیضائی از لار
 ابوالحسن درتاج از لار
 حاج محمد علی سکوتی از لار
 حاج شیخ محمد علی انصاری از لار
 میرزا محمد انصاری از لار
 حاج عبدالعولی توسلی از لار
 مصطفی قلی بنی عباسی از بستک
 غفاری از لار
 عبدالغفار فرشادی از لار
 محمود معتمدی از لار
 سید حسام الدین و خوشودی از لار
 الیاس خداداد از کویت
 قدرت راد مرد «
 عبدالله حبیب «
 علی زمانی «
 زینل نورابی «
 محمد رضا شمسی «
 یعقوب کاظمی «
 محمد سیلیمان حسین «
 رضا مشتاقی «
 شیخ حارب نصوری از شیراز

آقایان :

محمد سیفائی از شیراز
 محمد کاظم خاکزاد لاری از کویت
 غلامحسین طاهری زاده لاری از کویت
 محمد حسین معتمد لاری از کویت
 عزیز حاجی نظری لاری از کویت
 علی محسن پور لاری از کویت
 نوراله حسینی لاری از کویت
 غلامحسین سریانی لاری از کویت
 سید جواد سعادت لاری از کویت
 کریم معنوی از کویت
 علی اکبر احمد زاده براك لار از
 کویت
 غلامرضا جعفری از لار
 رضای علی غفوری از لار
 حاج رجبعلی موحدی از لار
 محمد امامی از دوبی
 احمد شکرانیان بستکی از دوبی
 محمد صالح انوهی از دوبی
 بشیر خالدی از دوبی
 محمد رضا بهروزی از اصفهان
 فقیهی اوزی از اصفهان
 بخشنده لاری از اصفهان
 حسین خیر اندیش از بندر عباس
 زینل وجدانی از بندر عباس
 مرتضی صفائی از بندر عباس
 علی اصفهری عراقی زاده از بندر عباس
 باشی هدایت کن از بندر عباس
 غلامحسین دبیری از بندر عباس
 محمد کاظم پرنیان از بندر عباس
 محمد زائری از بندر عباس

محمد علی پاکدامن از بندر عباس
 عبدالعلی ملکی از بندر عباس
 محمود پزشکی از بندر عباس
 محمد حمیدی نیا از بندر عباس
 قنبر سلمانی از بندر عباس
 محمد ابراهیم احمدی از بندر عباس
 غلامعباس جعفری از بندر عباس
 سید علی آقا واعظ زاده از آبادان
 حاج محمد علی لاری از سیرجان
 میرشکارشکاری گراشی از گراش
 عبدالرحمن شفیع بستکی اسپندار از
 دوبی
 محمد رضا زاده گراشی از گراش
 محمد حسن راستی گراشی از گراش
 باقر مجیبی گراش از دوبی
 حاج قاسم عبدالله بستکی از دوبی
 شیخ عبدالله انصاری گراش از گراش
 غلامعباس شفاهی از بندر عباس
 علی حمالی گراشی از دوبی
 عبدالله هرمزی گراشی از دوبی
 جانعلی امین زاده گراشی از دوبی
 حاج درویش گراشی منتجبی از دوبی
 حاج غلامعباس قائدی گراشی از دوبی
 محمد حسن عظیمی گراشی از قطر
 قاسم قادری از لار
 محمد ارغوان
 علی اقتداری
 حسین رضوانی از لار
 محمد بیگلریبکی
 حاج محمد علی مغولی از لار
 شیخ محمد علی سوزنده از لار
 حاج عبدالرحیم ابراهیمی گراشی از قطر

آقایان :

حاجی بابا خندان گراشی «	محمد علی فانی از گراش
زینل خواجه زاده گراشی «	شیخ علی انصاری گراشی از قطر
اسدالله درویشی گراشی «	غریب اقتداری از قطر
مهدی رضوی گراشی «	محمد محسنی از قطر
حسن غلامرضا «	میرابوالحسن سعادت گراشی از قطر
جعفر خواجه «	عبدالرضا و اسماعیل رضوانی از قطر
غفور غفوری «	شیخ حسن انصاری گراشی از قطر
محمد حسین درویشی گراشی از کویت	محمد سعادت گراشی از قطر
« غلامعباس راه پیما «	حاج سلیمان حاج حیدرلاری از قطر
« زین العابدین طالبی «	یوسف رحیمی از کویت
« محمد حسن فتاحی «	محمد علی جمال زاده از کویت
« علی اکبر رایگان «	حسینعلی علی محبی گراشی از کویت
نعمت الله کرباسی از کویت	عبدالغفار غفاری گراشی از کویت
« بابالاری زاده «	ابوالحسن امیدوار گراشی «
« علی نقی مقدسی «	حاجی بابا اکبری گراشی «
جعفر آذرپرند گراشی از کویت	
« عبدالاحسین شقاقی «	

تحقیقات

در باره

تاریخ و جغرافیای تاریخی لارستان

«ترجمه متن فرانسوی ذیل کلمه (لار) در دائرة المعارف اسلامی»
 «تحقیقات پرفسور ولادیمیر مینورسکی. جلد سوم چاپ لیدن»
 «Insiclopedi d'islam, Liden vol 3. »

لار Lar

لار مرکز منطقه لارستان است و در جنوب شرقی فارس واقع است
 لارستان و تاریخ قدیمش کمتر مطالعه شده است و بنظر می آید که این منطقه
 منطبق با کشوری باشد که اردشیر بابکسان ازدهای هفتاب بخت
 Haftân-Bakht را که در آن سرزمین میزیست بکشت^۱.

بنابر افسانه ها و روایات ایرانی رقیب و مدعی اردشیر در دهکده ای
 بنام الار Alâr از رستاق خوجران Khudjarân که یکی از رستاقهای
 ساحلی ناحیه ال-سیف از منطقه اردشیر خوره بوده زندگی می کرده است.
 (تاریخ طبری جلد اول صفحه ۸۲۰). نولد که آلمانی در ترجمه کارنامک
 تغییرات گولار Gulâr و کاچاران Kachârân را نشان میدهد. (ص ۵۰)^۲
 در شاهنامه فردوسی (چاپ Mohl جلد اول صفحه ۳۰۸) کوچاران
 ذکر شده و در کتب جغرافیائی ارمنی قرن هفتم میلادی بنا بر روایت
 مار کوارت از خوجهر استان Khudjehrâstân و خوزیر استان

Khuzihrâstân نام برده شده است. (کتاب ایران شهر تألیف مار کوارات صفحه ۴۴).

اینکه حرف (A = ا) به کلمه لار اضافه شده و در بقیه ترکیبات این کلمه و کلماتی که از جزیره (لار) مشتق شده اند باقی مانده است مورد قبول است و مار کوارات کوچیهران Kuchihrân را در حوالی قصر دگدان Degdân در نزدیکی شهر سیراف میدانند.

از طرف دیگر در فارسنامه ناصری از قریه ای بنام کوجر Kudjar و یا کوهچر Kûhchar اسم برده شده است که در ناحیه کله دار که در قدیم آنرا فال و بال و پال هم می گفته اند و همسایه بلافاصله لار است واقع بوده است.

بنا بریتی که منسوب بفردوسی است و تنها در شاهنامه چاپ (Vulleurs, Lexicon, S.V.) وجود دارد و در دیگر چاپهای شاهنامه نیست شهر لار در آغاز بنام Lâd نامیده می شده و بگر کین میلاد یکی از پهلوانان تاریخی سلسله کیانی از طرف کیخسرو پادشاه کیانی بخشیده شده بوده است.^۳

تغییر شکل حرف (د) به حرف (ر) یکی از حالات خیلی دقیق در زبان ارمنی و در لهجه های ساحل دریای خزر و لهجه تانی می باشد. (دارمستتر، اتیمولوژی ایران جلد اول صفحه ۱۳). فارسنامه ناصری روایت دیگری را تعریف می کند که بنا بر این روایت ساکنین لار فارس از لار دماوند آمده اند و بعلمت اینکه نمیتوانسته اند تحمل سرمای طاقت فرسای منطقه دماوند را بنمایند بجنوب ایران کوچ کرده اند.^۴

جغرافیا نویسان عرب از لار صحبتی بمیان نمی آورند زیرا در آغاز راههای قدیم ارتباطی پایتخت فارس به بندر بزرگ تجارتی سیراف

و همچنین به بندر کیس و هرمز (از راه فسا - فرک) از شهر لار نمی‌گذشته است. (نزهة القلوب حمدالله مستوفی ص ۱۸۷-۱۸۰).^۵
لار ولایتی است که در نزدیکی ساحل دریا واقع شده و ابن بطوطه سیاح عرب در کتاب «رحله» از آن صحبت کرده و این شهر را شهری بزرگ که دارای باغها و چشمه سارها و رودخانه های قابل ملاحظه است نامبرده و از آن سخن میراند.

لار دارای يك سلسله پادشاهان محلی بوده است، شاهزادگان و پادشاهان لاری نگهبان قلمرو حکومتی بوده اند که از طرف کیخسرو بگرگین میلاد تفویض شده بوده است و باین مناسبت نژاد و تبار خود را باین پهلوان نسبت میداده اند.

شکوه و جلال پادشاهان قدیمی لار تا سال ۱۰۱۰ هجری قمری که مورد حمله دولت صفویه واقع شدند برقرار بود و اولین شاهزاده لاری که در حدود سال صد هجری قبول مذهب اسلام کرد جلال الدین ایرج نام داشته است.

تاریخی که برای لارستان و سلاطین محلی آن قابل اعتماد بنظر میآید تاریخ خروج قطب الدین مؤید پاکویه است. (۶۴۸-۵۹۴) و بعد از او چهارده تن از جانشینان وی خیلی معروف بوده و بقیه آنها نیز معتبر بوده اند.

زمانی که ابن بطوطه سیاح عرب از لار عبور کرده است (۱۳۴۷ م- ۷۴۸ ه. ق) پادشاه لار را بنام سلطان میلال الدین و از نزدیکان دیده است در حالیکه از روی سلسله نسب پادشاهان میلادی بایستی در فاصله ۷۵۳-۷۳۱ قمری هجری با کالینجارج Bākālindjār حکومت کرده باشد.^۷

تسلط پادشاهان آل مظفر بر لار از روی يك سكه طلاى مربوط
بدوران شاه شجاع (۸۶۰-۷۶۰) که در شهر لار ضرب شده است بر
میآید. (کتاب سکه های مغول - چاپ لندن صفحه ۲۴۰).

S. Lane pool, the coins of the Mongols, 1881 p.201

در سال ۷۹۹ لشکریان سلطان محمد پسر کوچک امیر تیمور از
نواحی شرقی فارس در خطوط کازرین - فال و خط کازرین جهرم - لار
میگذرند. (ظفر نامه ۱۸۰۹). سکه های تیموری و چغتائی که در شهر لار
ضرب شده است امروز در دست است.

Cordington, Amanuel of Musalman numismatics,
Londré, 1904, p. 183

در عصر سلطنت جیهان شاه (۸۸۳-۸۵۹) پادشاه میلادی لار يك
بازرگان روس بنام افنزی نیکتیکین Afanisi Niktikin برای رفتن
به هندوستان در سال ۱۴۶۹ میلادی از لار عبور کرده در سال ۱۴۷۲ میلادی
از هرمز و از راه لار بشیر از مراجعت نموده است.

نوشیروان پادشاه میلادی لار ملقب به عادل که در فاصله (۹۴۸-۹۳۰)
پادشاهی میکرده و شاعر و نویسنده و موسیقی دان بوده بدست یکی از
فدائیان خود کشته شده است، جانشین نوشیروان عادل ابراهیم خان
از صفویه اطاعت کرد و لقب امیر دیوان گرفت و پسرش نورالدهر یا
نورالدهر در زمان سلطان محمد صفوی می زیسته است. پسر نورالدهر
بنام ابراهیم خان دوم مشهور است این خان جوان سر از اطاعت صفویه
باز زد و استقلال ولایات حوزه فرمانفرمائی خود را آشکار ساخت و بازار
تجار و مسافرین خارجی مقیم لارستان پرداخت ولی در عصریکه لار در
راه بزرگ تجاری که پایتخت را بدریا متصل می ساخت قرار داشت ابراهیم

خان نمیتوانست استقلال خود را حفظ کند و بالاخره در موقع تجهیز قوا برای اشغال بندر کامبرن (بندرعباس) در سال ۱۶۱۴ میلادی و در موقع توجه بتسخیر جزیره هرمز در سال ۱۶۲۲ میلادی بیگار بیگی فارس الله وردیخان در سال ۱۰۰۹ و ۱۰۱۰ هجری قمری بلارستان لشکر کشی کرد و ابراهیم شاه را مغلوب نمود و سپس قلمرو حکومت او را از طرف پادشاه بوی تفویض نمود ابراهیم خان بیاس این امر به همراهی الله وردیخان نزد شاه عباس صفوی بشهر بلخ رفت و در بلخ بود که ابراهیم شاه دوم در اثر ابتلاء بیک بیماری که شیوع داشت درگذشت.^۸

پس از ابراهیم خان دوم حکومت لار از طرف دولت صفوی به قاضی ابوالقاسم که یکی از شیعیان صمیمی بود واگذار گردید. (عالم آرای عباسی چاپ تهران ۱۳۱۴ ص ۴۳۳ تا ۴۶۶).

در لار از ساختمانهای زمان پادشاهان میلادی لاریک مسجد و یک بازار از سنک تراشیده باقی است در سال ۱۰۱۵ هجری قمری قنبر علی بیگ جهرمی وزیر لار بازار لار را تعمیر و مرمت نموده است.^۹

خاطرات شیخ علی حزین در تذکره شامل بعضی نکته های دقیق از زندگی مردم لار در شروع قرن هفتم هجری است که زمان حکومت خداداد خان افغان و لار معبر لشکریان شکست خورده شاه اشرف افغان بوده است.

بنا بر روایت علی حزین (صفحه ۲۱۰ تذکره خاطرات حزین.) ساکنین یک قسمت از گرمسیر لارستان شافعی مذهب و تحت لوای حکومت افغان راحت بوده اند اما نادر شاه افشار چون میخواست که از قدرت و توسعه آنها بکاهد سردار فارس بنام محمد خان بلوچ را مأمور کرد و بلارستان اعزام داشت، محمد خان در لار با مشکلات زیادی مواجه

شد و پس از اینکه با ساکنین لارستان عهد و میثاقی بست بفارس مراجعت نمود. در سال ۱۱۴۶ ه. ق. محمد خان بلوچ علیه نادر شاه قیام کرد و برای شورانیدن مردم شافعی لارستان علیه نادر کوشش فراوان بخرج داد و آنها در حال تردید و عدم اطاعت از نادر بودند که با فرمان نادر قتل عام شده و پراکنده گشتند، پس از این واقعه لار بوسیله شخصی بنام ناصر خان که یکی از حکام سبعه لارستان (ناحیه ایست بین کرمان و لارستان) بود ضبط و از طرف نادر شاه لقب خان گرفته و لارستان ضمیمه قلمرو وی گشت و حکومت لارستان کم و بیش بطور مستقل در خانواده وی باقی ماند و فرزندان وی بنام بیگلربیگی تا سال ۱۲۶۲ هجری قمری مطابق ۱۸۴۵ میلادی در لارستان حکومت میکردند و در این سال بود که حکومت مرکزی ایران لشکریانی بلال فرستاد و بر بیگلربیگی لار غلبه کرد و حاکم لار را يك کلاتر ساده تعیین کرد (فارسنامه ناصری) .

در آغاز قرن نوزدهم میلادی **مهراب خان بلوچ** لار را محاصره کرد.

Pottinger, Travels in Beloochistan, Londres 1818, p. 163.)

در حدود سال ۱۲۵۶ (۱۸۴۰ میلادی) لار بوسیله سردار اسمعیلیه آقاخان که علیه پادشاه مرکزی قیام کرده بود اشغال شد .

(H. Schindler, the Eastern persian, IRAK, p. 94.)

شهر لار در ۵۷ فرسنگی جنوب شرقی شیراز قرار دارد و سیاحان اروپائی که در قرن هفدهم میلادی (که این شهر در جاده مستقیم شیراز - جهرم ، لار ، بندرعباس قرار داشت) آنرا دیده اند عبارتند از :

فیکورآ Figgurea . در سال ۱۶۱۷ میلادی

- « ۱۶۲۷ » Sir. T. Herbert . سر توماس هربرت
- « ۱۶۳۸ » J.A. Mandeleslo . ژ. آ. ماندلسلو
- « ۱۶۶۵ » J.B.Tavernier . ژان با تیست تاورنیه
- « ۱۶۶۵ » Thevenot . تونت هلندی
- « ۱۶۷۲ » Struys . استریس
- « ۱۶۷۳ » Chardin . شوالیه شاردن
- « ۱۶۷۶ » Dr.J. Fryer . دکتر ژ. فریه
- « ۱۸۰۳ » LeBrun . لوبرن

همچنین یکدسته از کمپانیهای تجارتی هلندی نیز در این عصر در لارسکونت داشته بند .

(Thevenot, Voyage, Amesterdam, 1757 V, III P. 400, 470)

بعد از سقوط دوات صفوی بندرعباس دیگر جز با ناحیه کرمان ارتباط کامل نداشت زیرا بندر بوشهر مهمترین بندر خلیج فارس شده بود و لارهم فقط نقش يك تجارت محلی و داخلی بین بنادر عباسی و لنکه و طاهری را بعهده داشت.

(Stiff, Ancient trading Centre of the Gulf . C . J. 1895, p. 160' 173 .)

در قرن نوزدهم میلادی دوپره Duprè و استاک Stak لار را توصیف کرده اند .

در سال ۱۹۱۷ ت. ویلسن A. T. Vilson لار را بخوبی و با اندازه کافی شناخته و توصیف کرده است .

(Notes on a journey from Bandars Abbâs to Shiraz, Geger. Four, fevr, 1908. P. 152-170)

در میان ۷۵ بلوک فارس بلوک لار تحت عنوان لارستان وسیعتر از همه فارس است و ۴۵ × ۵۷ فرسخ یعنی در حدود ۱۲۶۰۰۰ کیلومتر مربع مساحت دارد حد شمال غربی لارمر کز لارستان بنارو Banâru وحد جنوب شرقی پل لایتون (Lâtîûn) ۱۰ است که لارستان را از ناحیه بندر عباس جدا میسازد و نواحی اطراف این پل متعلق بیک سلسله امراء محلی مخصوص بنام (شاهزادگان کلاتی هرمز) بوده است.

از سمت مغرب لار همسایه ناحیه علا مرو دشت و خنج و از سمت شمال غربی با بلوک جویم همسایه و از شمال شرقی بسبعه محدود است. منطقه لارستان آکنده از سلسله کوههای موازی است که بموازات ساحل خلیج فارس کشیده شده و اقلیم گرم و سوزانی را بوجود آورده است.

آبها در این نواحی کم و شور هستند و رودخانه «لارستان» که در طول خود بنامهای رودخانه «شورگله دار» و «شور هنگ» و رودخانه «لمزان» و غیره نامیده میشود در امتداد جنوب غربی لار جریان داشته و در یک فرسخی جنوب کنگ ۱۱ بدریا میریزد.

تقسیمات جزء منطقه لارستان بشرح زیر است :

ناحیه	مرکز	تعداد قراعه بزرگ
۱- مرکز	لار	۳۴
۲- شیب کوه لارستان	بندر چارک	۲۹
۳- لنگه	بندر لنگه	۱۰
۴- جهانگیریه	بستک	۱۲

- ۵- کورستان کشی ۴
 ۶- مزایجان ایزدخواست ۱۰
 ۷- بیخه احشام بیرم ۱۰
 ۸- بیخه فال اشکنان ۱۰
 ۹- بیخه فومستان کوبندی ۱۰

و نظر بارتباط بالا قسمتهای فوق در فاصله زیر نسبت بشهر لارمرکز
 لارستان قرا گرفته اند :

شماره	جهت	فاصله
۲	جنوب	۲۵ فرسخ
۳	جنوب شرقی	« ۳۵
۴	«	۲۱-۷ فرسخ
۵	جنوب	« ۳۰
۶	شمال	« ۱۵
۷	مغرب	« ۲۰
۸	جنوب غربی	« ۲۲
۹	جنوب شرقی	« ۹

کلمه بیخه در لهجه محلی دره ای وسیع را که از کوههای اطراف
 محاصره شده است مشخص میسازد و فومستان از کلمه فوم بمعنی گندم
 مشتق است .

جمعیت لارستان کم است واجتماعات مهم لارستان عبارتند از :
 لار که بر طبق روایت دوپره Dupré دارای ۱۵۰۰۰ نفر جمعیت
 و بر طبق روایت استاک Stak دارای ۱۲۰۰ خانه و ۶۰۰۰ نفر جمعیت

است ۱۴ و لنگه که قسمت اعظم ساکنین آن ایرانی هستند.
 در ناحیه شماره ۶ (مزایجان) تر کهای بهارلو سکونت دارند و در
 شماره ۲ و ۳ اعراب هم ساکن هستند. (در شیب کوه و بندر لنگه).
 لهجه های فارسی و محلی در لارستان رایج است.

(O. Mann, Die Tajik Mundartens des provinz
 Fars, Berlin 1909, VXXX P. 26-310)

و با يك لهجه محلی خاص و خواندن و نوشتن مخصوص پرورش
 یافته اند.

در فارسنامه ذکری از آخوند ملا محمد باقر صحبت که فارسی
 و عربی و «دری» را خوب میدانسته است بمیان آمده ۱۵ و راماسکویچ
 Romaskewich منتخبی از اشعار محلی مهجور شاعر لارستانی را که
 بزبان لارستانی و مانند بسیاری از اشعار محلی ایرانی رباعی است نقل
 کرده است.

(Romaskewich, Per, Nord chedwerostish iya Zap-
 iski 1910 P. 318, 340).

کتابهای مهمی که از آنها راجع بلارستان نکته های مفید بدست
 می آید بشرح زیر است:

۱ - سفرنامه ابن بطوطه در ایران چاپ پاریس ۱۸۴۸.

Defermery, voyage d'IBn Batoutah dans la Perse,
 Paris 1898' P. 34, 810.

۲ - جهان آراء قاضی احمد غفاری.

۳ - عالم آرا عباسی تألیف اسکندر بیگ منشی چاپ تهران ۱۳۱۴

۴ - صحائف الاخبار منجم باشی تصحیح فضل الله نیشابوری جلد

دوم ترکی .

۵ - جهان نامه حاجی خلیفه.

۶ - تذکره شیخ علی حزین چاپ لندن ۱۸۳۱، بلفور.

۷ - فارسنامه حاجی میرزا حسن طبیب فسائی شیرازی چاپ تهران

۱۳۱۴.

برای توجه بمسافرتهاى مسافرین عصر صفوی که از لارستان گذشته اند
و یا از لارستان ذکر کرده اند باید کتب زیر را ملاحظه نمود .

۱ - جغرافیای ریتزر جلد سوم: Ritter, Erdkunde, V III.

۲ - کتاب ایران تألیف لرد کرزن جلد دوم.

(Curzon, Persia V II)

۳ - سفر در ایران تألیف دویره جلد اول چاپ پاریس

(A. Dupré, Voyage en Persia. Paris, 1819 V.1)

۴ - شش ماه در ایران تألیف استاک جلد اول چاپ لندن .

(Stak, Six months in Persia. Londres 1882. V 1)

۵ - سری کارت بین المللی جغرافیائی قسمت ایران .

La Carte de la Perse Meridition publiée en 1912
par le Survey of India 1: 2000,000 international series.

حواشی مترجم بر مقاله پروفیسور مینورسکی

(۱) آرتور کریستنسن دانشمند آلمانی در صفحه ۱۱۶ کتاب ایران در زمان ساسانیان راجع بافسانه‌هایی که درباره اردشیر بابکان وجود دارد باین نکته اشاره کرده و می‌نویسد که اردشیر بنا بر افسانه‌های تاریخی پس از اینکه ازدهای هافتان بخت را که محافظ وی بود بگرفت چون روئین‌تن بود در دهان وی فلز گداخته ریخت و او را بخواری بکشت.

(۲) امروز در لارستان آبادیهائی بنام گلار Kelâr و Gelâr وجود دارد و ممکن است با گولار بی ارتباط نباشد همچنین در لارستان در ناحیه جهانگیریه در بخش بستک محلی بنام کوره Kowra نامیده میشود که از چند آبادی تشکیل شده و شاید با کوره یا خوره در روزگار پیشین مربوط باشد و اگر قبول کنیم که نواحی ساحلی لارستان جزء کوره اردشیر خوره بوده است این گمان بیقین نسبتاً نزدیکتر است.

(۳) صفاهان بگودرز گشواد داد بگرگین میلاد هم لاد داد

(۴) با اینکه این روایت فارسنامه مبنای تاریخی ندارد و بافسانه تاریخی شبیه است ولی چون در دره لار دماوند هم این روایت بین مردم شایع است و خودم از پیرمردان آنسامان شنیده‌ام و در دره لار دماوند گردنه کلون بستک با بستک لارستان که مرکز بخش جهانگیریه است مشابهت اسمی دارند و اگر در نظر بگیریم که مسأله کوچانی اقوام و طوایف بخصوص از شمال بجنوب کشور از روزگار ان پیشین متداول بوده است شاید این روایت فارسنامه هم خالی از صحت نباشد.

(۵) بندر سیراف قدیم که در آبادی وعظمت مشهور بوده است

از بندر خلیج فارس لارستان بوده و تا با امروز هم بنام عسلوو طاهری بندر نیم معمور خنج لارستان است که محل رفت و آمد بازرگانان دریائی و محل عبور کالای بازرگانی و دادوستد مردم خنج و بالنتیجه مردم لارستان است. مستوفی در نزهة القلوب از لارسخن بمیان آورده و آنرا شهری با محصولات خرما و بنبه دانسته و مردمش را تاجر بر و بحر خوانده است. (نزهة القلوب چاپ کمبریج ۱۹۱۵). همچنین از هرمز بنام هرمز خنج صحبت کرده است و از بقية نقاط لارستان مانند جویم و طارم و فرگ و لاغر و هرم و کاریان سخن گفته است، نگاه کنید به نزهة القلوب چاپ کمبریج ۱۹۱۵ صفحات ۱۸۹، ۱۸۶، ۲۱۷، ۱۸۷، ۱۱۸.

(۶) تعجب نویسنده مقاله پرفسور مینورسکی صحیح است زیرا در فاصله بین ۸۵۰ - ۶۵۰ و رود طوائف تر کمن و تسلط و حکومت بعضی از افراد تر کمن بر لارستان در مأخذی دیده نشده است و با اینکه امروز هم لارستان دارای طائفه ای بنام تراکمه بوده که در بیخه لارستان سکونت دارند اولاً معلوم نیست این طائفه بواقع تر کمن باشند ثانیاً بنا بر مأخذی که در دست است پادشاهان محلی میلادی لارستان از زمان قطب الدین مؤید پاکویه در خانواده سلاطین لار بوده و تا انقضاء دوران حکومت آنها و شکست ابراهیم خان دوم بدست شاه عباس صفوی که سال ۱۰۱۰ هجری قمری است جز افراد آن خاندان حکومت نکرده اند منتهی شاید یکی از عمال یا مأمورین سلطان لار در زمان عبور ابن بطوطه تر کمن بوده و برای ابن بطوطه این تصور حاصل شده است که خود سلطان هم تر کمن باشد.

(۷) مؤلف زمبور Zambaur در فاصله ۷۲۱ تا ۷۴۵ که الیجار در ۷۲۱ و امیر سیف الدین در ۷۳۳ و علاء الملک گرگین شاه در ۷۷۵ نام می برد که در لار سلطنت میکرده اند و منجم باشی نیز همین مطلب را در کتاب صحائف الاخبار آورده است نگاه کنید بکتاب صحائف الاخبار منجم باشی جلد دوم چاپ استانبول ۱۲۸۵ هجری قمری و نگاه کنید به کتاب معجم الانساب والاسرات الحاكمة فی التاریخ الاسلامی للمستشرق زامباور الجزء الثانی مطبعة جامعة فؤاد الاول ۱۹۵۲).

(۸) ابراهیم خان دوم در بادغیس بلخ در گذشت. (عالم آراء عباسی)

(۹) این شعر در داخل قیصریه این بازار نوشته شده است و تا با امروز

باقی است :

ویرانسرای لار بسمعی وزیردم دستور بچرخاطر دارای مهر رای
قنبر علی بگ آنکه ز آئینه دلش در حیرت ابد شده جام جهان نمای
معمور شد چنانکه نمانده است جغدرا در وی ز بهر ساختن آشیانسه جای
در دوران قاجار هم بوسیله فتحعلی خان گراشی حاکم وقت لارستان بازار
مزبور تعمیر و دارای سو قها و راسته ها و رواقهای سنگی گردید که
تا با امروز باقی است .

(۱۰) پلی با این نام امروز در لارستان و بخصوص در ناحیه کورستان
و بین لار و بندر عباس وجود ندارد و در کتب جغرافیائی هم چنین اسمی دیده
نشده شاید منظور پل جیحون باشد که پلی است بر روی رودخانه خشکی
که در کورستان واقع است .

(۱۱) کنگ Kong نام بندری است در نزدیکی بندر لنگه که امروز
نظر بویرائی بندر لنگه دارای رونق نسبی تجاری است. تا آنجا که نگارنده
اطلاع دارد چنین رودخانه ای در ساحل کنگ بدریا نمیریزد .

(۱۲) تعداد قراء بلوک جهانگیریه که برای آقای مینورسکی بطور
یقین معلوم نبوده است بنا بر مندرجات کتاب راهنمای کشور از انتشارات اداره
کل آمار در حدود نود قریه است. (

(۱۳) گذشته از صورتی که نویسنده این مقاله در دائرة المعارف
اسلامی برای کلمه «گو بندی» ضبط کرده و درست هم میباشد در کتب دیگر
از قبیل فارسنامه ناصری و غیره هم گو بندی ضبط شده و در زبان مردم لارستان
و خود بلوک گو بندی هم گو بندی با ضبط Gowbandi تلفظ میشود و معلوم نیست
چرا فرهنگ جغرافیائی ستاد ارتش و اداره انتشارات کل آمار در کتاب راهنمای
کشور آنرا «گاو بندی» ضبط کرده اند بطوریکه در ادارات دولتی و مکاتبات
رسمی هم گاو بندی ذکر میشود! تصور میرود افزون الف و تغییر «گو» به «گاو»
صرفاً برای تقلید از زبان فارسی بوده که بجای «گو» کلمه «گاو» گفته میشود در
حالی که هیچ وجه ارتباط «گو بندی» با «گاو بندی» مسلم بنظر نمیرسد. روایات
و تعبیراتی هم بین خود مردم شایع است که گو بندی «گل بندی» بوده باین
مناسبت که «در فصل گل بوتهائی که پراز گل و گیاه است در آن سرزمین

فراوان دیده میشود و یا «گودبندی» بمعنی آنکه این جلگه چون پس از پشت سرگذشتن کوهی بلند از جانب بیخه لارستان آشکار میشود گود و اراضی آن در دل تپه ها (بندها) بوده گود بنظر میآمده است که بتدریج گودبندی زبانزد شده است. در هر حال گاوبندی که در مراسلات اداری و در کتب جغرافیائی جدید نوشته شده بی مأخذ و بهیچوجه صحیح بنظر نمیرسد.

(۱۴) شهرلار طبق مدارك موجود در قرن هفدهم و هجدهم میلادی دلارای پنجاه هزار نفر جمعیت بوده و امروز جمعیت آن بین ۱۵ تا ۱۸ هزار نفر است.

(۱۵) مؤلف فارسنامه و مؤلف طرائق الحقائق از آشنائی کامل آخوند ملامحمد باقر صحبت لاری بازبان دری سخن گفته اند بنظر، میرسد که صحبت غیر از فارسی و عربی بزبان مادری خود یعنی زبان لاری هم وقوف داشته و در آن زبان صاحب مطالعه بوده است و این آشنائی و اطلاع که توام باعلاقه و اظهار وی بوده است سبب شده است که او را با آشنائی بزبان دری مشهور سازد. در هر حال تألیفی از وی بزبان دری در دست نیست و گمان نزدیک بیقین اینست که زبان مادری وی یعنی لهجه لاری تولید این اشتباه را برای مؤلفین فارسنامه و طرائق الحقائق کرده است.

۱. اقتداری

« ترجمه متن فرانسوی ذیل کلمه Lârin در دائرة المعارف »
« اسلامی چاپ لیدن جلد سوم بقلم جی . آلان J . Allan »

لارین Larin

لارین نام سکه نقره رائجی بوده است که در خلیج فارس و اقیانوس هند در قرن شانزدهم و قرن هفدهم میلادی رواج داشته است. کلمه لارین از لار پایتخت لارستان مشتق است و در این شهر بوده است که در آغاز این سکه ضرب میشده است .

(cf . pedro Texeira Travels. Haik. Soc, 1902
p. 341 .)

امروز شهر لار باقی است و این همان شهری است که از آنجا کلمه لاری Lâris برخاسته و سکه لارین که سکه کاملاً رائج در تمام حدود شرق بوده و از نقره عالی و در نهایت ظرافت ضرب شده بوده است از این شهر است .

سرتو ماس هربرت در سال ۱۶۲۷ از لار صحبت کرده و در کتاب :

(Some Yers, Travels, Londres, 1665, p. 30.)

میگوید: « در نزدیکی لار سکه های لارین در شهر لار ضرب میشوند

و این همان سکه خیلی معروف است که احتیاج بتوضیح آن نیست .
 سکه لارین در حدود ۷۴ گرین و معادل ۹ر۴ گرم وزن داشته و بسبب
 پاکی جنس نقره اش بسیار صیقلی و با جلا بوده است .
 این سکه ده پنس انگلیسی بگفته سرتوماس هربرت و بایک کورون
 فرانسه بگفته ژان بپتیست تاورنیه و یا ۶۵ ری Reis یرتغالی ارزش
 داشته است .

سکه لارین شکلش کاملاً با انواع دیگر سکه‌ها فرق داشته است این
 سکه از یک قلمه نقره ظریف ساخته شده و در حدود ۴ بند انگشت و یا ۴
 یوس (هر یوس برابر ۲۷ میلیمتر) طول داشته و درخشنده بوده و دارای علائم
 اختصاری و نوشته‌هایی بوده است .

ویلیام بارت در گزارشی که راجع بسکه‌های بصره در ۱۵۹۴ داده
 است این سکه هارام توصیف کرده است :

(Hak Luyt, Princpals Voyages Glas-go-w
 (1904, VI, p. 21.)

بارت مینویسد که : لارین يك سکه خارجی رائج است زیرا
 شکلش مانند تمام سکه‌های رائج در کشورهای مسیحی نیست و طول آن
 باندازه سرقلمی است که معمولاً با آن مینویسیم و عرض آن باندازه $\frac{1}{8}$
 همین قلم است و طوری ساخته شده که دو سر آن در مرکز بهم ملحق
 میشوند و در آن یکنوع رسم الخط ترکی است .

این سکه‌ها بهترین سکه‌های رائج در تمام هندوستان هستند و
 شش عدد آنها برابر يك دو کا میباشد مملکت لارین سکه‌ها را پس از
 اینکه آن کشور بوسیله شاه عباس پادشاه بزرگ ایران فتح شد از جریان
 انداخت (سفرنامه شوالیه شاردن چاپ آمستردام . سال ۱۷۹۵) جلد

سوم ص ۱۲۸). اما عمومیت و رواج این سکه آنقدر بوده است که سایر کشورهای اقیانوس هند بدان عادت کرده و برواج آن علاقه‌مند شده و در آن نواحی رائج بوده است.

پادشاهان هرمز در اواخر قرن شانزدهم میلادی همان سکه‌های لارین را که پادشاهان ایران آنرا در شیراز و سلاطین عثمانی هم آنرا در بصره رائج کرده بودند رائج ساختند.

در هندوستان در قرن هیجدهم میلادی لارین بوسیله سلاطین عادلشاهی بیجاپور و سایر حکام هند ضرب میشده است و کثرت اشکال آن در نواحی اقیانوس هند چگونگی رواج آنرا که تاجه اندازه در این نواحی بسط داشته است آشکار میسازد.

در جزائر مالدیو Maldives پادشاه آن جزائر در اواخر قرن هیجدهم میلادی سکه لارین مخصوصی ضرب کرد که بعد از سفر پر اردو لاوال بود. سکه لارین اکنون هم در جزائر مالدیو بصورت سکه مسی کم بهائی رائج است و هنوز هم در زمان ماسکه لارین در جزائر مزبور ضرب میشود که بصورت سکه‌های (یک لاری) و (۴ لاریات) 4 Lâriât است. در جزیره سیلان مدتهانه تنها بوسیله امراء محلی و تجار بلکه بوسیله بازرگانان یرتقالی کلمبو نیز لارین ضرب میشده است، در این جزیره شکلس نیمدایره خمیده بوده و بشکل قلاب ماهی گیری بوده است بدینجهت این سکه هابسکه «قلاب» معروف شده است.

این سکه‌ها دارای نقوش و علامانی و گاهی دارای نوشته‌های تقلیدی بدون مهارتی از رسم الخط عربی میباشد. سکه‌های لارین بشکل قلاب در جزیره سیلان تا قرن ۱۸ میلادی رواج داشته است. یکی از اشکال تغییر یافته لارین که دورانی تا قرن نوزدهم میلادی

رواج داشته در یکی از نواحی خلیج فارس بنام (حسا) رائج بوده است و بنام **طویل**^۱ خوانده میشده است و بیش از يك بند انگشت طول آن نبوده است و جنس آن از نقره خیلی پستی بوده و گاهی هم از جنس مس بوده است و دارای علائمی نبوده این سکه بوسیله **پالگراو** Palgerav اینطور تعریف شده است: «سکه طویل حسا سکه ایست که چون بخواهند و انمود کنند که کسی در خارج اعتبار ندارد میگویند مثل سکه طویل حسا است که فقط در داخله حسا رائج است و هیچگونه ارزشی در خارج کشورش ندارد».

۱ — این سکه تا سی چهل سال قبل در «حسا» رائج بوده و آنرا طویله می نامیده اند.

« ترجمه متن بزبان روسی مقاله (لارولهجه‌اش) بقلم آ. آ .
«راماسکویچ از کتاب، Iraneski yaziki, Moskow»
« 1945. A. A. Romaskevitch.»

لارولهجه لاری

در جنوب شرقی ایالت فارس ایران بلوک بزرگی بنام لارستان بطول ۳۴۲ و عرض ۲۷۰ کیلومتر واقع است که خلیج فارس در سرحد جنوبی این بلوک واقع میباشد .

• در نتیجه تقسیم بندی جدید اداری ایران عده‌ای از اعراب در قطعات کرانه اطراف خلیج کوچانیده و مستقر شده‌اند و قسمت ساحلی لارستان بندر لنگه است که در تقسیمات اداری جدید ایران بنادریا بندرات مینامند در صورتیکه سابقاً این محل را سواحل میگفته‌اند .

سطح لارستان بسیار ناهموار و از تسلسل رشته کوه‌های بیشماري بوجود آمده است هوای لارستان تقریباً یکنواخت و گرم و یخ بندان بندرت در این سرزمین اتفاق میافتد و برف‌های نازله بسیار کم دوام و ناپایدار است . چشمه‌های آب جاری بسیار کم است و آبهای چشمه‌ها مخلوط با مواد کوگردی و نمک و املاح است . زراعت و فلاحات لارستان منوط به

باران و مقدار بارندگی است. همچنین از آب کاریزها و چاهها که بوسیله اهالی احداث شده استفاده مینمایند. آب آشامیدنی لارستان منحصر بآب باران است که در محلهای مخصوص بنام آب انبار ذخیره و بمصرف میرسد.

دامنه کوههای بعضی از نقاط لارستان مستور از روئیدنیهای جنگلی از قبیل گزو کنار و غیره میباشد و در محلهای حاصل خیز لارستان مقدار زیادی تخیل وجود دارد و صادرات لارستان عبارت است از: خرما، خردل، پنجه و تنباکو و پروراندن شتر برای خرید و فروش هم از قدیم مرسوم بوده است.

مجموع افراد ساکنین لارستان بالغ بر هشتاد هزار نفر میباشد که از بلوچهای کوچ کرده از کرمان تشکیل گردیده اند.^۱ کرمان در همسایگی لارستان و ایالت فارس واقع است. در ناحیه غربی لارستان عده ای از ایلات عرب و ترك بطور کوچ زندگی میکنند که معروف بایل خمسه میباشد.^۲ و در همین منطقه سالیانه قشقایها عبور و مرور و مهاجرت میکنند.

(۱) راماسکو بیچ در سال ۱۹۴۲ این گفتار را برای چاپ آماده ساخته و بیچاپ رسانیده است و در سال ۱۹۱۴ بشیر از رفته است و طبق آماری که در دست است در هر يك از این سالها جمعیت لار بیش از ۸۰/۰۰۰ نفر بوده است و انگهی مردم لارستان از بلوچهای کوچ کرده کرمان نیستند بلکه قسمت اعظم ساکنین لارستان مردم بومی لارستان هستند و طوائفی که به لارستان کوچ کرده و کوچانیده شده اند بخوبی مشخص و بر طبق مدارك تاریخی طایفه ای از بلوچ هیچگاه بلارستان کوچ نکرده بلکه افراد بلوچ بعنوان حاکم (در زمان نادرشاه) یا بازرگان در لارستان آمد و رفت داشته اند و این گمان که در لارستان افراد زیادی هستند که از بلوچهای کوچ کرده از کرمان در لارستان باقی مانده اند کاملاً نادرست و بهیچوجه صحیح نیست.

مرکز امور کلی و حکومتی و اقتصادی و اداری لارستان شهری بنام لار است که در راه تجارتی ایران از مرکز به خلیج فارس و بندر بزرگ عباسی و بندر لنگه واقع است. ساکنین شهر لار بالغ بر پانزده هزار نفر و افراد مشغول بکسب و تجارت هستند. عده ای از یهودیانی که سابقاً به لارستان مهاجرت کرده اند نیز در این شهر سکونت دارند.

لار در ایران معروفیت خاصی بساختن اسلحه مخصوصاً لوله تفنگ داشته و تا موقعی که اسلحه از خارج بایران نمیآمده است از مراکز خرید و فروش و صنعت تفنگ و اسلحه سازی بوده است.

در شهر لار میتوان خرابه های دهات سابق و برج و باروهائی که شایعانی در باره آنها در میان مردم بومی رائج است مشاهده نمود. خرابه حصار سنگی بزرگی با برج و باروهای معتبر که در قرن هیجدهم میلادی جایگاه محکومین دولتی و تبعیدگاه مخالفین دولت بشمار میآمده و بر تپه مرتفعی با سنگ و خیلی محکم ساخته شده بوده است وجود دارد.

یکی از روایتهای بومی لار اینست که لار منطقه ری را بالای فارس مربوط میدانند بدین معنی که در کوهستانهای مازندران شمال تهران در مسیر رودخانه لار شهری واقع بوده موسوم به لاریجان^۳ ساکنین بومی محل مزبور از شدت سرما و یخبندان و برف و باران فراوان و غرش طوفانهای سخت بستوه آمده و بشاهنشاه خود شکایت میکردند و تقاضا

(۲) در ایلات ترك ساکن لارستان یا مجاور آن ایل خمه وجود ندارد و نام ایل خمه مخصوص یکدسته از ایلات عرب است که در فصل زمستان در قشلاکهای زمستانی لارستان سکونت دارند.

(۳) لاریجان امروز هم وجود دارد ولی این روایت آنطور که در کتب تاریخی و جغرافیائی نوشته شده مربوط بساکنین ناحیه لار و ماوند است نه لاریجان.

مینمایند که آنها را بمحلی هدایت و کوچ دهند که از مصائب سرما و یخبندان در امان باشند بنا بدستور شاهنشاه آنها را بگرمترین منطقه حکومت کوچ میدهند که اهالی محل جدید را بیاد موطن قدیم خود لار مینامند .

اولین تاریخی که از لارذکری بمیان آورده تاریخ طبری است که بنام الارنام برده و حکایت میکند که چگونه شاهنشاه اردشیر ساسانی بر سرزمین پر نعمت الار که خاك كشور ایران بوده و بدست دشمنان وی تقسیم شده بود تسلط مییابد .

در قرن هفدهم میلادی بدین مضمون در تواریخ ثبت است که لار یکی از شهر های پر جمعیت ایالت فارس بوده و برای توسعه حکومت در زمان پادشاهی خسرو شاه و انوشیروان پادشاهان محلی لارستان جنگها و تصادماتی پیش میآوردند و هدایای خود را بموقع و بطور مرسوم بدر بار پادشاه مرکزی ایران نمیفرستادند .

شاه عباس صفوی اولین بار برای فتح لار اقدام قطعی مینماید . در سال ۷۴۸ هجری قمری ابن بطوطه از لار دیدن می نماید و چنین شرح میدهد که لار شهری بزرگ و دارای چشمه سارهای آب روان و باغهای فراوان است همچنین از بازار مجلل شهر صحبت می کند و در آن جا با سلطان جلال الدین ترکمن مصادف میشود^۴ و ممکن است استنباط کرد که لارستان یا قسمتی از آن زیر تسلط اتابك شبانکاره از فرزندان

(۴) ابن بطوطه سلطان جلال الدین را شخصاً ندیده است و از سفرنامه اش اینطور برمی آید که تصور کرده است جلال الدین پادشاه محلی لار ترکمن بوده است و در همین کتاب راجع باینکه نظر ابن بطوطه مبنی بر اینکه سلطان جلال الدین حا کم لار ترکمن بوده، صحیح نیست ذیل قسمت مربوط بسفرنامه ابن بطوطه (رحله) ذکر شده است .

فیض‌الله‌خان که در فاصله ۱۳-۴۸ زندگی می‌کرده بوده است.

سپس لارستان در قلمرو حکومت آل مظفر بود که این باتوی سلطان بر لارستان حکومت می‌کرده و چنین پیداست که لارا از نظره و قعیت خود از شهرهای بتمام معنی تجاری قدیم بوده و چنانکه تاریخ نویسان متفق القول هستند مردم لار در دریا و خشکی تجارت داشته اند.

در این اواخر متنفذین و حکومت‌های محلی از دور بودن مرکز استفاده می‌کرده‌اند و تابع مرکز دولت نمیشده‌اند و همچنین از موقعیت خود از راه تجارت استفاده‌های هنگفتی می‌برده‌اند و کما فی السابق بنفوذ و تحکم و فرمانفرمائی خود ادامه داده و مالیات‌های زیادی از مال التجاره‌ها می‌گرفته‌اند که بالاخره منجر بشکایت تجار بدولت مرکز ایران شده و در نتیجه شاه عباس اول بمنظور توسعه تجارت ابریشم و ادویه کاروان جنگی بآن سرزمین اعزام و لارستان را کاملاً تحت نفوذ دولت ایران قرار میدهد.

در اوایل قرن بیستم پس از تبریز لارستان علم طغیان برافراشت و برضد استبداد محمد علی شاه قاجار قیام کرد و سید حاجی عبدالحسین مقاومت این نهضت را اداره مینمود رابطه خود را بامرکز قطع و تبریزت مخصوص به لار چاپ و منتشر ساخت و در صدد بوده است که سکه مخصوصی هم رائج سازد.

لهجه لار

تاریخ نویسان عرب و عجم در نوشته خود اهمیت بی خصوصیات زبان و لهجه قائل نبوده و در توصیف محلها و طوائف اصولاً زبان و لهجه مورد توجه آنها نبوده است بدینجهت از زبانها و لهجه‌های مختلف ایران هیچگونه مأخذ و مدرکی به ثبت نرسیده فقط در قصیده‌ای که از خاطرات سعدی میباشد اشاره بزبان ایجی شده است که: «بایجی گوید سوت‌ه دلش

از کوتاهی چند نشینی کت بتوقطعاتی ازسیم وزر . «
گویا سعدی زبان ایجی را بطور معمولی مثل سایر لهجه‌ها درخاطر
داشته است (ایج حصارى است در ۳۸ فرسخى شیراز و مرکز تصرفات
شبانکاره بوده و بطوریکه فوقاً اشاره شد قسمت شمالی لارستان در تصرف
شبانکاره بوده است .

با اینکه نظراً و عملاً میتوان نفوذ و لهجه فارسی را در لهجه لار
استنباط کرد ولی بواسطه کمی مدارك والقبای عربی که در زبان فارسی
معمول است محققاً نمیتوان قضاوت کرد که لهجه ایجی بطور قطع از
دسته لهجه های لارستان است .

اولین کسی که بوجود زبان فارسی در لهجه لار پی برد مستشرق
آلمانی Oskar Mann در سال ۱۹۰۷ میلادی بود آنهم از جملات مصدری
کوتهای تجاوز ننموده است و تشخیص داده است که در محلهای زیر بلهجه
لاری صحبت می کنند :

۱- گراش درسه فرسخی مغرب لار .

۲- اوز درشش فرسخی مغرب لار .

۳- بستك در ۲۱ فرسخی لار .

بستك شهر کوچکی است بین راه لنگه - لار و سنی نشین لارستان
است و مرکز اداری جهانگیریه محسوب میشود و کار و کسب ساکنین
و شغل منحصر بفرد آنها زراعت و پروراندن نخل خرما است .

همچنین نگارنده بوسیله شخصی بنام «سروشی» مطلع گردیدم که
لهجه محلی بنام اوزو بستك وسیعاً بهم بستگی دارد و این محل در قرن ۱۸
از خانواده های بلوك مجاور تشکیل گردیده ° و باین جهت این سه محل

(۵) اوز در ۳۶ کیلومتری مغرب لار و بستك در یکصد کیلومتری جنوب لار

بنام سبعة جات^۶ که مفهوم جمع میدهد نامیده شده است .
 راجع بخواص و اصول لهجه ها آنچه مسلم است روابط و مشابهت
 لهجه ها بالهجه خود لار و بزبان فارسی است و باستانهای لهجه لار و کراش
 از سایر لهجه ها مدار کی در دسترس نیست .
 متأسفانه من هم مانند مستشرق آلمانی اسکارمان نتوانستم در
 محل مدارك لازم راجع بلهجه ها را تهیه کنم و اطلاعات و مدارك نوشته های
 من عبارتند از:

۱- پنجاه و پنج چهاربیتی از شاعر محلی «ملا بخشی» منخلص به هه جور
 که از آن اشعار هم موضوعی درباره لهجه های لارستان نتوانستم استخراج
 کنم زیرا چهاربیتی این شاعر محلی با چهاربیتی سایر شعرای فارسی زبان
 چندان تفاوت ندارد .

۲- دو فقره حکایت فکاهی کوچک .

۳- قصیده معروف قحطی لار که آنهم اثر مهجور است .

مدار کی که مورد استفاده است در ۱۹۱۴ میلادی که در شیراز
 بودم توسط جوانی از خانواده تجار لار که ساکن دائمی لار است و بطور
 موقت بشیر از آمده بود اخذ نمودم و پس از چندی از استفاده از او محروم
 گشتم و مراجعات خود را بنوشته های مستشرق آلمانی اسکارمان معطوف
 داشته و استفاده لازم را بمنظور تجزیه لهجه لار از آن نوشته ها بعمل آوردم .

و سبعة در شمال و شمال شرقی لار واقع است و اساساً هیچگونه ارتباطی با هم
 ندارند و سبعة و بستک خود دارای آبادیهای زیاد و خصوصیات مربوط بخود است
 و هیچگونه ارتباطی بین این سه کلمه نیست و قبل از قرن ۱۸ میلادی هم وجود
 داشته و دارای رونق و اعتبار تجاری و فلاحی بوده اند .
 (۶) هیچگونه ارتباطی بین اوزو بستک و سبعة نیست و سبعة جات اصولاً
 بلوکی مشتمل بر آبادیهای است که در شمال شرقی و شمال لار واقع شده و
 امروز هم جزء منطقه لارستان نیست .

«این بطوطه در سال ۷۴۸ هجری قمری از لار و خنج عبور کرده و شرح
 «سفر خود را در کتاب معروف خود نوشته است که در زیر نقل می شود.»
 «ترجمه متن عربی از کتاب تحفة المنظار فی غرائب الامصار»
 «و عجائب الاسفار معروف به رحله ابن بطوطه سیاح و مؤلف عرب که با»
 «ترجمه فرانسوی آن بوسیله دفرمری در پاریس چاپ شده است.»
 «Voyage d. Ibn Battuta. par Defermeri et Dr»
 «B. R. Sanguntie. Paris 1924 VII.»

... در این بیابان رهسپر دیم تا بکورستان رسیدیم بفتح کاف و اوورا و
 آن شهری است کوچک و در آن جویها و بستانها وجود دارد و بسیار گرم است
 سپس از آنجا گذشته و سه روز در بیابان رهسپر دیم و بشهر لار رسیدیم که
 آخر نامش «را» است.

لار شهر بزرگ با چشمه های بسیار و آبهای جاری و بوستانها است.
 در این شهر بازارهای بزرگ و نیکو بنا شده است و زوایه شیخ پارسا ابی
 دلف محمد در آنجا است و در این زوایه فرود آمدیم و این شیخ است
 که بقصد زیارت وی به خنج بال میرویم تا او را دیدار کنیم و در لار بسرش
 ابو زید عبدالرحمن ساکن است و گروهی از درویشان بر کرد او و در
 خدمت او هستند که پس از نماز پسین هر روز در این زوایه گرد می آیند.
 و در پیرامون شهر میگردند و از هر خانه ای بدانها يك یا دو کرده نان داده
 میشود و آنان آن خورشها را بمسافرین و آیند و روند گمان میخورانند،

خانه دارها بدینگونه با این بخشش خو گرفته‌اند و آن درویشان سائل را در اعداد روزی خواران خود می‌شمارند و برای آنها این خورشها را آماده می‌سازند تا در خورندگان آن خوراکیها بغریبان و مسافرین کمی کرده باشند.

هر شب آدینه در این زاویه فقرای شهر و پارسایان آن گرد می‌آیند و هر يك آنچه را که برای آنها میسر است از درهم‌ها می‌آورند و در آن شب آنها را بفقرای می‌بخشند و شب را تا بصبح در این زاویه بنماز و ذکر و خواندن قرآن و عبادت می‌پردازند و پس از نماز بامداد بخانه‌های خویش باز می‌گردند.

در شهر لارسلطانی است موسوم بجلال‌الدین محمد که اصلش ترکمانی است این سلطان ما را بمیهمانی دعوت کرد ولی ما نه با او نشستیم و نه او را دیدیم سپس شهر خننج بال مسافرت کردیم و ضبط نام آن بضم خاء معجم است و گاهی بجای خاء، ها گویند (هنج و بال) ^۱ با نون ساکن و جیم است و ب با الف و لام بسته است.

در آنجا مسکن شیخ ابی دلف که مقصد زیارت او را داشتم می‌باشد. در خانه او فرود آمدیم و چون بخانه او وارد شدم دیدم که در گوشه‌ای روی خاک نشسته و جبهه پشمی سبزرنگی پوشیده است و بر سر عمامه پشمین

(۱) بال همان فال است که بلوکی بزرگ در لارستان است و پرفسور ولادیمیر مینورسکی در دائر المعارف اسلامی ذیل کلمه لار آنرا بنامهای بال و بال ضبط هم کرده است و امروز جزء بیخه فال و گله دار لارستان می‌باشد بنظر می‌آید که در قدیم خننج جزء منطقه فال بوده است ولی چون این بطوطه (هنج و بال) با او عاطفه ذکر کرده است چنین تصور می‌رود که نامهای خننج و فال که دو منطقه آباد آن روزگار و درهم‌سایگی هم واقع بوده‌اند با هم ذکر می‌کرده‌اند و بتدریج کثرت استعمال آنرا بصورت يك کلمه در آورده بوده است.

سیاه رنگی دارد بر او سلام کردم بخوبی وفروتنی پاسخ داد و از ورود و شهرم سؤال کرد و مرا نزد خود جای داد و سپس بوسیله فرزندش که از مردم صالح و شایسته بود برای من خوراك و میوه می فرستاد و این فرزند وی بسیار متواضع و فروتن بود و همه روز روزه داشت و بسیار نماز میخواند .

ابی دلف روز کاری بس شکفت و عجیب دارد زیرا مخارج او در این زاویه بسیار است و بخشش های بزرگ میکند و بمردم لباس و جامه میدهد و آنها را بر اسبهای خوب سوار میکند و مرکب را بآنها میدهد و در آمد وی معلوم نیست مگر آنچه از طرف برادران و یاران او بوی کمک میشود تا جائی که بعضی گمان میکنند که وی از يك گنج غیبی خرج می نماید . در زاویه خانه شیخ ابی دلف قبر شیخ ولی صالح قطب دانیال است و وی در این بلاد مشهور است و در مقام ولایت بزرگ بوده است و بر گوروی بارگاه بزرگی است که بنای آنرا قطب الدین تهمتن بن تورانشاه کرده است .

من مدت يك روز در نزد شیخ ابی دلف بودم زیرا یارانی که من با آنها بودم عجله داشتند و شنیدم که در شهر خنج بال زاویه ایست که در آن عده ای از عباد صالح هستند شب بدانجا رفتم و بر شیخ آنها و خودشان سلام کردم . جماعت مبارك فالی دیدم که عبادت در آنها اثر کرده و رنگهانشان زرد و بدنهایشان لاغر بود و بسیار میگریستند و اشکهای فراوان میریختند چون من بدانجا رسیدم غذا آوردند، شیخ آنها گفت که پسر محمد را بخوانید وی در یکی از گوشه های زاویه عزت گزیده بود آن فرزند نزد ما آمد و مانند آن بود که از کور بیرون شده باشد و از فرط عبادت فرسوده شده بود، سلام کرد و نشست و پدرش گفت پسر، در خوردن غذا با میهمانان وارد شرکت نما تا از برکات آنها بهره مند گردی و آن پسر روزه دار بود

و با ما افطار کرد، و همه اینها شافعی مذهب بودند چون از خوردن غذا فراغت یافتیم بما دعا کردند و برگشتیم و از آنجا بشهر قیس رفتیم که نام دیگرش سیراف است.^۲

(۲) از ظاهر عبارت پیدا است که این بطوطه نام سیراف و قیس را با هم منطبق دانسته در حالیکه قیس و سیراف دو نقطه و نام دو محل بوده که فاصله نسبتاً زیادی داشته اند، سیراف بندری در ساحل خلیج فارس بوده و قیس یا کیس جزیره کیش یا قیس در آبهای خلیج فارس است. ظاهراً از این نظر که این بطوطه سیاح دانشمندی بوده با شهرت و عظمتی که بندر سیراف قدیم در روزگار وی داشته است این اشتباه عجیب بنظر میرسد. آقای عباس اقبال هم در مقاله ای که در سال چهارم مجله یادگار چاپ تهران نوشته اند و عنوان آن مقاله (سیراف قدیم) است میناب را جزیره ای دانسته و بنام جزیره یاد کرده است در حالیکه میناب امروز هم بهمین نام باقی و بندری از نواحی بندر عباس است و این اشتباه از ناحیه ایشان هم که محقق بنامی هستند عجیب بنظر میرسد مگر این که برای آنچه این بطوطه راجع بسیراف یاد کرده و آنچه آقای اقبال راجع به میناب ذکر کرده اند دلیل دیگری داشته باشد که نگارنده از آن بی خبر است.

ملخص از کتاب :

«معجم البلدان تأليف ياقوت حموي، چاپ سن بارييه دومينار-»

«پاریس جلد دوم»

«Dictionnaire, géographique, historique, et litt-»

«énaire de la Parse et des Contrées adjacentes»

«C. Barbier de Meynard . Paris».

جویم

ياقوت حموی در کتاب معجم البلدان از جویم^۱ بتفصیل سخن

(۱) ياقوت جویم را با فتح ياء ضبط کرده است در حالیکه جغرافیا نویسان قدیم آنرا باضم ياء (جویم) نوشته اند این آبادی تا با امروز باقی و آنرا جویم با ضم ياء گویند و مرکز بخش «جویم و بنارو» در لارستان است. ياقوت از سمیران و قلعه آن در نزدیکی کاریان هم بعد از جویم یاد کرده است که معلوم است کاریان را از آبادیهای جویم بشمار آورده است هم، چنین جغرافیا نویسان متقدم مانند ابن خرداذبه در کتاب المسالك والممالك و ابی علی احمد بن عمر بن رسته در العلاقات الفقیسه و ابی بکر احمد بن محمد الهمدانی معروف با بن الفقیه در کتاب البلدان و مقدسی در کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم و ابی القاسم ابن حوقل النصیبی در کتاب صورة الارض اصطخری در کتاب المسالك والممالك از زم کاریان (ابن خرداذبه - مسعودی^۲) ورم کاریان یاد میکنند و آنرا جزء زم های بزرگ کوره اردشیر خوره ذکر مینمایند در حالیکه ياقوت فقط بند کرآ تشکده^۳

گفته و جویم را با فتح یاء (جویم) خوانده است و مینویسد: «شهری است در فارس که آنرا جویم ابی احمد^۲ گفته اند. وسعت بلوک آن ده فرسخ است که از جبال احاطه شده و دارای نخلستانها و بوستانهای بزرگ است که بوسیله قنوات آبیاری میشوند و نیز دارای نهر کوچکی است که از جانب بازار جویم میگذرد و ابو احمد هجر بن احمد الجویمی از این شهر است که از مردم دانشمند و دانشور بوده است و او را ابو بکر محمد بن الحسن ابن درید که در سال ۳۲۴ مرده است ستوده است.

ابو سعد محمد بن عبد الجبار المقری معروف بجویمی از این شهر است که راوی قرآن بوده و روایات را برای طاهر ابن سوار قرائت کرده است و محاسن بن عبدان معروف بابن ضجة المقری بر او روایت نموده است.

ابو عبد الله محمد بن ابراهیم الجویمی از ابی الحسن ابن جهضم روایت نموده و او از ابو الحسن علی بن مفرح الصقلی روایت نموده است. ابو بکر عبد العزیز بن عمر بن علی الجویمی از بشر بن معروف به ابن بشر اصفهانی روایت کرده و ابو الحسن علی بن بشر اللمشی السجزی از وی شنیده است.

✽ کاریان می پردازد.

نکته جالبی که در معجم البلدان پس از شرح جویم آمده است ذکر ایراهستان است که از ظاهر عبارت برمیآید که یا قوت ایراهستان راجلگه ای در مغرب و شمال جویم میدانسته است در حالیکه این قول در نزد ابن البلخی صاحب فارسنامه و دیگران صحیح نیست و ایراهستان از در جنوب لارود نزدیک دریا میدانند.

(۲) جویم را غالب نویسندگان قدیم «جویم» و جویم ابی احمد ذکر کرده اند حمد الله مستوفی آنرا جویم ابو احمد ضبط کرده است.

ملخص از کتاب :

«نزهة القلوب تأليف حمد الله مستوفى چاپ کمبریج ۱۹۱۵ - لسترنج»

حمدالله مستوفى در نزهة القلوب (صفحات ۱۸۶، ۲۱۷، ۱۳۸، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۸۶، ۲۱۷) از برخی نقاط لارستان مانند جویم و خنج و طارم و فرك ولاغر و هرم و کاریان گفتگو کرده است .

حمدالله مستوفى مانند ابن البلخى از ایراهستان و کران^۱ سخن بمیان آورده است و از لارهم بر خلاف جغرافیا نویسان قدیم ذکرى کرده و آنرا شهرى بزرگ گفته است که مردم آن تاجر بر و بحر باشند و محصول شهر را غله و خرما و کمی پنبه خوانده است ولى حمدالله هم از «لارستان» ذکرى نکرده است بنا بر این معلوم است که تا زمان وی نیز کلمه «لارستان» زبانزد نبوده است .

حمدالله از هرمز خنج یاد کرده است و چنین بر میآید که یا در آنروز گاه هرمز از توابع خنج بوده است و یا هرمز گذشته از جزیره معروف واقع در خلیج فارس نام يك آبادی دیگر بوده که در سرزمین خنج واقع

(۱) در فارسنامه ابن البلخى از ایراهستان و کران با فتح کاف یاد شده حمدالله نیز آنرا کران با فتح کاف خوانده است در حالیکه در کتب جغرافیا نویسان قدیم مانند اصطخرى و ابن الفقيه در کتاب البلدان کران باضم کاف یاد شده است.

بوده است و امروز باین اسم خوانده نمی شود .

نکته جالبی که از نزهة القلوب مستفاد میشود آنست که با آنکه ابن البلخی صاحب فارسنامه بطور کلی مناطق ساحلی خلیج فارس را کوره اردشیر خوره میدانند و دیگر جغرافیا نویسندگان قدیم نیز مانند ابن خردادبه و اصطخری و غیره همین مطلب را نوشته اند - مد الله مستوفی این نواحی را جزء قلمرو شهبانکاره و کوره دارا بگرد دانسته است . بنظر می آید که جویم ابی احمد و نواحی کاریبان و قسمتهای شمالی و شرقی جلگه « جویم و بنارو » امروزی و زمهائی که در این منطقه ساکن بوده اند و نواحی فرگ و طارم جزء کوره دارا بگرد بوده و نواحی لار امروزی و قسمتهای ساحل خلیج فارس و نواحی هزو و سیف و اعمال کرانه جزء کوره اردشیر خوره بوده است .

ترجمه و تلخیص از کتاب :

«صحائف الاخبار منجم باشی» متن ترکی چاپ استانبول سال ۱۲۸۵ ه
«هجری قمری جلد دوم».

حکام لار

منجم باشی در کتاب صحائف الاخبار تحت عنوان حکام لار مینویسد
که : « معلوم باشد لار جزیره ایست ^۱ در فارس که در آن قراء و قصبات

(۱) منجم باشی از جزیره لار یاد کرده و چنین بنظر میآید که نظر بنزدیکی
لار با خلیج فارس و اتصال خاک قلمرو حکومت سلاطین محلی لارستان بادریا
نام جزیره بر نام لار افزوده است .

مطالب تاریخی و آغاز و انجام تاریخ پادشاهان محلی را که منجم باشی
ذکر می کند درست تاریخ پادشاهان لار فارس است و مربوط بجزیره لار نیست
حتی در آخر مقال از قول قاضی احمد غفاری مینویسد که ابراهیم خان دوم
اکنون در لار حکومت می کند و سال سلطنت وی را ۹۷۳ نشان میدهد که
درست منطبق با تاریخ پادشاهان محلی لار است و ابراهیم خان همان کسی
است که در سال ۹۷۳ هجری بوسیله شاه طهماسب صفوی مغلوب گشت نگاه
کنید به Zamlaur. حکام لار. و ابراهیم خان دوم پادشاه دیگر محلی لار است
که در سال ۱۰۱۰ هجری قمری به باتفاق الله وردیخان بیگلربیگی فارس
بیادغیس بلخ رفت و در آنجا بمرد .

بنابر این تصور اینکه آنچه را که منجم باشی نوشته است مربوط بحکام

زیادی هست و در سواحل آن مروارید صید میشود بین سیراف و جزیره قیس
واقع است طولش ۸۰ درجه و عرضش ۲۵ درجه است و جزء اقلیم ثانی است .
بنا بنقل فاضل نیشابوری نسب اهالی لار بگرگین میلاد که از
بزرگان دولت ایران بوده منتهی میشود و امیر جلال الدین ایرج پادشاه
لار در زمان عمر بن عبد العزیز بشرف اسلام مشرف شده که تقریباً در سال
صد هجری بوده است . و غفاری در کتاب نگارستان این مطالب را ذکر
کرده است .

سپس تحت عنوان مقصد مینویسد که : از ابتدای حالی که وضع
پادشاهان مجلی لار معلوم است سال ۵۹۴ است و وقت انقراضشان محقق
نیست .

از این بلوک کسی که سرگذشتش بخوبی معلوم است قطب الدین
مؤید است که بین مردم به (بلاقوی دیو) ۲ معروف شده است .

ارباب تاریخ بیان کرده اند که وی از نهمین نتیجه گرگین میلاد است .
قطب الدین مؤید ۴۵ سلطنت کرد و پسرش کالنجار بجای وی ۳۲
سال سلطنت نمود و سلطنت را برضای خود به پسرش قطب الدین
واگذار نمود و قطب الدین پس از ۱۹ سال سلطنت کشته شد .

پسر قطب الدین علاء الملک بجای پدر نشست و ۳۲ سال سلطنت کرد
و در سال ۷۲۱ فوت کرد و بجای وی کالنجار دوم ۲۲ سال سلطنت کرد
و پس از وی پسرش امیر سیف الدین بجای وی و پس از سیف الدین در سال
سال ۷۷۵ علاء الملک گرگین شاه پادشاه شد و در ۷۸۹ برضای خود مملکت

☆ جزیره لار که جزیره کوچکی در آبهای خلیج فارس و در ساحل لارستان بوده
است باشد صحیح نیست .

(۲) شاید منظور نویسنده همان کلمه «پاکویه» باشد .

را به پسرش مبارزالدین محمد تفویض کرد، مبارزالدین محمد پنجاه و یک سال سلطنت کرد و قطب الدین پروی پس از او ۲۱ سال حکومت نمود و پس از او جهانشاه جلوس نمود و در ۸۸۳ جهانشاه دارفانی را بدرود گفت و بجای او پسرش علاءالملک و بعد از او پسرش هارون در لار سلطنت کردند.

در سال ۹۳۷ پسر هارون محمد بیک جانشین پدر شده و پس از سه سال فوت کرد و برادر زاده او بنام انوشیروان بجای وی نشست و از روی عدل و انصاف حکومت کرد و به (ملک عادل گیو) ملقب و معروف شد. این پادشاه شاعر و موسیقی دان بود و قطعاتی در موسیقی منسوب باوست و در این فن آثاری دارد و بالاخره بدست فدائی خود مقتول شد و بجای او پسرش ابراهیم خان جانشین وی شد.

غفاری^۳ میگوید که این شخص اکنون در جزیره مزبور فرمانفرما است و پادشاهان عجم اطاعت و انقیاد میکنند و تاریخ هجری آن سال ۹۷۳ است.

(۳) قاضی احمد غفاری، مؤلف کتاب نگارستان است که او هم لارمر کر لارستان را با جزیره لار اشتباه کرده است.

ترجمہ از کتاب :
 «معجم الانساب والاسرات الحکمه فی التاریخ الاسلامی للمشرق»
 زامباور Zambaur الجزء الثاني..»
 (اخرجه الدكتور زکی محمد حسن بك وحسن احمد محمود - مطبعه)
 (جامعه فؤاد الاول. ۱۹۵۲)

پادشاہان لار^۱

اسامی	تاریخ سلطنت
قطب الدین مؤید	در حدود سال ۵۹۴ ہجری قمری
کالیجار	» » ۶۳۸ » »
قطب الدین کالیجار	» » ۶۷۰ » »
علاء الملک	» » ۶۸۹ » »
کالیجار	» » ۷۲۱ » »
سیف الدین	» » ۷۳۳ » »
علاء الملک کرکین شاہ	» » ۷۷۵ » »
مبارز الدین بن کرکین شاہ	» » ۷۸۹ » »

(۱) مؤلف زامبور Zambaur ہم کہ بنظر میآید مأخذش کتاب صحائف
 الاخبار بوده اشتباہاً نام جزیرہ بر لار گذاشته است و مسلماً سلاطین و تاریخ
 حکومت آنها کہ ذکر نموده است مربوط بہ لار بوده است نہ جزیرہ لار .

»	»	۸۴۰	»	»	قطب‌الدین
»	»	۸۸۳	»	»	علاء‌الملک
		—			هارون
»	»	۹۳۷	»	»	محمد
»	»	۹۴۰	»	»	نوشیروان (مقتول در ۹۴۸)
					ابراهیم خان (معزول بوسیله شاه
»	»	۹۴۸	»	»	طهماسب صفوی در سال ۹۷۳)
مرجع: Sachau : Verzeichnis No 5 52. P. 24					

از کتاب :

«عالم آرای عباسی تألیف اسکندر بیگ منشی - چاپ تهران»

شرح تسخیر لار

«... در خلال این احوال و مقارن این حال ولایت لار نیز بسعی

الله و ردیخان بحیطه ضبط و تسخیر دولت ابد بنیان در آمد.

در تواریخ مبسوطه احوال ملوک عجم مسطور و بین الجهم و رمشهور است که حکام لار از نژاد کرگین میلادند که در عصر کیان بحکومت لار منصوب شده بود و از آن تاریخ اولاد او در آن ولایت حاکم و فرمانروا بوده و در زمان ملوک طوائف بیشتر از پیشتر اقتدار یافته از حکام و ولات قرب جوار باجستان بوده اند و در ازمنه سابقه قبل از ظهور اسلام و بعد از آن هر چند گاه در ممالک ایران نافذ فرمان بوده خصوصاً در زمان اکاسره اطاعت کوفه بظهور می آورده اند و در سایر ایام لوای خود سری می افراخته اند .
اول حاکم مسلمان از آن طبقه جلال الدین ایرج بن کیتباد است که در عهد عمر بن عبدالعزیز مسلمان شد.

از زمان ظهور دولت ابد پیوند دودمان قدس نشان صفویه الی غایه در طریق اطاعت و باجگذاری سلوک داشته، منصب امیر دیوانی درین

دولت داشته‌اند در زمان نواب اسکندرشان نورالدهرخان بن ابراهیم خان بن نوشیروان شاه مشهور بشاه عادل لاری که در آغاز جلوس همایون حضرت اسکندر شأن او را ابراهیم خان ثانی لقب دادند در وقتیکه فیروزه بخت سلطنت و پادشاهی بذات اقدس همایون شاهی ظل‌اللهی آرایش یافت و موکب همایون فال جاء و جلال بجهت دفع فتنه یعقوب خان بجانب فارس توجه نمود در دارالملک شیراز اتفاق نزول افتاد و مناسب این بود که ابراهیم خان در چنین وقت که قرب جوار دست داده بسود ادراك ملازمت عتبه علیسا را فوزی عظیم شمرده بجهت ادای مراسم تهنیت جلوس همایون باقوافل اخلاص روی نیاز بدرگاه گردون مناص آورده وسعادت بساط بوسی در یابد. مشارالیه از جهل و نادانی و ممانعت تیره رایان لار خصوصاً «امیر درگاه» که صاحب اختیار مطلق او بود توقیق این سعادت نیافته بتغافل گذرانید و از این جهت مزاج مبارک اشرف از او متغیر گشت و همواره مترصد آمدن او بودند و او بمواعید کاذبه اکتفا نموده بلیت و لعل می گذرانید و انحراف مزاج اشرف متزاید و متضاعف می گشت تا آنکه بدسلوکی «میر درگاه» بملازمان پاسگاه سدره شاهی که باخذ باج و خراج می رفتند و زیادتیها که بتجار و مترددین این دیار می نمودند مزید علت گشت. الله وردیخان خان حسب فرمان قضا جریان بتأدیب و تنبیه ایشان متوجه گردید و چون نزدیک بلار رسید ابراهیم خان بتمهید بساط معذرت پرداخته متعهد شد که من بعد در استرضای خاطر مبارک اشرف کوشیده مراسم بندگی نیکو بظهور آورد. اله وردیخان بنا بر صلاح وقت حسب فرمان همایون فسخ عزیمت کرده بازگشت و ابراهیم خان در آن سال اندک مدارائی کرده و دیگر باره طریق خلاف پیمودن گرفت و با تجار و مترددین که وارد لار میشدند زیادتیها

کرده از جمعی مبلغی بعنف و تعدی می گرفتند و تجار شکایت بسیار از
و کلاء و منسوبان ابراهیم خان و عدم قدرت او بر منع ایشان نمودند.
درین مرتبه زجرو گو شمال ایشان و استرداد مال تجار و اجب و لازم گردید
الله و ردیخان مره بعد اولی عزیمت لار نمود و چون بآن حوالی رسید ابراهیم خان
اموال و اسبابی که از تجار گرفته بود باز فرستاده و در دیگر امور زبان بتمهید
معذرت گشاد. الله و ردیخان باو اعلام کرد که چون در این حوالی اتفاق
نزول افتاده اگر ابراهیم خان خود را از جمله بندگان در گاه شاهی میداند
و در قول خود صادق است مناسب است که بی خوف و دهشت آمده بین
الجانین صورت ملاقات روی دهد که بدون این معنی مراجعت من لایق
دولت پادشاهی نیست ابراهیم خان که جرأت آمدن نکرد بدستور «امیر درگاه»
سالک طریق خلاف گشته و در مقام مدافعه و قلعه داری شد. مو کب عالیجناب
خان بظاهر شهر رسیده نزول نمود و عسا کر منصوره فارس متوجه تسخیر شهر و
قلعه شده در تضییق محصوران کوشیدند و لاریان از وصول جنود قزلباش
متزلزل گشته و اهمه بر ایشان استیلا یافت و در این اثناء از اعیان لار
قاضی ابوالقاسم که مردی معتبر و از اشراف و اعیان بود طریق اخلاص
و شاهی سیونی پیموده و با برادرش بن خدمت خان آمد ابراهیم خان از رفتن
ایشان هراسان گشته نوشت نام سپهسالار خود را با چند نفر بیرون فرستاد.
فرستاده ها در حین ملاقات در زیر قبا زره پوشیده بودند و از این عمل آوار
کید و غدر بظهور رسید و موجب انحراف خاطر خان گردید و بحبس و قید
ایشان اشارت نمود و این معنی موجب زیادتى خوف و هراس لاریان
گردید. جناب خانی ابواب داد و دهش گشاده بیدل انعام و احسان اکثر
متجند و اهل لار را از مخالفت و قلعه داری باز آورد و ابراهیم خان که
در جنگ و جدال آوار گره و ملال در ناحیه احوال لاریان مشاهده کرد.

دست از شهر و حصار باز داشت بقلعه رفیع که یکطرف آن بکوه پیوسته رفته و متحصن گردید^۱.

عسا کر منصوره در کمال قدرت و اقتدار بشهر در آمده اسبها بیای قلعه رسانیدند و ابراهیم خان قوت مصادمه و مدافعه در خود ندید و از تهر و سرکشی نادم و پشیمان گردید و دست در دامن عجز و استیصال زده راغب آمدن شد. الله وردیخان او را اعزاز و احترام نمود و بطریق مهمان نگاهداشت که بیایه سریر اعلی آورده در باره او بدانچه رای رزین شهر یاری اقتضا نمایند عمل نمایند.

از متجذبه و مردم لار جمعی را که محرك ماده خلاف بودند و مظنه فساد و افساد داشت از میان برداشته سایر الناس را مستمال و امیدوار گردانیده جمعی که در قلعه بودند جز قلعه سپردن چاره نیافتند و الله وردیخان شهر و قلعه را بمعتمدان سپرده رتی و فتق مهمات مملکت را به قاضی ابوالقاسم^۲ رجوع نمود و ابراهیم خان را با متعلقه و بقیه آن دودمان

(۱) امروز هم این قلعه باقی است و بنام (قلعه اژدها پیکر) معروف است ولی در تاریخ کیتی گشا میرزا محمد صادق نامی بنام نارین قلعه از آن اسم برده شده است.

(۲) در صفحه ۶۷۳ جلد سیم عالم آراء عباسی ذکر شده است که صفی قلی خان پسر امام قلی خان که از بیست و یک نفر امراء ممتاز و حکام بزرگ ایران بود بجای ابراهیم خان دوم حاکم لار میشد و صفی قلی خان نوه اله وردیخان سردار بزرگ فارس است همچنین در جلد سوم صفحه ۵۵۸ در ذکر وقایع سال بیست و سوم سلطنت شاه عباس ثبت است که چون اخبار فرستادن امراء جلالیان به جانب کردستان شیوع یافته بود بنا بر دعایت حزم و احتیاط امام قلی خان ائیر دیوان حاکم لار خلف صدق الله وردیخان را سر کرده فوجی از افواج قاهره فرمود و بطرف سلماس فرستادند که از آن سرحد باخبر باشد. «بنا بر

بشیر از آورد و خزائن و اموال و اسباب ایشان بحیطه ضبط در آمد و حقیقت این دو فتح مبین را که بنیروی اقبال شاهی هر دو در یکسال اتفاق افتاد بپایه سریر اعلیٰ عرض کرد و در حینی که رایات نصرت آیات جاه و جلال در مشهد مقدس معلیٰ نزول اجلال داشت و رای جهان آرا بیورش بلخ تصمیم یافته بتهیه اسم-اب آن سفر خیر اثر مشغول بودند مژده فتوحات مذکور سرور افزای خاطر انور گردید و خان رفیع مکان از جانب همایون اعلیٰ بجائزه نمایان سرافراز گشته و یرلیغ مطاع باحضر خان مذکور و عسا کر فارس عز صدور یافت .

در اوائل سال آینده که رایاب فیروزی آیات، جهت اجتماع عسا کر ظفر قرین در متزهات ملک هرات و چمنهای دلگشای بادغیس اقامت داشت با قشون آراسته باردوی شکوه ملحق گشته ابراهیم خان را آورده و تحف و هدایائی که از خزائن سلطان لار بدست در آمده بود بنظر انور رسانید و از آن جمله یکفرد تاج مکمل مرصع بدز و یواقیت بود مشهور بتاج کیخسروی که از آباء واجداد ایشان مانده بود .

شهر لاراول نام دیگر داشته است در افواه و السنه مذکور است که در حینی که کیخسرو کیانی گر کین میلاد را بحکومت آن شهر فرستاد چون يك پسر او «لار» نام داشت و بعد از پدر قائم مقام او گشته آن شهر باسم او موسوم شده و کیخسرو تاج مذکور را باو داده بود و از این تاریخ در سلسله ایشان مانده هر کدام بجای دیگری سلطنت میکرد بپوشیدن آن

این قاضی ابوالقاسم بیاس خدمتی که باردوی الله وردیخان نموده بوده است موقتاً امور حکومت را اداره نمیکرده است و در واقع حا کم لار امامقلی خان پسر الله وردیخان و پسر وی صفی قلی خان تعیین میشوند و از بر گزیدن این دو برای حکومت لارستان عظمت و اهمیت لارستان در زمان صفویه آشکار است.

تیمن و تبرک می چسبده اند .

بین الجمهور مشهور است که گر کین میلاد چون بظاهر شهر لار رسیده جهت دخول در شهر ساعت اختیار می نمود . منجمان عجم و اختر- شناسان لار سعد و نحس کواکب را بانظرات یومی بنظر تدقیق ملاحظه نمودند تا مدت هفت سال ساعتی که بدرجات و دقائق طالع او موافق واز نحوست نجومی و سهم الحوادث روزگار خلأ باشد نیافتند . بعد از انقضای هفت سال در کنار سعد که باز ایچه طالع او موافق ودالات بر ثبات و بقای دولت نموده مبرا از عیوب نجومی بوده اختیار نمودند و گر کین هفت سال در کنار شهر توقف نمود تا در روز معهود داخل شهر شد و از آن زمان که قریب چهار هزار سال است نسلا بعد نسل اولاد او در آن دیار حکومت نموده هیچ پادشاه دیشوکت تسخیر آن ملک را میسر نشده بخراجی از ولایه آنجا راضی بودند .

ابراهیم خان دریلاق بادغیس بشرف آستانه بوسی مشرف شد و مقرر گشت که در آن سفر بدستور در منزل الله وردیخان باشد و خان با او بتوقیر و احترام سلوک می نمود و چون در آن سفر بیماری در اردوی اعظم شیوع یافت مشار الیه مریض گشت ، معالجات اطبا مفید نیفتاد تا آنکه شجنه طبیعت دست از محارست ملک بدنش کوتاه کرد و از شکنجه هستی خلاصی یافت.

مشار الیه جوان قابل مستعد درویش نهاد و عاشق پیشه و شاعر طبیعت بود اکثر علوم متداوله را مطالعه نموده و در علم موسیقی داود و ارمهاری داشت القصه درسی و پنج-الکی بعالم بقا پیوست و دولت آن دودمان منقرض گشت و از آن طبقه جز نامی در عالم نماند .

«ماخص از کتاب: خلیج فارس تالیف سر آرنولد ویلسن متن انگلیسی»
«The Persian Gulf, Sir, Arnold T. Wilson, Oxford»
«1928.»

اخراج پر تغالیه‌ها

از یکطرف اقدامات انگلیسها برای استقرار روابط تجارتنی خود با ایران و از طرف دیگر عملیات ایرانیها در ساحل و جزائر مجاور هرمز که منجر بقطع آب و آذوقه جزیره مذکور شده بود پر تغالیه‌ها را کاملاً بدغدغه و تشویش انداخت و در سنه ۱۶۱۸ فیلیپ پادشاه پر تغال مکتوبی به نایب السلطنه هند نوشت و باو تأکید نمود که استحقاقات هرمز را مرمت و تجهیز کند. نایب السلطنه در جواب بوی اطمینان داد که اقدامات لازمه را در این زمینه بعمل آورده است.

در سنه ۱۶۳۱ شاه عباس چون با دولت عثمانی در حال صلح بود و ایالت لار را هم به تبعیت خود در آورده بود فرصت را مناسب دید که پر تغالیه‌ها را از هرمز بیرون کند خلاصه که بودن آنها در آنجا مخالف شئون و اقتدارات خود میدید.

شك نیست که ابتدا «سر آنتونی شرلی» در سنه ۱۶۰۰ شاه را بخيال

استرداد هر مرز انداخته بود. مشارالیه دربدو ورود خود بدربار شاه عباس سعی داشت که اورا از خیال اتحاد با دول اروپائی و ادامه جنگ با عثمانی ها منصرف سازد و درعوض اورا وادار کند که بتکمیل قوا و اقتدارات خود در داخله مملکت بپردازد.

در سنه ۱۶۲۱ شاه عباس چون موقع را برای اجرای نظریات خویش مقتضی یافت خان لار را وادار نمود که نسبت بجزیره هرمز دعوی مالکیت کند و آنجا را مانند سابق یعنی قبل از آمدن «آلبو کرک» خراجگزار خود بدانند. (فاریاسوسا پرتغالی مینویسد که: شاه عباس پادشاه ایران چون میخواست مملکت هرمز را متصرف شود خان لار را وادار کرد که نسبت بدانجا ادعائی کند و مستمسک او آن بود که جزیره مذکور از قدیم خراجگزار او بوده است در صورتیکه از زمان ورود آلبو کرک تا آن موقع چنین خراجی باو پرداخته نشده بود. شاه از تجارت ماجلو گیری کرده و چند نفر از تجار پرتغالی را دستگیر نمود و چون دید که مادر خصوص تجارت ابریشم با او موافقت نمی کنیم با «جیمز» پادشاه انگلستان معاهده بست و با وی قرار گذاشت که هرمز را از ما بگیرد.)

پرتغالیها جواب سختی باین ادعا دادند و در نتیجه جنگ بین ایرانیها و پرتغالی ها شروع گردید اما قوای ایرانیان برای مبارزه با حریف کافی نبود و بفرض که با توپخانه ضعیف خود میتوانستند بر استحکامات هرمز غلبه نمایند ممکن نبود بتوانند قشونی برای ساختن و محافظت آنجا بفرستند زیرا کشتی های پرتغالی دریای مجاور را تحت تسلط و نظارت خود در آورده بودند.

نخستین اقدام ایرانی ها تصرف استحکامات کیش و انسداد راه آن بود و بدینوسیله میخواستند ارتباط جزیره مذکور را با هرمز قطع نموده

و آنجا را بخطر قحطی و بی آبی بیندازند . سرکردگی قشون ایران در این موقع با امامقلی خان بود .

بنا بقول ویلسن پس از امضاء معاهده بین امامقلی خان و انگلیسها ایرانیها پس از یکی دو نبرد جزیره هرمز را بمحاصره گرفته و در اوایل ماه آوریل آذوقه پرتغالیها تمام شده غالب آنها مریض شدند . محاصرین نیز دائماً حملات خود را تجدید میکردند تا بالاخره در ۱۹ آوریل قشون متفقہ ایران^۱ و انگلیس حصار خارجی قلعه را متصرف شده و پرتغالیها را عنفاً بداخله قلعه راندند و تفصیل محاصره قلعه را عده ای از نویسندگان اروپائی نوشته اند و سرانجام این محاصره بشکست پرتغالیها و غارت هرمز از طرف قوای ایران و انگلیس و اخراج پرتغالیها از هرمز خاتمه یافت .

(۱) يك قسمت بزرگ از اردوی امامقلی خان از سواران و شهبخال اندازان و تفنگچیان لارستانی بودند زیرا اولاً بسبب اینکه حاکم لارستان ادعای مالکیت و خراج بر جزیره هرمز داشت ثانیاً بسبب نزدیکی لار به هرمز و آشنایی مردم این سامان بآب و هوای آن منطقه استفاده از تفنگچیان و شهبخال اندازان لاری که معابر نظامی و نقاط مختلفه ساحل خلیج فارس را بخوبی می شناختند ضروری بود . از این گذشته مردم بومی و محلی سواحل خلیج فارس و نواحی گامبرون هم غالباً از مهاجرین لارستانی بوده و یا با آنها مربوط بوده اند .

از کتاب :

«تاریخ حزین تألیف شیخ محمد علی حزین چاپ اصفهان ۱۳۳۲»
«حزین از رجال اوایل دوره صفویه و زمان افغانه و اوایل حکومت»
«نادرشاه بوده و چند دفعه قبل از شورش افغانها و استیلای آنها و در»
«زمان فتح لار بوسیله اشرف افغان و همچنین تسخیر آن شهر بوسیله»
«محمد خان بلوچ سردار نادرشاه و در کشاکش اختلافات مردم آن سامان»
«در این شهر می زیسته و خاطرات خود را برانگنده در چند صفحه»
«تاریخ حزین نوشته که در زیر نقل میشود.»

... پس بخطه لار رفتم از اعیان آنجا میرزا اشرف جهان لاری

بود مروت و مکتب بسیار داشت و خالی از فطانت و استعدادی نبود و هم از اعیان آن بلده بود میرزا محمد تقی لاری مشهور که صاحب دستگاهی عظیم و از بنیاداران روزگار بود ادنی از چاکران و کماشتمگان او صاحبان مال و جاهی موفور بودند و هر دو با من مودت و الفت بسیار داشتند میرزا اشرف جهان را در آخر سال که به نجف اشرف رسیدم او را در آنجا دیدم که ترک دنیا کرده بلباس فقر ادر آمده در آن آستانه مقدسه میجاور بود و همانجا مدفون شد و هم در او آخر که نوبت دیگر به لار وارد شدم محمد تقی مذکور فوت شده پسرش میرزا محمد نام که بغایت اهل و ستوده صفات

بودیدم و از حوادث روزگار محتاج بقوت شبانه روزی شده و در زمره مستقیمین آن شهر بود .

و اما از افاضل آن بلده مولانا نصرالله لاری بود تلمذ در خدمت بسیاری از مشاهیر فضلا نمود و در فنون علم مهارت داشت و در آن بلده تا بودم اغلب بامن صحبت می داشت . پس از آنجا به بندر عباس رفتم .



اشرف و بقية السیف که هنوز بیست و دو هزار کس افزون بودند هراسان بحال تباه راه خطه لار پیش گرفتند و از بیم تعاقب لشکریان قزلباش لحظه ای از ایواروشبگیر نمی آسودند . اکثر اسبان ایشان در راه مانده و تلف شده و در هر مرحله جماعتی از پیر مردان و اطفال و بیماران خود را که از رفتن عاجز میشدند خود کشته می انداختند چنانکه از شیراز تا بلده لار که پانزده روز راه است کشتگان ایشان ریخته بود .

چون آوازه فرار ایشان منتشر شده بود رعایای جمیع دهات و نواحی اگر همه ده خانه بود دست بتفنگ و تیر برده بر روی لشکریان با آن عظمت ایستاده ایشان را میراندند و از بیم هچال آن نداشتند که درنگ نموده با کسی در آویزند و در آن راه قرصی نان بدست ایشان نیفتاد و بگوشت اسبان و الاغان خود معاش میکردند و خلقی با وجود زروجواهر بگرسنگی بمردند .

القصة به لار رسیده چون قلعه آن شهر شهره جهـانست اشرف مذکور را بخاطر رسید که آنجا خود داری نماید و از رومیه معاونت بطلبد برادر خود را با فوجی و نقایس بسیار روانه ساخت که از راه دریا ببصره رفته از رومیان درخواست امداد کند چون روانه شد رعایای نواحی بر سر او ریخته او را بکشتند و اموال را ببردند .

افغانی که کوتوال بلده لار بود روزی از قلعه بسلام اشرف بزیر آمد و بیست و پنج نفر از اعیان لار را در قلعه محبوس داشت. محبوسان از رفتن او آگاه شدند و از مکان خود بر آمدند و چهل کس افغانه که در قلعه مانده بودند بشمشیر ایشان کشته شده قلعه را در بیستند و چند قبضه تفنگ در منزل کوتوال افغانه یافته بجر است چنان قلعه ای پرداختند. از بروج آن فریاد دعای دولت شاهی بر کشیدند و چون تسخیر آن قلعه هر چند حارسانش بیست و پنج تن باشند بزودی میسر نیست اشرف چند آنکه بتهدید و نوید خواست که ایشان را رام سازد در نگرفت و ۹ روز در لار اقامت نمود هر شب فوجی از لشکریانش سر خود گرفته بامید رسیدن بمأمنی بیرون می رفتند و رعایای اطراف بر ایشان سر راه گرفته خود را از قتل و اخذ اموال معاف میداشتند.

اشرف چون پرا کندگی خود بدید و هراس بی قیاس بروی استیلا یافته بود راه فرار بقندهار پیش گرفت و در آن گرمسیر هر روز فوج فوج از لشکر او جدا شده راه سواحل دریا می گرفتند و رعایا را بایشان همان معامله بود و جمعی که بدریا و کشتی رسیدند از سفاین بتقدیر ایزدی غرق شده خلقی انبوه بدریا فرو رفتند و معدودی از ایشان بسواحل احسا و عمان و فواحی سند افتادند شیخ بنی خالد که صاحب احسا است ایشان را گرفته امر بقتل نمود و پس از عجز و لابه از خونشان در گذشته لباس و بر اقصان بستند و عربان به بیابان سردادند. و پس از چندی که من بسواحل عمان رسیدم پسر يك برادر اشرف را که قریب بیست سال عمر داشت و خداداد خان افغان حاکم لار را که از امرای بزرگ ایشان بود در شهر مسقط بدیدم هر دو مشکلی بردوش گرفته آب بخانه ها می بردند، ایشان را طلایده سخنان پرسیدم و سرور خان نامی نیز از امرای ایشان در آنجا بود گفتند بمزدوری

کار گل میکند و او را هم نزد من آوردند و احوال پرسیدم .
 القصه چون اشرف از لار بسمت حدود بلوچستان راه قندهار پیش
 گرفت در هر کر بوه رعایا و مردم اطراف خود را براوزده و جمعی مقتول
 نموده اموال می بردند تا آنکه مال و سیاه او بانجام رسید و خود همچنان
 بسرعت میراند. پسر عبدالله بروهی بلوچ میرا در آن حدود با دوسه کس
 یافته بقتلش مبادرت نموده و سرش را با قطعه الماس گران بها که بر بازوی
 او یافته بود نزد شاه طهماسب فرستاد؛ پادشاه عالیجاه آن الماس را بفرستاده
 او باز داد و خلعت برای او عطا شد .



مجملا غارت زدگان شیراز نزد من مجتمع شده شرح احوال
 خویش را می نمودند مرا دل از جای رفت و بآن حال در میان ایشان ماندن
 دشوار نمود از آنجا بصوب گرج مسیرات فارس روان شدم و ببلده لار در آمدم
 و زمستان اقامت نمودم؛ در آن حدود هم استقامتی نبود مملکت خراب
 ضوابط و قوانین ملکی در آن چند ساله ایام فترت همه از هم ریخته و
 پادشاه صاحب اقتدار و با تدبیر و رائی بایست که تا مدتی باحوال هر قصبه
 و قریه و محال بپردازد و بصعوبت تمام ملک را باصلاح آورد و این خود در
 آن مدت قلیله نشده بود و از مقتضیات فلکیه در این از مندر رئیس که صلاحیت
 ریاست داشته در همه روی زمین در میان نیست و در حال هر يك از سلاطین
 و رؤسا و فرماندهان آفاق چند آنکه اندیشه رفت ایشان را از همه رعیت
 یا از اکثر ایشان فرومایه تر و ناهنجار تر یافته ام مگر بعضی فرماندهان
 ممالك فرنگ که ایشان در قوانین و طرق معاش و ضبط اوضاع خویش
 استوارند و از آن بسبب مبیانت نامه بحال خلق سائر اقالیم و اصفاع را فایده
 چنان نیست .

بالجمله از لار عنان عزیمت بصوب بندر عباس معطوف داشته بآن
بلده رسیدم .



از بندر عباس حرکت کرده عزیمت اصفهان نمودم و بهر قلعه و قریه
که میرسیدم مردم جمع آمده و در ناله و زاری بودند چون در تمام آن دیار
معروف شده [بودم] جائی نبود که مردمش معرفتی نداشته باشند نهانی و
اختفای من مقدور نمیشد تا ببلده لار رسیدم .

شدت ایام زمستان و بارش بود و بر من ضعف و ناتوانی استیلا داشت
و حالت سفر خاصه بسر دسیر نبود چند روز توقف کردم و اوضاع آن شهر
خراب نهایت ابر بود. حا کم سابق بمصادره گرفتار و حا کم جدید چهارصد
کس سپاه همراه و جمعی دیگر خدمه و وابستگان داشت و از غرائب اینکه
مقرر چنان شده بود که اخراجات یومیه خود را روز بروز از مردم شهر
بگیرند و از خارج بسبب خرابی و نا امنی طرق اجناس بآن شهر نمیرسید
و تسعیرات بالا گرفته، مأ کولات کمیاب بود و معدودی از بیچارگان که
پس از آن همه حوادث باز مانده بودند بفلاکت تمام روزگاری بسر میبردند.
حا کم و سپاه در اخذ ما یحتاج یومیه خود عنف و اشتنا داشتند و امیر دیگر
برای تعداد نخیلات آن ولایت آمده و اضعاف معمول مطالبه و در آن
مبالغه تمام داشت و بر سایر اشجار نیز خراجی که هر کز در آن ممالک رسم
نبوده اختراع نمود وی نیز سرکاری علیحده فروچیده بر سر مردم افتاده
بود و از جمیع نواحی که دسترس ایشان بود خراج و متوجهات سال آینده
را نیز محصلان شدید گماشته تحصیل می نمودند و از هر خانه رعیت يك نفر
سپاهی با یراق و سامان می خواستند که در رکاب حا کم حاضر بوده بی
مرسوم و مدد خرجی تا باشد خدمت نماید و مقدار يك هزار کس از آن

نواحی باین صنعه جمع آورده بودند و سه هزار کس دیگر طالب می نمودند و یافت نمیشد. اگر رعیت بیچاره رخت و یراق و سامان بساق نداشت و در سرزمین خود بایست بفلاکت و مزدوری قوتی برای خود و عیال پیدا کند وی را چگونه سفر میسر بودی. و کتخدایان ایشان در معرض مؤاخذة و تطاول بودند و با این حال مطالبه سیورسات و آذوقه موفوره برای ذخیره می نمودند و این سلوک مخصوص رعایای شیعه لار بود که اطاعت داشتند و برخی از محال آن که بر مذهب شافعیه اند و در ایام استیلای افغانه نیز آسوده حال و تا آن زمان بازگشتی بحاکم ننموده در مکانهای خود متمکن و از این تحمیلات بر کران بودند و خان معظم محمدخان بلوچ را سرداری مملکت فارس داده و به تنبیه ایشان مأمور نموده بود و وی بانفاق حاکم شیراز باحشری انبوه روانه آن صوب شده از کثرت تعدی ایشان رعایای بیچاره می رمیدند.

در این احوال لاریان که طبیعت ایشان خالی از بی پروائی و مردانگی نیست بچاره کار خود درمانده از سلوک حاکم و علمداران بتنک آمدند و از رسیدن سردار و تعدی آن لشکر نیز وحشت تمام داشتند و حاکم نیز بنا بر سلوک ناگوار خویش از ایشان نا مطمئن و حذرناک شده سپاه و متعلقان خود را جمع آوری و در اندرون منزل خویش جا داده پاس حزم میداشت و از این غافل که.

النصر لیست با جناد مجنده لکنه بسعادات و توفیق

از قضا روزی حاکم ببهانه از کلانتر آن شهر رنجیده و برا بفرمان او کشیده افکندند و چوب بسیار زده محبوس ساخت و چند کس از اعیان را که بسلام او حاضر بودند تهدید عنف کرد ایشان بامردم شهر و وابستگان کلانتر نزد من آمده بنیاد شکایت واضطراب کردند که چندانکه ایشان

را تسلی و دلالت بصبر و شکیب کردم سود نداشت و از حیات کلانتر که در خانه حاکم محبوس بود مأیوس شده بی‌تابی و فزع مینمودند و من حاکم را مکرر با طلاق کلانتر دلالت کردم تعلل مینمود و اعیان شهر بارها نزد او رفته بیگناهی و بیچارگی خود باز نمودند و در استخلاص کلانتر کوشیدند فایده نکرد .

حاکم روزی بوثاق من آمد با وی سخنان صلاح آمیز بسیار گفتم و بسلو کی که در آنوقت شایسته حال او بود رهنمونی کرده حبس کلانتر را که باعث فتنه و فساد میشد با و فهمانیده وی را از حبس رها کردم مشروط بر آنکه در آن ولایت نمانده روانه حجاز شود این معنی هم قبول افتاد و کلانتر مذکور عازم حرکت شد .

چون دو روز بگذشت حاکم پشیمان شد اراده گرفتن وی نمود و مردم متوحش شده شب با هم بنشستند و بدفع حاکم کمر بستند . طلوع صبح بود که همگی باتفاق کلانتر بخانه حاکم ریخته صدای تفتك و غوغا برخاست و حاکم با چند نفر غلامانش کشته شد . سپاهیان هر يك بگوشه ای نهان شده فرجی از ایشان بمنزل من پناه آوردند چون کار حاکم بانجام رسید کلانتر و دیگران بآن ازدحام و هجوم عام نزد من آمدند و از مردم سپاه که تعدی بسیار دیده بودند عزم انتقام داشتند من در حمایت ایشان که بآن خانه پناه آورده بودند مبالغه کردم کلانتر و عامه نیز خود حجاب و رعایت آداب را کار فرما شده از مزاحمت ایشان در گذشتند و همانروز آن جماعت را عذرخواهی نموده با اسب و اسبابی که داشتند از آن شهر سلامت روانه نمودم و کلانتر و اعیان را سرزنش و ملامت بسیار بر اقدام بر آنکار در آنوقت که اصلا ایشان را سامان و توانائی بانجام رسانیدن آن نبود و باعث استیصال و خرابی همگی می شد کردم لیکن

امضای تقدیر شده کار از دست رفته بود .

حاکم معزول که آشنای قدیم من بود از مصادره نجات یافته با مردم خود از آن شهر بطرفی بیرون رفت و یاسبانان قلعه لارا را از نفاق با مردم شهر همدستان نشده در قلعه نشستند و در ظرف چند روز ظرفه فتنه و آشوبی در آن شهر بود و چند کس که با هم سابقه عداوتی داشتند نیز کشته شدند و نزدیک بآن رسید که دست تطلول بیکدیگر افکنند بحسن تدبیر نائره آن فتنه را تسکین دادم و در آن حادثه مشقتی بمن رسیده که شرح نتوان کرد و چندانکه جهد میکردم که از میان ایشان بطرفی بیرون روم سود نداشت و همگی بالتماس و ابرام مخالفت مینمودند و از همه بهتر این که در اطراف و اکناف شهرت یافت که اقدام بآن امر باشارت من بوده و چون يك هزار کس از آن مردم سکنه نواحی بودند که حاکم ایشان را با کراه جمع آورده بود اکثر آن جماعت سر خود گرفته بمکانهای خود رفتند . چون سردار فارس که بلده جهرم را محصور داشت از این حال آگاه شد حاکم شیراز را با فوجی بمحاصره و تضییق آن بلده گذاشته خود با لشکر انبوه بسرعت تمام بقصد لاردر حرکت آمد چون قریب بآن شهر رسید همگی مردم در يك محله مجتمع شده بفکر کار خود افتادند ، سردار بشهر نزول کرده بتمتل و غارت آن مردم کمر بست و از هر طرف بآن محله هجوم آورده مردم نیز بمحافظت خود و مدافعت مردانه کوشیدند و يك هفته جنگ امتداد داشت چون سردار تسلط خود را بر آن محله بزودی دشوارید و مهم جهرم در میان بود ناچار بمدارا پیش آمده بعد از گفتگو بنا بر آن شد که نایبی در قلعه لار گذاشته خود مراجعت نماید . نایب نیز از قلعه بشهر آمده بحکومت قیام نماید و چنان کرد .

کلا نثر محقر پیشکش به سردار داده و سردار باز گشت و نایب با فوجی

در قلعه بود و مبالغه بر آمدن مردم از حصار آن محله داشت و وی را از ایشان و ایشان را از وی اطمینان نبود.

آخر چنان شد که اعیان و اکثر آن خلق ترك آن شهر گفته باعیال و اطفال خود بهیأت مجموعی با اسلحه و یراق عازم سکنای قراء و نواحی بر آمدند.

☆☆☆

محمد خان پس از رسیدن لشکریان خان معظم شهر و قلعه لار را گذاشته با فوجی که داشت به آن حدودی از لار که رعایای آن شافعیه و در آن وقت معمور و جمعیتی داشتند در آمده بفکر و سامان لشکر و تهیه مدافعه افتاد آن قوم بخيال باطل از وی هر اسان شده آن همه مخالفت و منازعت اورا با خان معظم حمل بر مواضعه و تدابیر خان معظم در استیصال آن طبقه که چند سال بود اطاعت شایسته نداشتند نمودند. محمد خان مذکور هر چند کوشید اتفاق و همراهی از آن قوم ندید و چند آنکه خواست ایشان را بفهاند که بعد از من کسی بر شما ابقا نخواهد کرد و به تنهایی از تدبیر کار و محافظت خود عاجزید سود نکرد و لشکریان خان معظم بآن حدود درآمد آن قوم پراکنده و در قرای خود متحصن شدند و محمد خان با معدودی که داشت راه فرار پیش گرفت که شاید خود را ببلوچستان یا قندهار برساند. فوجی از لشکر قزلباش بروی سر راه گرفته جماعتی از همراهان وی مقتول و خود او زنده گرفتار شده و برا نزد خان معظم بردند و بعد از معاتبات درشت و بر آوردن چشمهای وی بخنجر محبوس گردید و چون میدانست که باقیح و جهی کشته خواهد شد در همان شب حربه بدست آورده خود را هلاک کرد. و لشکر خان معظم آن گرمسیر را لکد کوب حوادث ساخته آن طبقه شوافع را مستأصل ساخت و معدودی بقیه السیف ایشانرا باطراف کوچانیده از بلاد دیگر رعایا آورد و در آن امکنه سکنی فرمود.

ملخص از کتاب :

«تاریخ گیتی کشا» تألیف میرزا محمد صادق نامی اصفهانی با
«دو ذیل میرزا عبدالکریم و آقا محمد رضا شیرازی بتصحیح»
«سعید نفیسی» چاپ تهران.

مؤلف تاریخ گیتی کشا میرزا محمد صادق نامی اصفهانی ذیل
عنوان : «در بیان سال همایون فال توشقان ثیل ۱۱۶۸» مینویسد که :
چون خطه لار که از کرمسیرات اوسع و محصولات آن از دیگر ولایات
انفع و مردم بلده و بلوکاتش در امور تفنگداری سرآمد دهور و در رسوم
آتش بازی مشهور عصرند نصیر خان لاری در ولایت مزبور استقلال بهم
رسانیده و گروهی از تفنگچیان شرانداز و کمانداران آنشمار را مجتمع
گردانیده ، خود سری آغاز و درهای مخالفت را فراز کرد « کریم
خان زند سپاهی کران بلارستان فرستاد و شهر لار را تسخیر نمود و نصیر
خان به قلعه نارین که قلعه ای مستحکم بر جانب شهر بود رفت و پس از
چند جنگ بین طرفین نصیر خان که بقول مؤلف گیتی کشا : «مردی
فرزانه و صاحب تدبیر عاقلانه بود» در مقام اصلاح برآمد . و کریم خان
نظر بشدت گرمی هوا پیشکشهای نصیر خان را قبول نمود و لطف عنایت
درباره او معمول داشت و او را عفو و اردو بشیر از مراجعت نمود .

بدین طریق لارستان مفتوح و مسخر کریم خان پادشاه زند شد.
در سال ۱۱۷۸ هجری قمری چون محمد حسن خان قاجار بشیراز
حمله نمود نصیر خان لاری نیز بگفته مؤلف گیتی گشا: «بورود محمد حسن
خان مستظهر گشته با تفنگچیان لاری و گرمسیری با اعانت محمد حسن
خان آمد.»

چون محمد حسن خان از کریم خان شکست خورد نصیر خان نیز
با اردوی خویش که در اطراف شیراز بودند بجانب لارستان عزیمت کرد
و در آنجا نیز سر بطغیان برداشته و دعوی استقلال کرد و پس از مدتی که
کریم خان سعی در مسالمت مینمود بالاخره محمد صادق خان استظهار الدوله
بیکلر بیگی را مأمور فتح لار کرد. این دفعه نیز شهر لار بتصرف
اردوی زند درآمد و: «از یک جانب شهر در دامان کوه قلعه ای بود هم دوش
بر قلعه افلاک، بروجش بر تراز قبه سماک» نصیر خان در قلعه مزبور متحصن^۱
شد و بر فراز کوه دیگر قلعه دیگری داشت مشهور بقدمگاه فرازش رفیع
تراز اوج ماه و در پائین آن دو قلعه دره ای بود مشتمل بر نشیب و فراز نصیر
خان مزبور سدی در آن بسته و سد مذکور رمسقف نموده و قلعه مزبور
با قلعه قدمگاه متصل ساخته، فی مابین سد مذکور سقف پرداخته بود
که تفنگچیان مستحفظ بسهولة و رفاهیت تردد نمایند و در باب محافظت
قلعه قدمگاه نهایت مبالغت کرده و جمعی از ابطال و تفنگچیان خود را که

(۱) این قلعه در عالم آرای عباسی از آن نام برده شده و امروز هم خرابه
آن مشرف بشهر لار بر فراز تپه ای باقی و آنرا قلعه «اژدها پیکر» خوانند
(۲) خرابه های این قلعه نیز بر روی تپه ای در جانب شمالی شهر باقیست
و بین این تپه و تپه ای که قلعه نارین بر روی آن ساخته شده بوده است
دره ای تنگ است که مسیر رودخانه خشکی بنام رودخانه «وروند» قرار
گرفته و آثار ساختمانی سد مسقف بین این دو تپه نیز تا امروز اندکی باقی است.

طرف اعتماد با آنکه صاحب اعتضاد او بودند بجانب قلعه قدمگاه فرستادند و تکیه بر اعانت آنها نهادند .»

چون محمد صادق خان فرمانده سپاه زند از عهده تسخیر این دو قلعه بر نیامد مسیح خان لاری که بنصیر خان خیانت کرده و با صادق خان سازش کرده بود عده ای از جنگجویان زند را شبانه با خود همراه کرده و از راه مخفی و پنهانی آنها را بدرون قلعه قدمگاه رسانیده و آن قلعه را با این نیرنگ بگشودند و پس از مدتی مقاومت نصیر خان امان خواست و ظهیر الدوله محمد صادق خان فرمانده سپاه زند او را را بنزد خود خواند و دختر وی را بعقد خود در آورد و نصیر خان را با خانواده اش بشیر از نزد کریم خان آورد و حکومت لار را به مسیح خان پسر عهوی نصیر خان که از دیر باز با اردوی دولتی رابطه حسنه داشت واگذار نمود و نصیر خان پس از مدتی مجدداً بنا بر فرمان کریم خان بحکومت لار منصوب گشت و در نزدیکی لار بوسیله خنجر یکی از اطرافیان از پای در آمد و بقتل رسید .



در سال ۱۲۰۱ هجری کریم خان زند تصمیم بر تصفیه حکومت لارستان گرفت و بولیعهد خود لطفعلی خان زند مأموریت قلع و قمع فرزندان نصیر خان و فتح و تسخیر لارستان داد ، اهالی لار تسلیم شدند و عبدالله خان و محمد خان فرزندان نصیر خان قبل از رسیدن لشکر لطفعلی خان زند قلاع نظامی را به محمدعلی خان لاری سپرده خود برای جمع آوری تفنگچی بخارج از لار رفتند.

چون این خبر باطلاع لطفعلی خان رسید بنا بگفته صاحب گیتی گشا : « نواب جهانبانی فوجی را باستقبال محمد خان و دسته ای را بمقابله عبدالله خان مأمور فرمودند مأمورین بنحومقرر راه بر آن دو برادر گرفته

هر دورا منکوب و مخدول و مراجعت باردوی خیول نمودند .

محمد علی خان چون کار صاحبان قلعه را چنان دید از در فرمان بری در آمده روی نیاز باستان بهروز آورد و مقالید قلعه را بخداست و استان و الامقام سپرد و نواب جهانبانی با فتح و کامرانی مراجعت کردند... و بدین طریق برای بار سوم در زمان پادشاهی کریم خان زند لار مورد حمله حکومت مرکزی واقع شد .

از تاریخ کیتی گشا بر می آید که چون کریم خان زند برای قلع و قمع محمد تقی خان عازم یزد شد پسر نصیر خان بنام علی خان لاری نیز در التزام رکاب وی بود و با تفنگچیان خود مأموریت حفظ قسمتی از اردو را بعهده داشت اما علی خان بعد از مدتی بسبب کدورتی که بین او و کریم خان بوجود آمده پادشاه زند را تنها گذاشته و با ابواب جمعی خود از سپاه زند جدا شده و بلارستان رقت که در نتیجه موجب خشم و بدبینی کریم خان گردید.^۳

(۳) نگاه کنید به کتاب «فرهنگ لارستانی» تألیف نگارنده که متن يك نامه بلهجه لاری از یکی از سر بازان لاری اردوی زند که در خدمت علی خان در این جنگ شرکت داشته آورده شده و در آن نامه از چگونگی کدورت پادشاه زند و علی خان سخن رفته و وضع علی خان را در آن اردو بیان کرده است .

« نقل از سفرنامه ژان باپتیست تاورنیه سیاح و مؤلف فرانسوی که »
« در روزگار صفویه بلار مسافرت کرده است . »

« Voyage, J. B. Tavernier. Paris . »

... روز ۲۰ هارس رسیدیم بیک کادوانسرائیکه کوهك ۱ مینامند
و عبارت است از يك خانه در پای کوه در پانصد قدم فاصله آن چشمه آبی
جاری است که هم گرم است و هم طعم گوگرد میدهد بطوریکه حیوانات
با زحمت از آن آب میخورند . مسافرین باید آب خوردن را از يك آب
انباری که تا آنجا يك تیر نفنگك فاصله دارد بیاورند و چند سال بود که آب
آن آب انبار را نمیتوانستند بخورند بجهت اینکه يك یهودی آمده بود آب
بکشد پایش اغزیده و در آن غرق شده بود و مسلمانها که فوق العاده متعصبند
آن آب انبار را خراب کردند و بعد از ديك آن آب انبار دیگری بنامودند.
در سه ربع لیو دور از کاروانسرای کوهك برای رفتن به لار دو راه
است یکی راه شتر و دیگر راه اسب و قاطر . راه اولی سه روز زودتر از

(۱) در ترجمه فارسی سفرنامه تاورنیه چاپ مطبعه باقرا ف سال ۱۳۳۱ قمری
این کلمه موشك ترجمه شده است در حالیکه این کلمه کوهك است و در نزدیکی
چهرم واقع است و طائفه ای هم بهمین اسم در اطراف چهرم سکونت دارند
و آنها را کوهکی گویند .

دومی است و معروف است به راه بیابان بجهت اینکه در تمام آن خط راه غیر از يك قریه که در منزل اول واقع است و سکنه آن تمام شتر دار هستند تا لاریگر آبادی دیده نمیشود مگر چادر ایلات که هر روز بورت و مکان خود را تغییر میدهند. در این خط راه تیهو بقدری زیاد است که مایه حیرت میشود چنانچه در آن راه دیگر كبك بهمین زیادی است. و قتیكه این حیوانات پرواز میکنند و از زمین بلند میشوند مثل این است که ابر سیاهی آسمان را پوشانیده است.

يك قسم مرغ دیگر در این دوراه خصوصاً راه شتری دیده میشود و شبیه به كبك دری ما است اما زانوها و پاهایش مثل اردك است. شترها و مچهورند که از این راه دورتر بروند بجهت اینکه برای آنها امكان ندارد که از کوه جهرم عبور نمایند و اسب و قاطر هم بزحمت از آن کوه میتوانند عبور کنند.

روز ۲۲ مارس بعد از نصف شب از کوهك سوار شده از يك راه مسطح سنگلاخی گذشته چهار ساعت قبل از ظهر بشهر کوچك جهرم رسیدیم که مناسب بود اسمش را جنگل نخل بگذارند. در کاروانسرای آنجا که ۵۰۰ قدم تا شهر فاصله دارد و خیلی خوب بنا شده منزل کرده و در روز در آنجا ماندیم.

روز بیست و چهارم فوراً بعد از نصف شب باز کـردیم ساعتی که رهسپردیم پدای کوی جهرم رسیدیم. اگر چه این کوه بسیار مرتفع و خیلی ممتد است اما پائین رفتن از آن خطرناکترین حرکاتی است که من در تمام مسافرت های خود کرده ام خاصه در آنوقت که مهتاب هم نبود و تاریکی بیشتر موجب مخاطره می شد.

پس از آنکه بیالای کوه رسیدیم و هفتصد تا هشتصد قدم از آنطرف

از يك راه سخت خطرناكى سرازير شدیم كه در طرف راست غير از پرتگاه
چیزی نیست و به پل عجيب و حيرت انگیزی رسیدیم كه فقط دارای يك
دهنه است و از قله يك كوه بقله كوه ديگر متصل شده است و تهوريكه در
معماری آن بكار رفته عقل را حيران می كند و اين تاريخی ترين صنايعی
است كه اقامتگانی خان برای تسهيل و رفاه تجار بكار برده است. ۲ پس از
آنكه از اين كوه پائين آمدیم بايد از كوه ديگر گذشت كه صعود و نزول
از آنهم بهمان سختی و اشكال كوه اولی است در روی قله يکی از اين دو
كوه آب انبار خيلي بزرگی است ولی با وجود كمال عظمت در اواخر تابستان
آبش تمام ميشود زیرا عبور و مرور قوافل در اين خط زياد است.

در اين كوهها كيك بقدری فراوان است كه فقط بايد تفنگ را بر
و خالی كرد.

چهار ساعت قبل از ظهر رسیدیم ب يك كاروانسراي كه موسوم است به
شغال و اين يك بنای منفردی است در وسط يك صحرای پراز بادام تلخ و
طربانظمين نزديك اين كاروانسرا چند آب انبار بنا شده كه برای قوافل
مايه تسلي بزرگی هستند بجهت اينكه آب در آن نواحی خيلي كمياب است.
در اين كاروانسرا ده دوازده نفر راهدار اقامت دارند كه مستحقفظ
راه ولی صاحب اختيار و مالك قوافل هم هستند. بمحض ورود مسافرين
سؤال می كنند كه آیا بگوشت بز كوهی وساير شكارها ميل دارند زیرا
كه بتيراندازی خود مطمئن هستند كه خطانمی كند. فوراً بقسمتهای

(۲) آثار و خرابه های اين پل هنوز باقی است و بنظر میآيد كه در
راه قدیم چهارم بچویم كه امروز هم راه عبور پياده است بوده و در اطراف
قلعه كي قباد و در شمال غربی آبادی (رزك) و در آغاز جمله چویم واقع
بوده است.

بالای کوه میروند و انواع شکارهای بزرگ و کبکهاییکه بدرستی يك مرغ خانگی هستند می کشند و میآورند .

روز بیست و پنجم از ساعت پنج بعد از نصف شب براه افتاده تا ظهر راه رفتیم يك ساعت بعد از آنكه سوار شدیم رسیدیم بیک کوهی که خیلی راست و سخت بود و بصعوبت از آن گذشتیم و در پای این کوه يك چشمه آب گوارا و يك کاروانسرای قشنگ وجود دارد . دارای درختان سایه دار با صفا و چشمه آب گواراست اما چون از آبادی دور است در آنجا منزل نمی کنند و کمی بالاتر در قریه ای بنام ده دنبه فرود^۳ می آیند و از آنجا باری می گیرند .

این قریه در جلگه واقع است و یک ربع لیو دورتر بالای کوه آنار قلعه خرابه ای دیده میشود و در اطراف قلعه درخت نخل بسیار است کاروانسرای آن خیلی خوب است و يك آب انبار بزرگی نیز دارد .

روز بیست و پنجم را سه ساعت دیگر نیز در جلگه راه پیمودیم تا رسیدیم به بنارو که يك شهر كوچك خوش بنائی است و در پای تپه بلندی که بر بالای آن هنوز آثار قلعه خرابه های قدیم باقی است واقع شده است . این شهر سرحد ایالت فارس و مملکت لار است و از بنارو که خارج میشود جزو خاک لار محسوب است .

روز بیست و ششم يك ساعت بعد از نصف شب سوار شده تا سه ساعت قبل از ظهر قدری در جلگه و قسمتی در میان کوهها راه پیموده بیک برج که برای حفظ راه بنا شده است رسیدیم و بعد به شهر كوچکی موسوم به

(۳) این کلمه هم (و تا و بنه) ترجمه شده است در حالیکه ده دنبه نوشته

شده و امروز هم این قریه به همین اسم باقی است و در بلوک جویسم و بنارو که از بخشهای تابعه لارستان است وجود دارد .

بیهری^۴ رسیدیم که مادر حاکم لار آنرا بنا کرده است این شهر و مملکت را شاه عباس کبیر از گبرها گرفته آنها را مجبور بقبول دین اسلام کرد^۵ در همین کاروانسرا بود که مسیو تونت^۶ یکی از سیاحان نامی عصر ما طی آنچه اشغفلتاً خالی شد و رانش را سوراخ کرد و نزدیک بحال مرک رسید. روز بیست و هفتم چهار ساعت بعد از نصف شب براه افتاد سه ساعت بعد رسیدیم بیک قریه وسط جلگه از آنجا گذشته در یک لیو دورتر در کاروانسرای موسوم به پای کتل فرود آمدیم از آنجا نالار چهار پنج ساعت بیشتر راه نیست اما راهش خیلی سخت است و از چندین رودخانه و مسیل باید عبور کرد.

باید دانست وقتی که از بیهری خارج میشوند یک راه دیگر هم از طرف راست بسمت مغرب میتوان پیش گرفت که دوسه لیو نزدیکتر است اما خیلی بد و تنگ است در اغلب نقاط آن دو نفر سوار با هم نمیتوانند عبور کنند یا تمامش سنگلاخ است یا پرنگاه.

لار یا تخت ایالتی بهمین اسم است که سابقاً مملکت پادشاه نشین

(۴) این کلمه همان کلمه (بهرو Bahru) است که نام دیهی است و امروز هم باقی است در «جلگه جویم و بنارو» واقع است.

(۵) شاه عباس کبیر ابراهیم خان دوم حاکم محلی لار را بشرحی که در همین کتاب ذکر شده است مغلوب نمود و لارستان را قلمرو حکومت خود ساخت و بطوریکه از سلسله نسب پادشاهان میلادی لار برمی آید اولین پادشاهی که از لار قبول مذهب اسلام کرد جلال الدین ایرج بود که در حدود سال صد هجری قبول دیانت اسلام کرد بنابر این شاه عباس این منطقه را از «گبرها» نگرفته و کسی را در این منطقه مجبور بقبول اسلام نکرده است.

(۶) Thevenot هلندی تاجرو سیاح هلندی است که سفرنامه ای نوشته است و در آن مستردام این سفر نامه چاپ شده است.

لقب داشته است و سعت این شهر بدرجه متوسط است و از اطراف کوههای بلند بر آن فشار وارد آورده اند و خود شهر در گرداگرد تپه ای بنا شده که بالای آن قلعه سنگی دارد که محل ساختن قشون پادشاه ایران است .
 هوای این مملکت خیلی گرم است و آب دیگر غیر از باران ندارد که در انبارها ذخیره می نمایند و هر وقت می گشایند مانند سیل بیکطرف شهر جاری میشود و از دو طبقه که با سنگ ساخته اند آبشار آب می ریزد .
 در شهر و اطراف شهر درخت زیاد است خاصه نخل خرما و بعضی اشجار گرمسیری و در باغات و کوهستان عده کثیری درختهای نارنج دیده میشود .

در لاردو کاروانسرا بیشتر دیده نمیشود یکی در شهر که خوب ساخته نشده و یکی دیگر در منتهی الیه شهر بطرف راه هرمز که بالنسبه راحت تر است . اگر در موقع بارندگی بر از آب بشود گاهی باید چندین روز انتظار کشید تا آب آن بیرون برود و قابل سکونی بشود . بهمین جهت فرنگیهای مسافر در منزل ها لاندیها که در آخر شهر خانه دارند منزل می کنند . لاندیها مجبورند که در لاریک خانه داشته باشند برای اینکه بارهای ابریشمشان که از اصفهان می آید در آنجا باید شترها را تعویض کنند زیرا شتر هائیکه از اصفهان می آیند طاقت گرمای ندارند و باید بارهاشان را بشترهای گرمسیری واگذار کنند . نظر باین احتیاج اغلب حاکم لارمدهای مدید آنها را معطل میکند تا شتر تازه برای آنها حاضر نماید و این موضوع باعث خسارات زیاد برای آنها میشود زیرا که کشتی های آنها که در هرمز منتظر بارگیری است روزی مبالغه کزاف خرج دارند و هیچ چاره برای اینکار ندارند مگر اینکه مبلغی بجا کم لار نیاز دهند تا زودتر شتر با آنها برساند و لوازم حرکشانشان را فراهم نماید .

در یکی از سفرهای خود در مصاحبت مسیو کنستان رئیس کمپانی هلندی بودم یا نزده روز در لارماندیم بجهت اینکه هوا هنوز خیلی گرم بود و کشتی‌های معهود وارد بندر هرمز نشده بودند. ما ترجیح دادیم که در لار توقف نمائیم تا خبر ورود کشتی برسد.

حاکم لار که مرد خوش مشرب عیاشی بود و بازی شطرنج و ورکید را خوب میدانست و هیل بقمار کلان داشت برخلاف عادت همه ایرانیها اغلب روزها از صبح تا شب با مسیو کنستان مشغول قمار بود و یکروز از ما دعوت کرد که برویم در قلعه نهار بخوریم بنا بر این موقعی بدست آوردیم که قلعه را تماشا کنیم و گمان نمیکنم چه قبل از ما و چه بعد از ما پای هیچ فرنگی بآن قلعه رسیده باشد.

این قلعه در بالای کوه بنا شده و یکراه خیلی باریک و سختی دارد که سواره با اشکال و زحمت بسیار میتواند از آن بالا رفت طول قلعه از عرض خیلی زیاد تر است در چهار زاویه چهار برج و بارو بنا شده که در میان آنها برجهای ساخته اند و برای منزل سربازها است.

این قلعه محبس دولتی است، امرا و شاهزادگانی که در جنک اسیر میشوند یا بجهت دیگر مغضوب میگرددند شاه آنها را باین قلعه میفرستد ما در آنجا دو نفر شاهزاده و امیر محبوس دیدیم، یکی از شاهزادگان گرجستان و دیگری از امراء مینکولی و وقتی که خواستیم بسر نهار برویم حاکم بآنها پیغام داد که اگر میل دارند بمانند و با ما صرف نهار کرده وقتی را با شطرنج بگذرانند آنها هم قبول کردند آمدند و با هم غذا خوردیم و برای هر یک از آنها روزی یک تومان و ده دوازده نفر نوکر خدمتکار معین شده بود.

در یک گوشه قلعه طرف مغرب برای آسایش آنها مخصوصاً سه چهار

اطلاق ساخته اند. در وسط قلعه يك تالار بزرگيست كه اسلحه خانه قلعه است و تیر و کمان و نیزه و شمشال و سایر اقسام اسلحه بقدری در آنجا ذخیره دارند که یک هزار و پانصد نفر را میتوانند مسلح سازند شمشالچیهایی لاری معروف هستند که در تیراندازی از همه ایرانی ها ماهرتر هستند و در ساختن لوله شمشال هم استاد هستند اما کولاس آنرا بخوبی اروپائیان نمیسازند.

خانه حاکم مشرف است بجاده بزرگ و ظاهرش زینتی ندارد اما در جلو خان آنجا يك میدان قشنگی واقع شده که شصت قدم مربع مساحت دارد و اطرافش محصور است و از آنجا داخل دو بازار میشوند که باسنگ بنا شده و طاقهای محکم دارند این حاکم برادر مهمتر و بزرگتر است و بتوسط برادرش بدین مقام رسیده است زیرا که او همیشه نزد پادشاه ایران است و باید لباس او را بپوشاند و دستمال باو بدهد و لباسدار او است و بواسطه این تقرب یکی از بزرگترین رجال دربار است.

این حاکم چون ملاحظه کرد که برادرش پیر شده و ممکن است بمیرد برای حفظ اعتبارات خاواده خود مصمم شد که یکی از چهار پسر او را مقطوع النسل نماید که نتواند و ارث منصب عموی خود شود و چهار پنج روز بود که پسر کوچک او را عمل کرده بود چون من و مسیو کنستانتین هریک جراحی با خود همراه داشتیم خواهش کرد جراح های خود را بفرستیم و زخم پسر برادرش را ملاحظه نمایند اما موقع گذشته بود. سه چهار روز بعد آن طفل هلاک شد و عمویش از این جاه طلبی منفور ظالمانه بواسطه غصه و اندوه مجازات یافت.

در لار سکنه یهودی هم وجود دارد و بکار ابریشم و سایر حرفه ها اشتغال دارند خاصه شال کمر که خوب در لار بافته میشود و این صنعت

سبب شهرت این شهر شده است .

مردم دهات يك قسم كلاه نمدی لطیف نازکی بسر می گذارند كه شبیه بكلاه فرنگی است كه خوب قالب نشده باشد و حاشیه اطراف آنرا از جلو و عقب چاك میدهند كه چهار آفتاب گردان پیدا میکنند این كلاهها مخصوصاً در كرمان خوب مالیده میشوند و با پشم لطیف نمدهای خیلی عالی می مالند و يك قسم بالا پوشی از نمد یکپارچه درست می کنند كه در باران خیلی مفید است و رنگهای معمولی این نمد ها سفید و سبز و خاکستری و قرمز و قهوه ای است .

در ایالت لارشر خوب و زیاد تربیت میشود و از فروش آن تجارت بزرگی رواج داشته و منافع هنگفتی میبرند .

هر قدر روزها در لار هوا گرم میشود شبها خنك است و میتوان دور از عذاب مكسهای مهلك راحت خوابید .

در شهر لار و حول و حوش آن آب انبار های بزرگ به عده بیشماری وجود دارد و لازم است كه هر قدر بتوانند آب انبار زیاد داشته باشند بجهت اینكه گاهی اتفاق میافتد كه دوسه سال در آنجا بارندگی نمیشود و وقتی كه باران میآید روز اول سوراخ آب انبار ها را می بندند و از ورود آب بداخل آنها جلو گیری مینمایند پس از اینكه یكروز بارید و باران كثافات زمین ها را شست آنوقت بآب انبار ها آب می بندند .

عمل تقسیم آب در لار خیلی منظم است گویا این آب انبار ها همه خمره شراب هستند هر گز بیش از سه آب انبار را یكمرتبه باز نمی کنند و در وقت باز کردن حاكم یا یك نفر امین او باید حاضر باشند .

آب آنها هر قدر فاسد و كثیف شده باشد در این مملكت خیلی نفیس و عزیز است و چون اغلب آب چندین سال در انبار ها میماند فاسد میشود و گرم

میگذاردهر قدر با پارچه های نازك صاف كنند و بجوشانند باز از نرد بك كه در آن نظر كنند ذرات صغیری دیده میشود كه تخم همان كرمها هستند و همین آبهای كشیف سبب تولید يك كرم بلند در پا و زانوی انسان میشوند و خود من در مراجعت بپاریس بعد از سفر پنجم مبتلا باین كرم شدم يك كرم به بلندی دو آن و نیم بالای پای چپ و یکی بطول يك آن بالای قوزك پای راست در آوردم (يك آن مساوی با يك متر و ۸۸ میلیمتر است).

درلار حق راهداری میگیرند و بارها را اوارسی مینمایند كه طلا و نقره اگر داشته باشند حق كمر ك دریافت میدارند برای هر يك دو كلی طلا يك شاهی كه نصف محمودی است اخذ می كنند و برای نقره هم نسبتی با طلا وجود دارد.

اول ماه آوریل ۵ ساعت بعد از نیمه شب از لار حر كت كردیم تا سه ساعت بعد از ظهر راه رفتیم و تمام در سنگلاخ رهسپردیم بیابان خشك و بی آب و علفی بود و فقط يك قریه در این راه دیده شد موسوم به چركاب كه درخت خرمای زیاد و قدری هم زراعت كنند داشت بالاخره در يك كاروانسرای كوچكی موسوم به شامزنگی ۷ منزل كردیم كه بشكل

(۷) امروز درلارستان بخصوص در راه لار - بندر عباس آبادی با این نام وجود ندارد و در نزدیکی شهر لار قریه ای بنام لطیفی وجود دارد كه ساكنین آن از دو قسمت شیعه و سنی تشكيل میشوند یکی از این دو قسمت را «چرخوی» نامند كه گمان میرود همان ساكنین قریه «چركاب» باشند كه تاورنیه از آن یاد می كنند. اگر تصور كنیم كه خود این قریه یعنی قریه لطیفی امروز بنام چركاب خوانده می شده است چون فاصله آن تا شهر لار بیش از نیم ساعت نیست با توضیحی كه تاورنیه از نظر زمان طی این راه میدهد مطابق ندارد بنابراین ، این قریه امروزی از بین رفته و تصور میرود كه در حمله افغانه و یا هنگام تسلط محمدخان بلوچ و یا بالاخره در

صلیب ساخته شده و از چهار جانب چهار در ورودی داشت برای اینکه باد
از هر طرف داخل شود ... »

✠ زمان نادرشاه و لشکرکشی وی این قریه خراب و مردم آنرا کوچانیده
باشند که قسمتی از آنها بنام « چرخوی » در قریه لطیفی سکونت کرده اند .
تصور اینکه در هنگام لشکرکشی نادر برای دفع محمد خان بلوچ و غلبه
بر مردم شافعی مذهب لارستان و برآوردن آنها این قریه ساخته شده باشد صحیح تر
است زیرا طائفه ای که اکنون بنام « چرخوی » در قریه لطیفی در نزدیکی
شهر لار سکونت دارند سنی شافعی بوده و با گروهی که بنام « لطیف بو »
نامیده میشوند و شیعه هستند در قریه مزبور واقع در ۴ کیلومتری جنوب شرقی
لار زندگی می کنند .

« نقل از سفرنامه شوالیه شاردن چاپ پاریس ۱۸۱۱ »
« Voyage du Chevalier Chardin en Perse, »
« Paris, 1811. »

... رسیدیم به ده دنبه این آخرین نقطه حکمرانی ایالت شیراز است و بین کافرو بنارو واقع شده است کاروانسرائی است که در آنجا راهداران لاری سکونت دارند و راهداری میگیرند و مر بوط به حکومت لار هستند، جاده به بهری^۱ میرود که قریه‌ای است دارای دو بست خانه و خیلی قشنگ بنا شده و خانه‌ها بسیار بسیار خوب و راحت و دارای چاههای آب و درختان لیموی فراوانی است. در وسط این قریه يك مسجد كوچك وجود دارد که در آن مسجد يك نفر از مقدسین ایرانی بخاک سپرده شده است که نام او امیر احمد است و پسر محمد و نوه امام است و از سالانه فاطمه دختر پیغمبر بزرگ اسلام است. مردم می‌گفتند که این شخص مقدس در ۹۲۳ سال قبل در این زاویه بوده است. ساختمان تقریباً تازه بنظر میرسد و قبر مقدس از سه سنگ بر جسته که روی آن سنگ سرخ رنگی چسبانده شده است

(۱) همان قریه « بهرو » امروز است که در ناحیه بنارو واقع است تا ورنیه هم در سفرنامه اش بیهری نوشته و ممکن است در آنروز گار بچنین نامهایی نامیده می‌شده است.

تشکیل شده و در مدخل مسجد در طرف دست چپ يك سنك بزرگ که از دو طرف سوراخ است و بيك زنجير آهنی آویخته شده از سقف آویزان است و ميگویند که اين سنك دريکی از جنگهائی که امامزاده امير احمد در آن شرکت داشته از طرف دشمنان وی بسوی او پرتاب شده و او را هیچگونه آسیبی نرسانده و باسرا نکشت خود که جای آن در سوراخهای سنك است آنرا در فضا نگه داشته بوده است . مردم این قریه معتقدند که بیماران آنها را آبی که در نزدیکی مسجد جریان دارد شفا میدهد منتهی باید مرضا باین امامزاده معتقد باشند . در روی این سنك این سخنان که منسوب بامام علی است نوشته شده است : (وقتی که خداوند شمارا در جنگ نصرت میدهد بهترین طریق شکر گذاری از خداوند عفو دشمن مغلوب است. » در جلو خان مسجد دواطاق است که مدرسه قریه است و در پشت مسجد دو حیاط وجود دارد که محل غرباء و وفقراء عابر قبل از اینکه در این محل کاروانسرا ساخته شود بوده است . باید این نکته را بگویم که تقریباً در تمام طول راهها اینگونه قصرها و مقابر وجود دارد که ایرانیها آنرا پیرو شهید و امامزاده میخوانند مثل اینکه ما اروپائیان آنها را مقدسین مینامیم و برای آنها در کشور خودمان احترام قائل هستیم . کاروانسرای بهری بوسیله مادریکی از حکام لار در پنجاه سال پیش ساخته شده است که نام آن حا کم عوض بیگ بوده است و بنام او وقف شده است این کاروانسرا یکی از نقاط بسیار خوب و بسیار عالی ایران است همه آن بنا از سنك ساخته شده و دارای ۶۲ پا ارتفاع است و بوسیله يك سقف خیلی خوب و عالی پوشیده شده است . دارای بیست و هشت اطاق مجزا میباشد که هر کدام دارای دو در هستند و در عقب آن يك طویلۀ بزرگ بطول ۱۷ پا وجود دارد که دارای در ورودی بزرگ و اطاقهای متعدد برای خدمه میباشد

و با اینکه من کاروانسراهای متعددی دیده‌ام و شرح داده‌ام هیچکدام در بین راه اصفهان به خلیج فارس باین خوبی و قشنگی نبوده است. این کاروانسرا بنا بر اشعاری که بر دیوار آن نوشته شده است در سال ۱۰۸۵ هجری مطابق به ۱۶۴۸ میلادی ساخته شده است.

روزی پنجم نیمه شب از بهری با اسب حرکت کرده و پس از طی هشت فرسخ طولانی به لار میرسیم این مسافت را سواره در مدت ده ساعت طی نمودم در این راه تپه‌ها و راه‌های نسبتاً غیرمشکلی وجود دارد و از دشتهائی میگذرد. پس از دو ساعت راه سپردن به دهی رسیدیم بنام دهکرد **یاده کورد** ۲ که دارای يك کاروانسرای بزرگ در جلوی آبادی است و پس از سه فرسخ طی مسافت بقریه دیگری رسیدیم بنام کورده که دارای يك کاروانسرای خیلی خوب و عالی است اندکی توقف کردیم و خودمان و اسبهایمان خستگی گرفتیم پس از آن سوار شده و پس از پشت سر گذاشتن چند کاروانسرا و چند باغچه مرکبات و چند چاه آب و جویهای کوچک بشهر لار نزدیک شدیم ساعت ۱۱ صبح وارد شهر شدیم و در کمال سلامت بودم و خدا را شکر گذاری کردم؛ اما خیلی خسته بودم زیرا این قسمت اخیر جاده درازترین و خسته کننده ترین راههائی بود که از اصفهان تا

(۲) این نقطه معلی است که امروز بنام دهکوه Dehaku نامیده میشود و ممکن این قریه و قریه دیگری که در يك فرسخی جنوب آن واقع است و بنام کورده نامیده میشود هر دو در زمان صفویه محل اقامت دو قبیله کرد بوده اند ولی بنظر میآید که کلمه کرد بمعنی قبیله و ایل باشد چنانکه در کتب جغرافیائی قدیم مانند کتاب ابن خردادبه و ابن حوقل و اصطخری و ابن البلیخی از کرد و اکراد برای معنی قبیله و ایل استفاده میشود. در حال دهکورد در آن زمان ده کورد و گردده می نامیده اند و امروز در ۴ فرسخی شمال لار در کنار جاده لار - شیراز واقع است.

اینجا آمده بودم .

شهر لار پایتخت ناحیه لارستان است که تا صد سال پیش مملکت مستقلی بوده است و این منطقه دنباله بیابان کرمان است .

این شهر شهر کوچکی است که در بین چند کوه واقع شده و در يك سرزمین شنی قرار گرفته است . گرمای منطقه شدید است و میتوان در آن ۲۰۰۰ خانه بشمار آورد که این خانه ها در سطح ساخته شده و از چوب بنا شده و پوشیده از چوبهای سفید میباشند و خانه ها شبیه خانه های روستائی است . هر خانه ای تقریباً دارای باغچه ایست که پر از درختان نخل و نارنج و انار است بطوریکه وقتی انسان از نقطه مرتفعی شهر را تماشا میکند بنظرش میآید که ده بزرگی است نه يك شهر زیرا باغهای آن و درختان داخل شهر خیلی زیاد است ، این باغات دارای دیوار و درب ورودی نیستند .

قصر حاکم در مرکز شهر است و در جلوی میدان عمومی است قصر حاکم دارای دیوارها است حیاط و نمای قصر از سنگهای آبی ساخته شده است بدنه ها از سنگهای سخت و محکم بنا شده اند .

این قصر و اطاقهایش برخلاف سایر نقاط ایران مفروش بفرشهای ایرانی نیست بلکه از صندلیهایی از جنس خیزران است که این نیمکتها آنقدر وسیع هستند که میتوان در روی آنها استراحت کرد و علت این امر آنست که تابستانها هم خیلی گرم است و مردم نمیتوانند روی زمین بنشینند و هر روز مجبورند که اطاقها و سالنها و خودشان را چند دفعه با آب بشویند تا خنك شوند . و بر روی قصر حاکم يك در ورودی بزرگ است که مدخل يك بازار را نشان میدهد که بنام بازار شاه عباس نامیده میشود برای این که بوسیله این پادشاه ساخته شده و همانند قصر حاکم است و دارای يك قیصریه و سوقهای عالی میباشد . در هر يك از این سوقها باکالری ها

۱۶ باب مغازه است که دارای يك دكان عقبی و يك زیر زمین نیز برای انبار میباشند .

در قسمت آخر شهر لار قصر لار واقع است که بر روی قلعه کوهی بنا شده است. شكلش بیضی نامنظمی است و دارای ۵ بار و بیست و دو برج است از پائین خیلی قشنگ بنظر میآید برای اینکه دیوار ها خیلی زیبا و خوب ساخته شده اند اما وقتی که انسان وارد قلعه میشود قصر ناخوش آیندی جلوه میکند . در آنجا من پنج عراده توپ دیدم که هر کدام در يك بار و برج و محافظ آن بود و سه لوله توپ که دارای علامت ارتش اسپانیا و نایب السلطنه هندی بود که این کلمات بر روی آن خوانده میشود : (فیلیپ سوم پادشاه اسپانیا - نایب السلطنه کوتینهو سال ۱۶۱۹ - نایب - السلطنه ازودو Azvedo سال ۱۶۱۷) (که اینها هم نایب السلطنه های ۳۰۱ مرکز حکومت اسپانیا در هندوستان بوده اند - مترجم) میباشند این لوله های توپ نشان میدهد که چون ایرانیها هر مز را فتح کردند ویرتغالیها را اخراج کردند این توپها باین شهر آورده شده است در سال ۱۶۲۳ . در روی يك کوه دیگر که در نزدیکی این کوه واقع است دیوار های يك قصر دیگر هویدا است که قلعه اصلی و نظامی پادشاهان لار بوده است و میگویند که در این قلعه اخیر مجرمین سیاسی دولت مرکزی بازداشت می شده اند که این محبوسین با افراد خانواده خود از برادران و فرزندان در آن زندگی میکرده اند . شاه عباس در آغاز همین استفاده را ازین قصر میکرده است اما بالاخره تصمیم بانهدام آن گرفت . هوای این منطقه خشک و گرم است و برای اشخاصی که در این منطقه بومی نیستند گرمای تابستان غیر قابل تحمل است و مردم آن در فصل گرما بنقاط کوهستانی و بیلاقی میروند .

این منطقه دارای حکومت مستقلی بوده و در صدسال پیش کشوری مستقل بحساب میآمده است و در سال ۱۶۱۲ میلادی شاه عباس صفوی آنرا مفتوح ساخت^۳ و تاریخ این سرزمین را من در تاریخ ایران که خود نگاشتهام آوردهام.

از لار سه ساعت بعد از ظهر از ایستگاهی که بنام بخشگه بمعنی نقطه‌ای که مسافرین و امتعه از آن نقطه براههای مختلف میروند و يك مرکز راهداری و هدایت و ترتیب و تنظیم کار مسافرین و کالای تجارتنی آنهاست و روبروی يك کاروانسرای بزرگ قرار دارد حرکت کردم. پس از هشت فرسخ راه پیمائی در يك جلگه خشك و ناراحت به قریه ای بنام چركف^۴ که پر از درختان لیمو است رسیدم و پس از این قریه وقتی که براه ادامه میدهم قدم بقدم و فرسخ بفرسخ کاروانسرا و درختان لیمو وجود دارد و آب جاری در این مناطق نه تنها کم است بلکه شور و غیر قابل شرب میباشند مخصوصاً در ایام تابستان. پس از پشت سر گذاشتن يك گردنه ناراحت به چمسه سنگی^۵ رسیدیم.

(۳) سال ۱۶۱۲ میلادی با سال ۱۰۱۰ و ۱۰۱۱ هجری منطبق نیست در حالیکه سال فتح لار بوسیله اللهوردیخان سال ۱۰۱۱ و ۱۰۱۲ هجری قمری است.

(۴) چركف که با املاء Chercoff در سفرنامه شاردن نوشته شده همان «چركو» است که در سفرنامه تاورنیه «چركاب» گفته شده است و محل اصلی قبیله «چرخوی» است که امروز در قریه لطیفی نزدیک شهر لار سکونت دارند. (۵) این محل همان نقطه ایست که تاورنیه و فریر یکی دیگر از سیاحانی که در عصر صفوی از راه لار به بندر عباس سفر کرده است آنرا شام زنگی نوشته اند و امروز در زبان مردم شو زنگی نامیده میشود و کاروانسرا خرابه‌ای از آن در کنار جاده بندر عباس باقی است.

ملخص از کتاب:
« فارسنامه ناصری تألیف حاجی میرزا حسن طبیب شیرازی. »

لارولارستان

در کتاب برهان قاطع نوشته شده که در قدیم نام شهر لارلاد بوده است که در این زمان دال تبدیل به را گردیده لار گویند و این بیت را بفردوسی نسبت دهند :

صفاهان بگودرز و گشواد داد بگرگین میلادهم لاد داد .
یعنی کیخسرو وقتی که ممالك ایران را بر بزرگان قسمت نمود لارستان را بگرگین بخشید. این شهر نزدیک به پنجاه و هفت فرسخ کاروانی از شیراز دور افتاده است . عرضش بیست و هفت درجه و بیست و پنج دقیقه از خط استوا در کتاب جم و بیست و هفت درجه و سی و شش دقیقه از نقشه و طول آن یعنی دوری از گرینویچ پنجاه و چهار درجه و چهارده دقیقه از جام جم و پنجاه و چهار درجه و ده دقیقه از نقشه است و شهر لار در قدیم نزدیک به هفت هشت هزار خانه داشته و اکنون بدو هزار باب خانه نرسد و آنرا چندین محله است مانند محله پیر غیب و محله جدید و محله کوریچان و محله کهو و چنانکه در گفتار اول فارسنامه گفته شده است

ایالت خطه لارستان از زمان کیخسرو تا سال ۱۰۱۱ هجری در دودمان کرگین میلاد باقی بماند و آخرین اولاد او میرزا علاءالملک مشهور بشاه ابراهیم خان پسر نورالدهر خان لاری است که نواب الله وردی خان والی فارس او را به قهر و غلبه گرفت. در وقتی که شاهنشاه ایران شاه عباس ماضی صفوی در نزدیکی شهر بلخ توقف داشت الله وردیخان و شاه ابراهیم خان لاری وارد شدند و بعد از چند روزی شاه ابراهیم خان وفات یافت و حکومت لارستان را بقاضی ابوالقاسم لاری داد و این بیت را بشاه ابراهیم خان لاری نسبت داده اند.

ما پی تحصیل یار و یار در دل بوده است.

حاصل تحصیل ما تحصیل حاصل بوده است.

واژ جمله چیزهائی که از شاه ابراهیم خان بنواب الله وردیخان رسید تاج شاه کیخسرو بود که برسم بخشش بگرگین داده و برای مفاخرت آن تاج در این دودمان باقی بود. در تواریخ نوشته اند وقتی که کرگین بایالت لارستان برقرار گردید از منجم لاری ساعت سعدی را بخواست آن منجم بعد از ملاحظه گفت چون هفت سال بگذرد ساعتی آید که اگر در آن ساعت وارد شهر شوی چندین هزار سال ایالت لار در دودمان تو بماند و کرگین مدت هفت سال در خارج شهر لار توقف نمود و در آن ساعت وارد شهر گردید و اکنون از آثار ملوک کرگین در شهر لار مسجد جامع و چار بازار مشهور به قیصریه است که دیوار و طاقهای داخلی و خارجی آنها را از کچ خالص و سنک تراشیده منبت و مقرنس ساخته اند و چندین مرتبه آنرا تعمیر نموده اند و در سال ۱۰۱۵ هجری قمری حاجی قنبر علی بیگ ذوالقدر جهرمی وزیر خطه لار قیصریه را تعمیری لایق نمود چنانکه در پیشانی طاق بزرگ چهارسوق قیصریه این

قطعه را نگاشته اند و تا کنون باقی است.

شکر خدای که باز بتأیید کردگار در عهد پادشاه جهان سایه خدای
عباس شاه آنکه ز خاک درش مدام کسب سعادت ابدی می کند همای
ویرانسرای لار بسی وزیر دم دستور بحر خاطر دارای مهر رای
قنبر علی بك آنکه ز آئینه دلش در حیرت ابد شده جام جهان نمای
معمور شد چنانکه نمانده است جغد را در وی زهر ساختن آشیانه جای
از قیصریه ای که هوای فضای او است همچون نسیم باغ بهشت است غمزدهای
تاریخش از خرد طلبیدم جواب گفت دارالامان لار شد احیا ازین بنای
وبعد از استیلاي افغان و شوریدگی ممالك ایران دو نفر برادر یکی
نصیر خان لاری و دیگری حاجی خان که در اوائل حال آنها را میرشکار
نصیری و میرشکار حاجی میگفتند از قریه کل که در اصل کال است از
ناحیه بیخه فال لارستان برخاسته پسای جلالت درمیدان مردانگی
گذاشتند و جمعی را با خود یار کردند و در قاعه مشتمکوی سبعة که کوهی
خدا آفرین است و شرح آن در ذیل عنوان قلعه های فارس بیاید منزل نموده
و بنای تاخت و تاز را گذاشتند و بر نواحی سبعة مسلط گشتند پس از سالها
از جانب پادشاه قهار نادر شاه افشار بلقب جلیل خانی و حکومت محال سبعة
سرافراز شدند. در این بین اهل لار حا کم خود را کشتند و ورثه مقتول پناه
به نصیر خان آوردند و او را بحکومت لارستان دعوت نمودند و نصیر خان
به لارستان رفته و تمکن یافت و دختر حا کم مقتول را بعقد ازدواج خود
در آورد و حکومت لارستان را ضمیمه محال سبعة نمود و بعد از وفات
وی پسرش عبدالله خان لاری بجای پدر بحکومت خطه لار و محال سبعة بر
قرار گشته و بلقب جلیل بیگلربیگی لارستان سرافراز گردید و مدتها
بحکومت باقی بود.

در حدود سال ۱۲۵۳ هجری قمری عبدالله خان وفات یافت و پسرش نصیر خان ثانی لاری به حکومت لارستان و سبعه و لقب بیگلربیگی سرافراز گشته و برقرار بود و در سال ۱۲۵۵ وفات یافت و پس از او برادر ماجدش علی خان لاری بجای برادر مقرر گردید و در سال ۱۲۵۶ بدارالخلافه تهران رفته خطه لارستان و محال سبعه را از بلوکات فارس مفروز داشت و در سال یک هزار و دویست و پنجاه و اند بفرمان خدیو زمان بادو هزار تن گچی لاری بعزم فتح بمپور قصبه بلوچستان مأمور گشت و بمصاحبت حبیب الله خان امیر توپخانه مبارکه بلده بمپور و مضافات رامسیر داشته و از اتفاقات آنکه در اواخر همین سنه علی خان لاری و حبیب الله خان شاهیسون امیر توپخانه وفات نمودند و پس از او حکومت لارستان و سبعه به پسرش نصر الله خان لاری مشهور به آتشپاره عنایت گردید و محمد علی خان لاری عم نصر الله خان بظاهر بنیابت نصر الله خان مداخله در امور مملکتی لارستان و سبعه نمود و نصر الله خان برای تفریغ محاسبات دیوانی بدارالخلافه تهران برفت و محمد علی خان چون فتح علی خان و عاینقی خان برادرزادگان خود را مخمل کار خود دانست آنها را احبس نمود و علی نقی خان را از حلیه چشم عاری فرمود و بعد از مدتی فتح علی خان و علی نقی خان فرصت یافته محمد علی خان را بکشتند و بخود سری به حکومت لارستان پرداختند و چون نصر الله خان از تهران عود بدارستان نمود با فتح علی خان و علی نقی خان موافقتی کرده کارها را بآنها وا گذاشت و خود مشغول بعیش و نوش و عشرت گردید و مبالغی از وجوه دیوانی تلف نمودند و لارستان و سبعه باز ضمیمه بلوکات فارس گردید و حسین خان نظام الدوله مراغه ای والی مملکت فارس در سال ۱۲۶۲ اقا میرزا محمد فسائی را با چند نفر فوج سر باز روانه لارستان و سبعه داشت نصر الله خان و فتح علی خان و علی نقی

خان را گرفته بشیر از آوردند و پس از آن دیگر کسی از دودمان نصیر خان حاکم لارستان و سبعه نگر دید و حکومت لار و سبعه در هر سال بکسی دادند و در هر حال لارستان و ضابطی بیشتر نواحی آن با کر بلائی علیرضا گراشی لاری مقرر بود که در سال ۱۲۷۹ بعد از ۱۱۸ سال زندگانی وفات یافت و پسرش فتحعلی خان گراشی بحکومت نواحی لارستان برقرار است و از عهده نظم و ولایتی و وصول مالیات دیوانی با حسن و جوه بر آمده و رعیت را آسوده و حکومت را خشنود نموده است .

آز شهر لار علماء و شعراء برخاسته اند مانند علامه زمان مولانا عبدالغفور لاری صاحب کتاب «حاشیه غفور» بر کتاب «شرح جامی» و مانند فرید عمرو وحید دهر صاحب کتاب «هفت اقلیم» که شرح حال ملوک کرگینی و اسامی آنها را تا سال ۱۰۰۷ که اواخر حکومت شاه ابراهیم خان لاری است نگاشته^۱ و مانند علامه اوان میرزا شریف قاضی لارو برادر ماجدش میرزا علیرضا لاری و مانند جناب مستطاب علامه فهم و قدومه انام

(۱) چنین کتابی دیده نشده است و آنچه بنام «هفت اقلیم» می شناسم هفت اقلیم امین احمد رازی است که مربوط بلارستان و سلاطین میلادی محلی لار نیست و انگهی مؤلفش هم لاری نیست اگر حاجی میرزا حسن طبیب شیرازی مؤلف فارسنامه ناصری اشتباه نکرده باشد شاید یکی از مؤلفین لاری کتابی بنام هفت اقلیم در احوال ملوک محلی لار نوشته باشد که بنظر مؤلف فارسنامه رسیده است ولی فعلا در دسترس نیست . اگر تصور کنیم که مؤلف فارسنامه امین احمد رازی را که طبق معمول آن زمان (امین احمد الرازی) می نوشته اند با (امین احمد لاری) اشتباه کرده است با شرحی که صاحب فارسنامه نوشته و حتی تمیین کرده است که مؤلف هفت اقلیم لاری ملوک کرگینی را تا سال ۱۰۰۷ هجری یعنی اواخر حکومت شاه ابراهیم لاری بیان نموده است این مشکل را حل نمی نماید . در هر حال چنین کتابی را نتوانستیم در هیچیک از ماخذ پیدا کنیم .

مرجع خواص و عوام جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول آخوند ملا محمد باقر لاری که اصل آن جناب از قصبه جـ ویم ابی احمد است و والد ماجدش بشهر لار توطن کرد. و جناب ملا محمد باقر سفر ها کرد و بخد مت علماء و مشایخ رسید و بزور اجتهاد زینت یافت و سالها بنشر علوم مشغول بود و در سال یکهنز اردو در یست و هشتماد و هشت و فات یافت.

و از مشاهیر علماء و شعرای منقدمین، جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول زبده علمای تفسیر و اسوه فضلا بحسن تقریر، مجتهد زمان و حسان دوران، رابطه نظم بدایع، واسطه عقد میجامع، فاضل کامل و شاعر ماهر آخوند ملا محمد باقر صحبت تخلص، اصل آن جناب از خیمه نشینان قریه بیرم است و قبیله اورا دشتی گویند.

پس از مدتی از مرغک رو نیز فسا بشیر از آمد و در اندک مدتی کوس فضیلت و شاعری را کوبید و حاجی اکبر نواب در کتاب دلگشا فرموده است. ملا محمد باقر صحبت تخلص لاری بشیر از آمد و بسعی تمام در تحصیل علوم شتافت و بچودت ذهن و کثرت حافظه و استقامت سلیقه بر اقران برتری یافت و در دانشمندی مرتبه بلند یافت و پایه ارجمند جسته، گل مراد از حدیقه خاطرش رسته، طومار تعلم و تعلیم را در نور دیده و بوطن مألوف برگردید و در لارستان صفوف جماعت را امام و مقتدای اشراف کرام بود و در توارینخ سلف اطلاعی تمام و در حل مسائل مشکله قدرتی مالا کلام دارد. و از لغات عربی و پارسی و دری در نهایت استحضار و در فنون عربیه و ادبیه در کمال اقتدار است و در اواخر عمر از حلیه بصر عاری گشته بزور بصیرت آراسته بود و در سال ۱۲۵۱ بر حمت ایزدی پیوست.

شاعره صنعت لاری: دختر کدخدای قریه فداغ است و بسیار شعر بکثقت و در سال ۱۲۶۴ وفات یافت و چون در صنایع زنانه مهارتی داشت

تخلص خود را «صنعت» نمو و این شعر از او است :
 بر لوح تربتم ننویسند غیر از این رفت و نرفت از سرش آخر هوای تو
 مولانا صدرالدین کلامی لاری : این شعر از او است :
 دل را بر روز وصلش یاد آورم شب و روز

تا گریه های شادی راه نظر نبیند .
 مولانا خضری لاری : در خدمت امامقلی خان والی فارس بود و
 این بیت از او است :

بختم آورده بصد خون جگر تا درد دوست
 مژده بر هم مزن ای دیده که آبم ببرد
 مولانا محبی لاری : این بیت از او است :

دلم ز کفم برفت از پی روی دیگری
 طرف کله شکسته ای بند قبا گشاده ای .
 سید عابد شاه زین العابدین معروف بشاه زند بیرمی : از زمره علماء
 و صاحب دیوان فارسی است و در بیرم بدرود حیات گفته است .

(اسامی نقاط و دهات لارستان ملخص از فارسنامه ناصری)

ناحیه بیخه احشام : قصبه آن بیرم نزدیک بیست فرسخ از شهر لار
 دور است و این ناحیه مشتملست بر :

احشام قائد، بیرم، چارطاق، چاه برد، خرکو، ده نو، شیخ عامر،
 شیرینو، کتک، ملائی.

ناحیه بیخه فال : میانه جنوب و مغرب لار واقع است و درازی
 آن از قریه کل تا چاه نو هفت فرسخ و نیم و پهنای آن از دو فرسخ بگذرد
 قصبه این ناحیه اشکنان است و مشتملست بر :

اشکنان ، اهل ، یاقلات ، یزوند ، پنکرو ، ترا کمه شمالی ، رکن
آباد ، سه تنبک ، کال ، کل .

ناحیه بید شهر : شهر بید یا شهر کرمکی است که آنرا بید نامند
مشمول بر بیست و سه قریه آباد است و مهمترین آنها :

احمد محمود ، بلغان ، بهرود ، بید شهر ، چاه تیر ، چغان میباشند.
ناحیه جوییم : آنرا جوییم ابی احمد گفته اند و مشتملست بر :
ده پیش ، ده دنبه ، سرگاه ، شمس آباد ، قلمه گلی ، سیاه منصور ،
کاریان ، کلات ، کلون ، کوره ، هرم ، هود ، مارمه ، بنارو ، رزک .

ناحیه چهارنگیریه : درمیانه جنوب و مشرق شهر لاراست درازی
آن از قریه کوشک تا قریه کمشک سی و هشت فرسخ و پهنای آن از جناح
تا فاریاب هشت فرسخ و قصبه این ناحیه را بستک گویند و قریب بیست و
یک فرسخ از شهر لار دور است . کالاتر و ضابطو حا کم این ناحیه از قدیم سلسله
مشایخ بستکی است و بزرك این سلسله بلقب خانی سرافراز است مانند
احمد خان بستکی که در سال ۱۲۴۵ به حکومت تمامی خطه لارستان
نیز سرافراز گردید .

این ناحیه مشتملست بر : بستک ، انزره ، انوه ، ایلو ، یتو ، براتش ،
بریده ، پودل ، تودران ، چاه بنار ، چاه دزدان ، جناح ، خلص ، خیس ،
داربس ، دژگون ، ده هنک ، ده هنگی ، فاریاب انوه ، فاریاب بستک ، گچی
کمشک ، کوخرد ، کوشک ، کوه تو ، کوهنج ، اردبسان ، گیلو ، میستان ،
هرمزخان ، هرنگ .

ناحیه خنج : از قریه بغردتا کورده پانزده فرسخ و عرض آن از
تنک بادتا چاه مینا ۹ فرسخ است . بلوک جرمشت از ناحیه خنج بلطافت
هوا و فراوانی شکار مشهور است . خنج را در اصل «خنک» بضم خاء و سکون

نون و کاف فارسی بمعنی «کوشه» نوشته‌اند.

در قدیم شهر خنج دارای شش هزار خانه و دارای مساجد و کاروانسراها و مدارس و حمام‌ها و عمارت خیریه بوده از صحن جامعش و کچ بری رواق آن توصیف شده. عرض آن از خط استوا ۲۷ درجه و پنج‌جاه و هفت و طول آن از گرینویچ سی درجه و ۵۳ می‌باشد.

ناحیه خنج مشتمل است بر: آشنا، امین آباد، باغان، باغ بیشه، پدو، بغرد، بیخو، تخته، تنک باد، چاه طوس، چاه مینا، جرمشت، چم کبکاب، چهلمه، حمامی، خنج، ده نو. سه ده، شهرستان، فرخ آباد، کورده، کهنو، لاغر، مز، مکو، اهلو، هفتوان، پشت بند، چاه رستم.^۲

ناحیه شیب کوه لارستان: در جانب جنوبی شهر لار افتاده و طرف جنوبی این ناحیه رادریای فارس فرا گرفته است درازی آن از کهرخان مغو تا مقام نخیلو بیست و پنج فرسخ و پهنای آن از بوالعسکر تا چیر و هفت فرسخ است.

قصبه این ناحیه بندر چارک است بمسافت بیست و پنج فرسخ از شهر لار

(۲) مؤلف فارسنامه ناصری در ذکر قراء و قصبات و نام محلها و دیه های لارستان دقت کافی بخرج نداده است و بسیاری از آبادیهائی که آنروز مثلا وجود داشته ذکر نکرده است. برای مثال در ذکر ناحیه خنج از دیه های: آب شیرین - تنک شهر یاری - چاله خور - چم کوکو - خورو - خان احمدی - خیر آباد - زنگویه - زاخورو - سیف آباد - شنا کرد - طاخونه - قره آغاج - قره کنار - کریم آباد - کنار طویله - لگاره - چاه کاظم - مهر آباد - مهمله - هنکو - پشت بند - چاه طلا - جنگو نام نبرده است برای اینکه جغرافیای لارستان یا لا اقل اسامی نقاط و آبادیهای آن بصورت بهتری روشن شود در این کتاب گفتاری تحت عنوان نام دیه ها و آبادیهای لارستان کنونی آورده شده است تا جویندگان را راهنمایی بهتری کرده باشیم.

کلاتر و بزرگ ناحیه شیب کوه گاهی از طائفه حمادی و طایفه عبیدلی است که مسکن این دو طایفه در جوانب مغربی این ناحیه است و گاهی از مردم چارک است و عموم اهالی این ناحیه اعراب ایرانی هستند و بزرگ آنها را شیخ گویند مانند شیخ حسن چارکی و شیخ سلطان مغوئی و شیخ عبدالله حمادی.

این ناحیه مشتمل است بر: ارمک، اشنیز، پا قاعه، باوردان، بچیر، چارک، بندر مغویه، بندر نخیلو، بوجیرئیل، بو العسکر، تاوونه، چارک چاه مسلم، جزه، چیرو، حسنیه، حفره طیور، حمیران، خلفانی، رستاق، رستمی، روان، سه چاه، شکرو، غدیر سفلی، غدیر علیا، قلات، گرز، گریشه، گزو، گل سرخ، گلشن، کندران، کهفر خان، مچاهیل، مراغ، مرباغ، مغو، مقام، نخل میر، نخیلو.

ناحیه قومستان لارستان: قوم در زبان فارسی گندم را گویند و ستان بمعنی جای انبوهی و بسیاری چیزی باشد مانند گلستان و نخلستان و این ناحیه در میانه مغرب و جنوب شهر لار است و جانب جنوبی آن از دریای فارس فرا گرفته و درازی آن از بهده تا عموئی سفلی ۹ فرسخ است و بهمنای آن از بردول تا بندر تبن تا سه فرسخ است.

قصبه این ناحیه گاو بندی است بمسافت سی و پنج فرسخ از شهر لار و کشت آن دیمی است و مرغ کبک انجیر فراوان باشد و هوایی گرم و تردارد این ناحیه مشتملست بر سیزده قریه آباد: احشام، بر دول، بندر تبن، بندر شیو، دشتی، بهده، شیو، عموئی سفلی، عموئی علیا، قومستان «که در نیم فرسخی میانه شمال و جنوب گاو بندی است»، گاو بندی، کنار دان، میلکی.

ناحیه کورستان: در زمان قدیم از توابع ملک فارس بوده و مدتها

است از توابع لار گشته است و در جانب شرقی شهر لار افتاده و درازی آن از قلعه فاریاب تا دالان یازده فرسخ و پهنای آن فرسخی بیش نیست. دهات این ناحیه خراب گشته و چهار قریه آباد دارد که عبارتند از: کشی - جیهون - قلعه فاریاب - کورستان .

ناحیه لنکه از توابع لارستان: میانه مشرق و جنوب شهر لار افتاده درازی آن از امیران تا کوستانه چهارده فرسخ و پهنای آن از چمپه تا بندر لنکه شش فرسخ و جانب جنوبی این ناحیه را آب دریا فرا گرفته و قصبه این ناحیه بندر لنکه است بمسافت چهل و پنج فرسخ از شهر لار دور افتاده است و قصبه قدیم این ناحیه بندر کنگ بوده و اکنون ده کوچکی از آن باقی است.

شماره خانه های بندر لنکه از دو هزار باب خانه بیشتر است و از همه بنادر دریای فارس بزرگتر و آبادتر است و اهالی بندر لنکه در اصل از اعراب جواسم بوده اند که از بحر عمان از دریای فارس گذشته و در این سامان توطن نموده اند و اول کسی که از بلده راس الخیمه قصبه دشت عمان رخت بساحل دریای فارس کشید در اواخر سلطنت خوانین زند شیخ صالح از طایفه بنی جاشم است که جمع آنرا جواشم گویند و عوام الناس آنرا جواسم گفته اند که با هزار خانواده بیامد و کلانتری این سامان را از ضابط ناحیه جهانگیریه درخواست تصاحب نمود و بعد از وفات او کلانتری را به شیخ قضیب دادند و بعد از او شیخ محمد و بعد از شیخ محمد شیخ سعید برادرش و بعد از او شیخ خلیفه و پس از او شیخ یوسف حاکم بودند که شیخ یوسف در قریه مهرکان در سال ۱۲۹۵ گشته شد و این ناحیه مشتملست بر: امیران، بر که سفلین، بر که علی، بندر لنکه، چمپه، جنگل، شناس، کزیر، کشه، کنگ، کوستانه، مهرکان.

ناحیه مزایجان: ناحیه شمالی شهر لارو جنوبی داراب است. درازی آن از چاه نهر تاحاجی آباد دوازده فرسخ و پهنای آن نیم فرسخ تا سه فرسخ است. قصبه آن مزایجان ۱۵ فرسخی شهر لار است و مشتملست بر: اینزدخواست، چاه نهر، حاجی آباد، گنبل، محمدآباد، مزایجان. **ناحیه مضافات شهر لار:** لار مرکز این ناحیه مرکز منطقه لارستان است و مشتملست بر:

ارد، فراغ، اناخ، باغ، بائن، پدز، براق، پس هشه (هفت فرسخ میانه جنوب و شرق شهر لار)، پشور، بنارو، تنگنو، خور، دشتی، دنک دهکو، دیده بان، رئیس، سردشت، سه نخود، صحرای باغ، علی آباد، عمادده عوض، فداغ، کلسه دار، گرائش، کر مسته، گزدان، کورده، کهنه علی آباد کهنه مربوت، لطیفی، مربوت، نیمه، هر مز (پنج فرسخ میانه جنوب و مغرب لار است).

ناحیه علامرو دشت: طول آن از قریه خلیلی تا کهنوی علیاهفت فرسخ و پهنای آن از خشتی تا کلائی یک فرسخ و نیم است.

ناحیه فال و گلهدار: در اصل پال بوده و در زمان سلاطین صفویه ملافریدون لر با هزار خانواده از ایلات کوه گیلویه در حدود سال ۱۰۷۰ هجری باین منطقه کوچانیده میشوند، پسر ملافریدون بنام شکراله خان گلهداری و عبدالکریم خان گلهداری براین قسمت حکومت می کنند و وجه تسمیه گلهدار از این طایفه است. آخوند ملا محمد رضای فالی و میر محمد صادق فالی از آنجا هستند و مشتمل است بر:

پال، برده کوه، پس رودک، بلند، بیدخوار، ترمان سفلی، چاه بهن، چاه شرف، ترمان علیا، ترمان زنگنه، بیدو، جهم، خالد آباد، حیثمی، خلیفی، خندق، خوری، دزگاه، دولت آباد، ده شیخ، زنگنه، زیقان،

شول ، شهر خواست ، صادره ، فاریاب ، قلعه کائدملک ، کوردان ، گلهدار
فال ، کوه چر ، لامرد ، ایشکان ، محمدتقی ، میرملکی ، وراوی ، ملو ،
بلبلی ، بهرستان ، دادالمیزان ، سرگاه ، شلدان ، غرنابه ، نوزان ، وردان
هرج ، اسیر .

ناحیه سبعة و فرگ : مشتملست بر :

بلوک طارم ، بلوک بیونج ، بلوک خشن آباد ، بلوک فارغان ، بلوک
فین ، بلوک گلهدار ، بلوک ایسین .
در اراذل سلطنت کریم خان زند نصیر خان لاری بلوک ایسین را تصرف
نمود و ضمیمه حکومت لارستان کرد ولی بعداً بلوک ایسین را جدا و ضمیمه
حکومت بندرعباس کردند .

برخی نکته‌ها در کتب جغرافیائی

✽ استرنج در الخلافة الشرقیه (چاپ بغداد ترجمه عربی وسیله بشیر فرنسیس و کور کیس عواد. سال ۱۹۵۴). در صفحه ۳۲۸ و ۳۲۹ از برخی نقاط لارستان سخن گفته است و در صفحات ۲۹۰ و ۲۹۱ از جویم ابی احمد و کاریان یاد کرده است همچنین نام برخی از نقاط لارستان مانند لاغر، سیراف، کیس، گالار و غیره هم در این کتاب آمده است که بجز آنچه جغرافیا نویسان قدیم نوشته‌اند نکته دیگری ندارد بخصوص که بنظر می‌آید که مطالب منطبق با معجم البلدان یا قوت حموی است.

✽ در فرهنگ جغرافیائی بریتانیا (Encyclopaedia Britannica) نیز از لارستان سخن به میان آمده است و لارستان را اینگونه توصیف نموده است: «لارستان ناحیه پهناوری در جنوب شرقی فارس و در ایران واقع است از طرف جنوب محدود بسواحل خلیج فارس است، مدت مدیدی لارستان دولت نیمه مستقلی بوده بنابراین بصورتی که در قدیم دارای اعتبار سیاسی بوده امروز دارا نیست.

آخرین خان بزرگ لارستان بوسیله شاه عباس اول معزول و مقتول گردید.

این ناحیه دارای کوههای زیاد و نواحی کوهستانی خشک و تنگه ها و دشت های ساحلی است و در ساحل خلیج فارس دارای باتلاق و شوره زار است. ایرانی ها و اعراب در نقاط ساحل خلیج فارس سکونت دارند و مردم آن ژله ماهی میخورند^۱

شهر لار دارای مختصات جغرافیائی ۲۷ درجه و ۴۳ دقیقه شمالی و ۵۴ درجه و ۲۴ دقیقه شرقی کرینویچ است و سه هزار فوت ارتفاع دارد. این شهر در قرن هیجدهم دارای پنجاه هزار نفر جمعیت بوده است.^۲

✱ در کتب جغرافیائی قدیم از زم کاریان نام برده شده است و زم کاریان یکی از زمهای بزرگ کوره دارا بگرد بوده است و زم بمعنی قبیله وایل و عشیره است که در حرکت باشند و به بیلاق و قشلاق روند و زم کاریان و با آنطور که بعضی از نویسندگان قدیم نوشته اند زم کاریان در جلگه «چویم و بنارو» بوده و در واقع این جلگه قشلاق زمستانی این زم بوده است.^۲

✱ راه تجاری بزرگ و معتبر قرون قدیم از شیراز به سیراف از

(۱) ژله ماهی همان (مهوه) است که امروز هم در لارستان خوراک و غذای متداولی است نگاه کنید بکتاب فرهنگ لارستانی تألیف نگارنده در کلمه «مهوه».

(۲) برای اطلاع از زمهای کوره اردشیر خوره و کوره دارا بگرد و زم کاریان نگاه کنید بکتابهای

المسالك والممالك اصطخری - صورة الارض ابن حوقل النصیبی
احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم مقدسی - البلدان ابن النقیه الهمدانی
مسالك والممالك ابن خردادبه - اعلاق النفیس ابن رسته - التنبیه
والاشراف مسعودی - تاریخ الامم والملوک طبری .

لاغر و خنج می گذشته است ولی نظر باینکه ضبط کلمه خنج خالی از اشکال نبوده و «بضح» و «صح» و «خنج» و غیره ضبط می شده است یا قوت در معجم البلدان از خنج نام نمیبرد ولی دیگر نویسندگان از این شهر یاد کرده اند.

✽ راه تجاری و پرآمد و رفت شیراز-هرمز- در آغاز از فرگ و طارم می گذشته است و بعداً از راه لار بهر مز آمد و رفت می شده است، حتی لشکر یان امیر تیمور از هر سه راه یعنی راه جهرم - قیر - کارزین - خنج - سیراف و راه شیراز-فسا-فرگ-طارم-هرمز و راه شیراز-جهرم-جویم-لار-هرمز بدریا رسیده اند. (ظفر نامه تیموری).

✽ سیراف و قیس یا کیس یا کیش قدیم مسلماً از نواحی لارستان قدیم بوده و در قلمرو سلسله پادشاهان محلی میلادی لار بوده اند که متأسفانه از کیفیت تاریخ اختصاصی این دو نقطه مهم اطلاع کافی در دست نداریم ولی در هر حال از نظر تجاری مرتبط و متصل بلارستان بوده و امروزه جزء لارستان است یعنی بندر سیراف قدیم که بجای آن بندر طاهری است بندر تجاری خنج و الامر و دشت و مردم بیخه لارستان است.

✽ جزیره لار که در کتب قدیم فراوان از آن یاد شده و اعلامی هم از آنجا برخاسته اند و در صحائف الاخبار و در خلافة الشریقه از تاریخ آن یاد شده و سلسله ملوک آن جزیره را نوشته اند بی شک جزء منطقه لار بوده است تا آنجا که قاضی احمد غفاری در نگارستان و منجم باشی در صحائف الاخبار تاریخ لار (شهر لار در فارس و مرکز لارستان امروز) را با نام جزیره لار مخلوط کرده و این اشتباه برای آنها بوجود آمده است که تاریخ لار تاریخ جزیره لار است و در نتیجه بعضی نویسندگان اروپائی هم مانند زمبور Zambaur این اشتباه را تکرار کرده اند.

بهر صورت در اینکه جزیره لار روزگار قدیم که ابن البلیخی از آن در فارسنامه یاد کرده است جزء لارستان بوده ولی تاریخ و سرگذشت ملوک میلادی مربوط به شهر لار مرکز لارستان امروز است تردیدی نیست و بنظر میآید جای جزیره لار در خلیج فارس در نزدیکی جزیره شیخ شعیب و یا خود جزیره مزبور باشد و آنگونه که بعضی تصور کرده اند که جزیره لافت که در نقشه های جغرافیائی کتب قدیمی ذکر شده همان لاراست نبوده است زیرا جزیره لافت جزیره دیگری بوده و گویا لافت منطبق با جزیره قشم امروز باشد.

* بنا بنقل سر آرنولد . ت . ویلسن مؤلف کتاب خلیج فارس در کتاب «فهرست کتب شرقی» آمده است که شهر سیراف را کیکاوس بنا کرده است ولی آنچه از خرابه های این شهر بزرگ و معتبر دنیای قدیم بر میآید مدتهای مدید قبل از احداث شهر اسلامی در سیراف این نقطه مسکون و آباد بوده است (نگاه کنید به:

Sir . Arnold. T. Wilson. Oxford. 1929 The Persian Gulf.

راجع بتاریخ سیراف در قرون وسطی اطلاعات زیادی از مصنفین اسلامی در دست است . شهر سیراف در عرض سه تا چهار قرن بندر عمده فارس بشمار می رفته و یکی از بزرگترین مراکز تجارتی خلیج فارس بوده است. اصطخری شرح مبسوطی راجع باین شهر نگاشته و میگوید:

بعد از شیراز سیراف مهمترین شهر فارس است و از حیث وسعت بهمان اندازه شیراز میباشد . خانه های آنجا از چوبهای سخت و محکم زنگباری ساخته شده و دارای چندین طبقه است. شهر مذکور در ساحل دریا واقع شده و دارای ابنیه قشنگ و جمعیت زیاد میباشد. ساکنین این شهر بقدری بخانه های مجلل و قشنگ علاقه دارند که گاهی تاسی هزار دینار

برای ساختمان عمارت و تنظیم باغ اطراف آن بمصرف میرسانند آب خوب و میوه عالی از کوه جهم که در مجاورت شهر واقع است میآورند و هوای سیراف از کلیه نقاط دیگر این منطقه گرمتر است. واردات شهر سیراف عبارت است از عود و عنبر و کافور و جواهرات و خیزران و عاج و آبنوس و کاغذ و صندل و ادویه و عطریات هندی و صادرات آن عبارتند از انواع پارچه‌ها و منسوجات و کتان‌ها و همچنین مروارید که در این شهر خرید و فروش میشود.

و مقدسی در کتاب *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم* مینویسد که سیراف از حیث اهمیت تجارتی با بصره رقابت می‌نماید خانه‌های آن همه پاکیزه و عالی است. حمداله مستوفی میگوید که این شهر در قدیم بسیار بزرگ و دولتمند بوده و مرکز تجارت بحری خلیج فارس بشمار میرفته است و بگفته ابن‌البیاضی عایدات گمر کی سیراف ۲۵۲ هزار دینار سرخ در سال بوده است.

✽ جزیره قیس یا کیش یا کیس پس از ویرانی سیراف جانشین آن شده و رونق و اعتبار سیراف بدین جزیره منتقل شده است بنا بقول ویلسن «نیار کوس» سیاح و سردار دریائی اسکندر در موقعیکه در خلیج فارس بسیاحت مشغول بوده است این جزیره را دیده است که اختصاص به آلهه (ونوس) داشته است. ابن‌خرداذبه یکی از قدماء مصنفین اسلامی از این جزیره یاد کرده و پس از او نیز مؤلفین قدیم همه از حصار این شهر و نخلستانها و تجارت و زراعت و آبادانی آن صحبت کرده‌اند.

«ادریسی» از این جزیره سخن گفته و یاقوت شخصاً جزیره کیش را دیده و از آن جزیره و بنای آن و مردم آن و زیبائی و رونق و آبادانی آن سخن‌ها گفته است.

✱ پس از کیس هرمز دارای رونق تجاری و آبادی و عظمت شده و همانگونه که کیش جای سیراف را گرفته است هرمز جای کیش را گرفته است عظمت و بزرگی هرمز و رونق تجاری و اقتدار پادشاهان محلی آن درخور این مقال نیست ولی باید این نکته را متذکر شد که سرزمین هرمز و حوزه فرمانفرمائی امراء و پادشاهان محلی آنجا مورد نزاع حکام لارو هرمز بوده و این اختلاف تا زمان صفویه یعنی تا سال ۱۰۱۱-۱۰۱۵ هجری قمری که پرتغالیها از هرمز اخراج شده اند باقی بوده است.

✱ پس از هرمز مرکز تجاری فارس در کرانه لارستان بندر لنگه بوده و پس از بندر بوشهر و بندر عباس در زمان قاجار بخصوص که عباسی و بوشهر هم از رونق تجاری افتاده و راه لنگه - شیراز هم کوتاهتر و هموارتر و امن تر بوده است بندر لنگه دارای جمعیت فراوان و تجار بزرگ و رونق و آبادی و اعتبار و شهرت خاصی شده است بطوریکه از عمارات و کاخهای فرو ریخته آن بخوبی بر میآید که لااقل بندری مانند سیراف در نیمه اول این قرن بین سیراف و عباسی بنام لنگه بوجود آمده بوده است که متأسفانه این بندر زیبا و معمور و پر جمعیت و دولتمند و معمور هم بسر نوشت بقیه بنادر و جزائر آباد منطقه خلیج فارس افتاده و امروز بندری ویران و غم افزا بیش نیست.

✱ کنگ Kong که امروز بندر کوچکی در نزدیکی بندر لنگه لارستان است روزی دارای اعتبار و رونقی بوده و پس از اینکه پرتغالیها در هرمز از قوای متفقہ ایران و انگلیس شکست خورده اند تعدادی از آنها باین بندر پناهنده شده و در آنجا بتجارت مشغول بوده اند.

✱ در کتب جغرافیا نویسان متقدم از هیچیک از نقاط جهانگیریه و فرامرزان لارستان نام برده نشده است ظاهراً علت این امر بر سر راه نبودن این مناطق در راه تجاری بزرگ شیراز - سیراف بوده است.

رجال

علمی، شاعران و مؤلفین لارستان

از نام دانا بایان و بخردان قدیم یعنی در روز گاری مانند آبادی و شکوه شهر «کاربان» اطلاعی در دست نیست ولی بسا مطالعه کتب پراکنده ای که در کتابخانه های بزرگ دنیا وجود دارند جستجوگریخته نام دانشمندان. فقها و محدثین - مورخین و اطباء و ریاضی دانها و شاعرانی دیده میشود که لارستانی بوده و صاحب تالیفاتی هم میباشند و یا مدتهای دراز بکار اشاعه دانش و معرفت اشتغال داشته و از این راه در کتب موجود نام آنها بجای مانده است.

چون شرح مفصل زندگی همه آنها و گفتگو از سفرها و عقاید و خصوصیات زندگی و تألیفات هر يك از آنها در خور این مقال نیست و خود کتابی بمراتب بزرگتر و فرصتی باندازه کافی تر لازم دارد از اینرو تنها بذکر نام آنها در این کتاب بطور فهرست قناعت میشود و در آخر گفتار هم چند نمونه از آنچه راجع ببعضی از معاریف آنها در کتب تحقیقی و علمی نوشته شده است آورده میشود تا نحوه تحقیق در باره آنها و ارجمندی مقام علمی آنان باز نموده شده باشد.

شاه ابراهیم خان لاری

شاعر و موسیقی دان بوده، مدتی حاکم لارستان بوده و بالله وردیخان فرمانروای شیراز که از طرف شاه عباس بزرگ مأمور جنگ با وی بوده

جنگیده و در سال ۱۰۱۰ هجری مغلوب وی گشته و در سال ۱۰۱۱ هجری در بادغیس بلخ در گذشته است .
(مأخذ : کتب تاریخی دوره صفویه - فارسنامه ناصری)

ابو احمد هجر بن احمد الجویمی

از مردم دانشمند و دانش پرور بوده و او را ابو بکر محمد بن الحسن ابن درید (متوفی در ۳۳۴) ستوده است و جویم را بنام او جویم ابو احمد یا جویم ابی احمد می گفته اند .
(مأخذ : معجم البلدان یا قوت حموی - چاپ سن باریه درمیتارد - پاریس)

ابو بکر عبدالعزیز بن عهر بن علی الجویمی

دانشمند و محدث و راوی بوده و از ابن بشر اصفهانی روایت کرده است .
(مأخذ : معجم البلدان یا قوت حموی - چاپ پاریس)

ابی دلف خنجی

شیخ ابی دلف (باضم دال و فتح لام و سکون فاء) از پارسایان روزگار بوده و در خنج زاویه ای بزرگ داشته و دارای مریدان و معتقدین زیاد بوده و در زهد و پرهیزگاری و سیر و سلوک مشهور زمان خود بوده است تا آنجا که ابن بطوطه سیاح و مؤلف عرب بقصد دیدار وی به خنج سفر کرده و درك محضر او نموده است . پسرش ابوزید عبدالرحمن بن ابی دلف در لار زاویه ای بزرگ و معمور داشته و پارسایان زیادی بر او کرده آمده و در لار زندگی می کرده است .

(مأخذ کتاب تحفة النظاری غرائب الامصار و عجائب الاسفار)
(تألیف ابن بطوطه که با ترجمه فرانسوی آن بوسیله)
(دفرمری در ۱۹۲۷ در پاریس چاپ شده است . جلد دوم ، ۲۴۷)

ابوسعبد محمد بن عبد الجبار المقرئ معروف بجویمی

ازرواة ومحدثین بوده درجویم میزیسته وجویمی بوده است .
(مأخذ : معجم البلدان یا قوت حموی - چاپ پاریس)

ابوعبدالله محمد بن ابراهیم الجویمی

راوی ومحدث بوده وازعلی بن مفرح الصقلی روایت نموده است .
(مأخذ : معجم البلدان یا قوت حموی - چاپ پاریس)

احمد بن غسان فالی

احمد بن غسان فالی از دانشمندان بیخه فال بوده و در ۶۹۸
فوت کرده است .
(مأخذ : فارسنامه ناصری)

حکیم افضل الدین محمد ابن نامور بن عبدالمملک خنجی

از پزشکان و دانشمندان خنج بوده و شرحی بر کتاب « قانون »
شیخ الرئيس ابوعلی سینا نوشته در حکمت و طبابت مشهور بوده است و شرح
وی بنام شرح خنجی تا زمان مؤلف فارسنامه ناصری در نزد حکماء
معروفیت بسزائی داشته است و بنابر گفته صاحب فارسنامه کتاب شرح
خنجی در حدود سال پانصد هجری تألیف شده است ، اگر این قول صحیح
باشد زمان زندگی او هم در حدود قرن ششم هجری بوده است .
(مأخذ : کتب عدیده رجال)

مولانا امام الدین محمد فالی

از قضاة شیراز بوده و در حکمت وقضاوت معروف بوده است و در
سال هفتصد هجری فوت نموده است .
(مأخذ : هزارمزار شیرازی)

خضری لاری

شاعر و نویسنده بوده و در خدمت امامقلی خان حاکم فارس و لار در روزگار صوفیه می زیسته است .
(مأخذ : فارسنامه ناصری - آتشکده لطفعلی بیگ آذر)

دانیال

از زهاد و اقطاب بزرگ صوفیه بوده است در خنج می زیسته است و بر کور وی که امروز در خنج باقی است تهمتن بن تورانشاه پادشاه جزیره هرمز مقبره با شکوهی ساخته است .
(مأخذ : رساله این بطوطه - کتب رجال)

مولانا روح الدین بن اسحاق بن یحیی ملقب بابی سلم فالی
از قضاة شیراز بوده و در سال ۷۵۶ هجری قمری در شیراز فوت
نموده است .
(مأخذ : هزارمزار شیرازی)

مولانا سید قاضی رکن الدین یحیی فالی
از اصحاب مولانا نجم الدین فقیه بوده در شیراز میزیسته و در سال
۷۰۷ هجری قمری در شیراز بمرد و هم در آنجا مدفون است .
(مأخذ : هزارمزار شیرازی)

زین الدین علی بن روزبهان خنجی
قاضی زین الدین علی بن روزبهان خنجی از دانشمندان خنج و در
شیراز ساکن بوده و دارای تألیفات زیادی است از جمله کتاب « معتبر در
شرح مختصر اصول ابن حاجب » و کتاب « نهایت در شرح غایت » و کتاب
« شکوک بر کافه » و کتاب « قواعد » و « کتاب اجوبه ایرادات » . در سال
۷۰۷ هجری در شیراز بمرد و در « مدرسه شاهی » مدفون است .
(مأخذ : فارسنامه ناصری - هزارمزار)

سید شاه زین العابدین شاه زند بیرمی

سید زین العابدین معروف بشاه زند بیرمی از عرفاء و دانشمندان
بیرم بوده و مقبره وی در بیرم باقی و معروف « بشاه زندو » و زیارتگاه
مردم آن سامان است .

(مأخذ نهم : فارسنامه ناصری)

سراج الدین ابوالعز علاء الدین محمد فالی

قاضی سراج الدین ابوالعز علاء الدین محمد فالی قاضی القضاة شیراز
بوده است و مدتی دراز بقضاوت و ارشاد مردم آن شهر گذرانیده از بیخه فال
بر خاسته و در شیراز مشهور شده و هم در آنجا مرده است .

(مأخذ : هزار هزار)

سعید الدین لاری

بنقل سرجان ملکم از کاتالوگ پرچ سعید الدین لاری شاعر بوده
و شعر بسیار سروده است .

(مأخذ : کاتالوگ پرچ - تاریخ سرجان ملکم)

حکیم شاه باقر لاری

پسر حکیم شاه معصوم لاری طبیب و شاعر بوده و در اواخر عهد
صفویه در لار میزیسته است .

(مأخذ : تذکره شیخ محمد علی حرین)

حکیم شاه معصوم لاری

طبییب و شاعر بوده و در اواخر عهد صفویه میزیسته است .

(مأخذ : تذکره حرین)

شیخ ابراهیم خنجی

محدثی عالم و در تصحیح کتب حدیث و تعظیم و تدریس قرآن مجید

روز تا شب در مسجد عتیق شیراز اتمکاف داشت و بیشتر عمر او صرف درس و تصحیح کتب و مقابله می شد و مشایخ و هوالی بروی متردد می بودند و از وی اخذ فوائد می نمودند .
(مأخذ : هزارمزار)

شیخ اویس خنجی

شیخ اویس بن عبدالله خنجی از زهاد و مدرسین بزرگ بوده و در سال ۸۹۰ در شیراز فوت نهوده و هم در آن شهر مدفون است .
(مأخذ : هزارمزار)

شیخ حیدر جویمی

از زهاد و مدرسین بوده و بگفته مؤلف هزار مزار سخت پارسا و بخشاینده بوده است، در سال ششصد در شیراز فوت کرده و هم در آن شهر بخاک سپرده شده است .
(مأخذ : هزارمزار)

شیخ علمی بن محمد عبدالله طبیب افزری خنجی

مؤلف کتاب «شرح تصریف» است . طبیب و دانشمند بوده است .
(مأخذ : فارسنامه ناصری)

شیخ یوسف جویمی

صاحب تألیفات است و در سال هفتصد هجری قمری در شیراز فوت نموده و در محله «سختویه» شیراز مدفون شده است .
(مأخذ : هزارمزار)

صحبت لاری

ملا محمد باقر صحبت لاری شاعر و فقیه بوده و صاحب دیوان شعر

است در قریه دشتی بیرم بدنیا آمد در لاروشیراز دژس خوانده، سفرهای زیاد کرده و در لار فوت نموده است، دیوان وی مشهور است و چند بار در هند و ایران به چاپ رسیده است.
(مأخذ: غالب کتب رجالی و تذکره ها)

مولانا صدرالدین کلامی لاری

شاعر لاری بوده و در لار میزیسته است
(مأخذ: آتشکده آذر - فارسنامه ناصری)

صنعت فداغی

شاعره و دختر کدخدای فداغ بوده است شعر نیکو می سروده و در زمان حیات خویش مشهور بوده است.
(مأخذ: فارسنامه ناصری)

عبدالسلام خنجی

شیخ حاجی عبدالسلام خنجی از مشایخ صوفیه بود، در خنج میزیسته و پیروان و مریدان زیادی داشته است.
(مأخذ: هزار مزار)

عبدالرحمن بن ابی دلف

ابوزید عبدالرحمن فرزند شیخ ابی دلف مشهور خنجی بوده که در لار صاحب زاویه بوده است.
(مأخذ: رحله ابی بطوطه)

عبد الغفور لاری

مولانا رضی الدین عبدالغفور لاری از بزرگان و مؤلفین روزگار خویش بوده است شرحی بر «شرح جامی» بر «الفوائد الضیائیه» نوشته که بنام وی به «شرح غفور» معروف است.

در فهرست کتبه-ابخانه ملی پاریس بلوشه از کتاب اودیل شماره ۴۲۱ نام برده شده است در غالب کتب رجالی نام او دیده میشود و مؤلف طرائق الحقائق نوشته است که گویند او از اولاد سعد بن عباده الانصار است و از تلامذه مولانا عبد الرحمن جامی است و در غالب علوم متداول یگانه بوده، حواشی وی بر «شرح جامی» و «نفحات الانس» معروف است. در تصوف بسلسله نقشبندیه متصف است و در «رشحات» گوید که او آخر کتاب «فصوص الحکم» که با استادش مقابله نموده اند جامی بخط خودش این عبارت را بر آن کتاب نوشته است: «تمت هذا الكتاب بعینی و بین صاحبه وهو الاخ الفاضل والمولى الكامل ذوالرأى صائب والفكر الثاقب رضى الله والدين عبدالغفور استخلصه الله سبحانه ويكون له عوضاً بمن كل شئى فى اواسط شهر جمادى الاولى النمتظمه فى سلك شهور سنه سعة وتسعين وثمانمائة. وانا الفقير عبد الرحمن جامی عفى عنه» و تاریخ فوت عبدالغفور لاری را شاعری هندی چنین گفته است:

وفات مولوی آن کامل عصر	بعقبی غرقه دریای غفران
سر آمد روز کار علم و دانش	فرو رفت آفتاب علم و عرفان
چو خواهی روز و ماه و سال و فوتش	بگو یکشنبه و پنجم ز شعبان

عمید الدین اسعد افزری خنچی

خواجه عمید الدین اسعد افزری خنچی از علماء و شاعران بوده وزیر اتابک سعد بن زنگی و پسرش ابوبکر اتابک سعد بن زنگی بوده و با هر ابوبکر بن سعد بن زنگی وی و پسرش تاج الدین محمد در قلعه اشکنوان ابرج محبوس شده اند و خواجه در سال ۶۲۴ هجری قمری در قلعه مزبور بدرود زندگی گفته و قصیده ای که مطلعش این بیت است از او است:

من یبلغن حمامات بیطحاء ممتعات بسلسال و خضراء
(أخذ فارسانه و رجال ماء قانی)

عابدین لاری

کاتب کتاب « میزان الطب عبد الجانی محمد ازرائی » است .
(مأخذ : فهرست کتابهای خطی کتابخانه تاشکند چاپ تاشکند ۱۹۵۲)

فیخرالدین احمد بازارویه خنجی

شیخ فیخرالدین احمد بازارویه خنجی شیخ و مرشد شیخ یوسف جویمی بوده و در خنج اقامت داشته و صاحب نفوذ کلام و سیر و سلوک بوده است .
(مأخذ : هزار مزار)

فضل الله روزبهان خنجی

فضل الله روزبهان بن فضل الله امین الخنجی الاصفهانی - در فهرست کتابهای خطی کتابخانه ملی پاریس (بلوشه - چاپ پاریس) و در « یادداشتهای قزوینی - دانشگاه تهران » و در « روضات الجنات » و « ضوء الامع » وغالب کتب رجالی از وی نام برده شده است تألیفات او را اینگونه بر شمرده اند :
عالم آرای امینی - مهمان نامه بخارا - ابطال الباطل - ساوک الملوک

مرحوم علامه قزوینی (یادداشتهای قزوینی چاپ دانشگاه تهران حرف الف . ذیل ابطال الباطل » نوشته است : ابطال الباطل تألیف فضل الدین روزبهان فضل الله الخنجی الاصفهانی ، کذا فی روضات الجنات (۵۲۴) و عجب است که در شرح حال او ابداً از ذکر دو تألیف او یکی کتاب عالم آرای امینی در تاریخ سلسله آق قویونلو و دیگر « مهمان نامه بخارا » در تاریخ جنک سوم محمد شیبانی خان با قزاقها (= ازبکها) که هر دو بفارسی است و از نسخ اولی نسخ متعدد بدست است (رجوع شود ببلوشه و تورنبره ۳۲ و غیر آنها نیز گویا) ولی از دومی گویا فقط یک نسخه منحصراً

بفرد در اسلامبول موجود است (تور ۳۳) باری در روضات ابداء از این دو تألیف فارسی او اصلاً و ابداً اسمی برده نشده که واضح است که در فهرس مذکوره فقط از دو تألیف فوق الذکر تاریخی او خبر نداشته‌اند و از تألیف عربی کلامی رد و ابطالی او ابداً گویا خبر نداشته‌اند. ولی از یکی بودن نام مؤلف و پدر او و نسبت او (اصفهانى خنجى) و عصر او که هر دو مؤلف یعنی مؤلف ابطال الباطل از طرفی و مؤلف عالم آرای امینی و مهمان نامه بخارا از طرف دیگر در حدود ۹۰۰ و پس و پیش میزیسته‌اند بظن قریب یقین بلکه بنحوق قطع و یقین شکی در اتحاد شخصین فضل اللهین باقی نمی‌ماند بدون هیچ شك و ادنی تردید و تاملی مطلقاً و اصلاً. شرح حال او در ضوء الامع سخاوی ۶: ۱۷۱ پیدا کردیم ولى اوائل حال هیچیک از تألیفات او اسط عمر او را در نیافته بوده چه کلام صریح است که در حیات او تألیف شده بوده و یاوی دیگر از اخبار او بسی خبر بوده است تاریخ ولادت او بصریح سخاوی نقلاً از قول خود فضل الله مابین خمسين و ستين [و ثمانمائه] بوده است و تاریخ وفات او را عجلاله در جانی نیافتیم ولی از تاریخ راقم واضح میشود که وی تا سنه ۹۱۸ که در ماوراء النهر (که قسمت اخیر عمر خود را در آن بلاد در کنف حمایت شیعیان صرف کرده) در حیات بوده است چه این در تاریخ بمناسبت جنگی که ما بین عبدالله خان ازبك و بابر روی داده است و اول رافتح نصیب شده و او ماده تاریخی گفته است. و چون ولادت او ما بین ۸۵۰ و ۸۶۰ بوده پس وی در آن تاریخ یا ۶۸ ساله و یا ۵۸ ساله بوده پس وفات او بنا بر سن های عادی نباید از حدود ۹۳۰ الی ۹۴۰ یعنی از حدود ۸۰ الی ۹۰ سالگی او. متأخر باشد. یکی دیگر از تألیفات مؤلف «سلوك الملوك» است.

آقای محمد تقی دانش پروه در کتاب «فهرست کتابخانه اهدائی

آقای سید محمد مشکوة بدانشگاه تهران «ذیل کلمه» ایضاح احقاق الحق نوشته است :

«علامه حلی (۶۴۸-۷۲۶) «نهج الحق و کشف الصدق» را در هشت مسئله نوشته و در آن آئین شیعی را ثابت نمود. پاشا قاضی فضل بن روزبهان فضل الله خنجی شیرازی سپاهانی دانشمند اشعری حنفی روزگار اسمعیل یکم صفوی پس از بیرون شدن از میهن خویش بکاشان که رسید در رد آن کتابی بنام «ابطال نهج الباطل» نگاشته و آن را در دو ماه بسال ۹۰۹ به پایان رساند و همه کتاب علامه بجز دیباچه را در آن گنجاند. قاضی ضیاء الدین نورالله شوشتری مرعشی در احقاق الحق واز هاق الباطل خود از روزبهان خرده گرفت.»

قطب الدین لاری

قطب الدین بن عزالدین بن عبدالحی زاهدی الکبیری الحسینی لاری از دانشمندان ریاضی و نجوم بوده مؤلف کتاب «حل و عقد» در نجوم و کتاب «حل المسائل لاری و رساله «مسائل فی احکام النجوم» و تعلیق و حاشیه بر «اختیارات امام فخرالدین رازی» و تعلیق بر «سی فصل خواجه نصیر طوسی» است.

نسخه خطی «کتاب حل و عقد» در بریتیش موزیم لندن و کتابخانه ملی پاریس وجود دارد و در ایران نیز چند نسخه در کتابخانه های خصوصی اشخاص موجود است.

قطب الدین عبدالحی بن زاهدی کبیری حسینی لاری گزارنده هیأت و نگارنده حل المسائل است (ش ۱۷۲ مجلس) اینده فتر را پیارسی نوشته و راه استخراج اصول ستاره شناسی و اختر بینی را روشن نمود و راز سخنان میرزائی شهید (الغیبیک) را در آن بگشود. در پایان آن میگوید که

من نزدیک بده سال کار کردم و ایندفتر بپیرداختم (گ ۳۹ ت) آنکاه از شاه عباس صفوی (۹۸۵-۱۰۳۸) یاد کرده و از او بستود. در همین جا بیتمی از سعدی آورده است. لاری آنرا در روز دو شنبه سال ۱۰۱۷ بیایان رساند و در آن از چند دانشمند و نگارشهای آنان یاد نمود و از آنها است: مولانای اعظم محمدعلی ملقب بشمس منجم درزیج سلطان (گ ۷ ب) و اساس بطلمیوس و احکام الاعوام علی شاه محمد شاه خوارزمی (فصل العقد ۲ باب سوم مقاله ۲- گ ۸۴ - الف). از آن بخوبی پیداست که لاری شیعی دوازده امامی بوده و در پایان از مهدی موعود علیه السلام نام می برد.

لاری برای نمونه روز دو شنبه یکم فروردین ۹۸۷ و یکم محرم ۱۰۲۷ (۳۵ ب) و باز از ۱۰۲۷ (۱۲ ب) و از ۱۰۲۸ (۴ ب) یاد می کند و از اینها سال نگارش را نمی خواهد چنانکه تهرانی در گاهنامه (۳۳۱ ص ۱۷۱) پنداشته و برگفته او در این دفتر از روز پنجشنبه ۲۸ ج ۱ سال ۱۰۲۷ یاد کرده و او در این سال زنده بوده چه این دفتر در سال ۱۰۱۷ بیایان رسیده است.

(مأخذ: فهرست کتابخانه اهدائی آقای بدیع محمد شکوفا، کتابخانه دانشگاه تهران - محمد تقی دانش پژوه - جلد سوم بخش دوم صفحه ۸۸۳ ذیل حل و عقد.)

کمال الدین لاری

میر کمال الدین حسین بن محمد بن فخر الدین بن علی لاری از اساتید محمد مصلح الدین لاری بوده و در شیراز زندگی می کرده است. (مأخذ: مجالس المؤمنین بنقل استوری)

مصلح الدین لاری

مصلح بن محمد انصاری لاری از علماء ریاضی و هیئت بوده و شرح فارسی هیئت قوشچی را بنام محمد شاه غازی هند نوشته و از تألیفات دیگر او «مرآت الادوار و مرقات الاخبار» است .

Story در کتاب Persian literature نوشته است که : محمد مصلح الدین ابن صالح بن کمال بن محمد اللاری انصاری سعدی العبادی الشافعی در لار بدنیا آمده و بشیر از سفر کرده و در خدمت میر غیاث الدین منصور شیرازی و ملا صدر الدین (مجالس المؤمنین ۳۵۰) و میر کمال الدین حسین بن محمد بن فخر الدین علی اللاری با کتساب علوم پرداخته است . محمد مصلح الدین لاری بهند مسافرت کرده و در دربار همایون (۹۶۳-۹۳۷) بوده و از هندوستان بقسطنطنیه مسافرت کرده است و در «آمد» فوت نموده است در ذی الحجه ۹۷۹ هجری قمری .

از تألیفات او است : شرحی بنام حواشی شمائل النبوی که فارسی است و شرح هیئت قوشچی بفارسی و حاشیه بر شرح هدایه ممبیدی .
همچنین از تألیفات او کتاب «مرآت الادوار و مرقات الاخبار» است که تاریخ حلوس سلطنت سلطان سلیم دوم بدست میدهد در يك مقدمه و ده باب و تاریخ عالم است این کتاب بترکی ترجمه شده توسط سعد الدین حسن جان که در ۱۰۰۸ مرده است متن ترکی آن باقی مانده است .
بایننگر در کتاب تاریخ ادبیات عثمانی از این مؤلف نام برده است و در کتب :

عقد المنظوم - تاریخ سند - حدیقة الحقائق فی تکملة الشقائق -
تاریخ ادبیات عثمانی - برو کلمن جلد دوم از این مؤلف و تألیفات او نام برده شده است .

ملا محمد باقر لاری

ملا محمد باقر مجتهد لاری در ۱۲۸۸ یا ۱۲۸۹ قمری هجری در لار فوت نموده از مجتهدین پرهیزگار و بنام لار بوده و در اینجا زندگی میکرده است.

(مأخذ : طرائق الحقائق)

ملا محمد لاری

از عرفاء و صاحب سیر و سلوک بوده است.

(مأخذ : طرائق الحقائق)

مودود لاری

شیخ مودود لاری از شاگردان رضی الدین عبدالغفور بوده ، و بگفته مؤلف طرائق الحقائق در زمان شاه نعمت الله ولی میزیسته و درک محضر او را کرده است در پانی پت هند در رمضان ۹۳۷ هجری قمری فوت کرده است .

(مأخذ : طرائق الحقائق)

میرزا شریف لاری

قاضی و دانشمند لاری بوده است.

(مأخذ : فارسنامه ناصری)

میرزا زاهد علی لاری

میرزا زاهد علی لاری که تخلص در شعر سخا بوده شاعر لاری اواخر عهد صفوی است و در دهلی هندوستان فوت کرده است .

(مأخذ : تذکره - زین)

میرزا شفیعا «اثر» لاری

میرزا شفیعا شاعر بوده در شعر «اثر» تخلص داشته و در لار فوت

نموده است .

(مأخذ: تذکره حزین)

مولانا میرزا نصرالله لاری

از دانشمندان اواخر عهد صفوی بوده است .

(مأخذ: تذکره حزین)

محبوبی لاری

معلم و استاد جلال‌الدین محمدابن اسعد دوانی معروف بصدیقی

که از بزرگان دانشمندان قرن هشتم و اوایل قرن نهم بوده میباشند

(مأخذ: فهرست کتابخانه اهدائی مشکوة بدانشگاه تهران - منزوی)

« آقای محمد امین خنجی بازرگان دانشمند لارستانی و همشهری »
 « ارجمند طی سالهای متمادی مطالعه و تحقیق یاد داشتهائی »
 « از مشاهیر علمی لارستان تهیه کرده اند که بنا به خواهش نگارنده »
 « یاد داشتهای خود را در دسترس قرار داده و ذیلاً بچاپ »
 « میرسند . از آنجا که زحمت و مطالعه این مرد دانشمند و صدیق »
 « در خور نهایت علاقه و سپاسگزاری است یاد داشتهای ایشان »
 « را همانطور که خود ایشان تنظیم نموده اند منتشر میسازد »
 « و مطمئن است که گذشته از آنکه کار بسیار پسندیده و پرازش »
 « ایشان در یادآوری افتخارات علمی لارستان و جلوگیری از »
 « فراموشی نام بزرگان این سرزمین قدم برجسته و سودمندی »
 « است ، فرزندان لارستان و محققین تاریخ علوم را راهنمایی »
 « شایسته وار زنده است . »

« آقای خنجی از روی تاریخ و عهد زندگی دانشمندان لارستانی »
 « یاد داشتهای خود را تنظیم نموده اند بنا بر این اسامی اعلام »
 « از روی ترتیب حروف تهجی نبوده و رجال مربوط بشهر یا »
 « ناحیه ای را هم جداگانه تحت عنوان خاصی ذکر نکرده اند و »
 « از این راه وحدت سرزمین لارستان و اشتراك مفاخر و موارد »
 « تاریخی مردم این سرزمین را تأیید نموده اند . »

اسمهیل بن مسلم العبیدی الکیشی قاضی کیش

ظاهراً از کیشیهای ساکن در بصره بوده که پدر یا جد وی بدانجا رفته و از اهل بصره یاد شده و بهر حال منسوب به کیش (الکیشی) یاد شده و در خود کیش (جزیره قیس) به قضاوت اشتغال داشته است از متقدمین رواة حدیث است که ظاهراً در قرن دوم هجری میزیسته و از جمله کسانی که او را ثقة و معتبر شناخته‌اند امام احمد بن حنبل و یحیی بن معین و علی بن المدائنی و ابو حاتم رازی و ابوزرعه رازی است.

ابو محمد ابان بن هذیل بن ابی طاهر الارزی

الارزی یعنی منسوب به لار دریائی که فعلاً جزیره شیخ شعیب مینامند و معروف است. وی نیز از راویان موثق و معتبر حدیث است که کسانی نیز از وی روایت میکرده‌اند من جمله ابو القاسم هبة الله بن عبد الوارث الحافظ الشیرازی.

ابو الحسن محمد بن احمد بن معروف بن مامون السیرافی

از علما و دانشمندان و راوی حدیث بوده ابو الحسن محمد بن احمد الغسانی در معجم خود ویرا از جمله مشایخ خود یاد کرده است.

یوسف بن یعقوب بن خرزاد النجیرمی

منسوب به نجیرم یکی از قرای قدیمی تابع سیراف است که در مغرب آن واقع بوده و دانشمندانی از آنجا برخاسته‌اند که در بصره میزیسته‌اند و محله‌ای بنام آنها در آنجا معروف شده بطوریکه سمعانی تصور کرده نجیرمیها بصری و منسوب باین محله هستند ولی یاقوت آنها رد کرده و توضیح داده که منظور از نجیرمی همان نسبت به نجیرم سیراف است.

ابن یعقوب یوسف نامبرده از نحوین معروفی بوده که ظاهراً در

اواخر ۴۲۳ هجری یا اول ۴۲۴ شاید در مصروفات یافته است.

بهزاد بن ابی یعقوب یوسف بن یعقوب بن خرزاد نجیرمی

فرزند یوسف فوق الذکر از علمای بنام در علم نحو و ادب است در هفتم ماه شوال سال ۴۲۳ هجری سه ماه قبل از پدر خود در مصر وفات یافته است. از تصانیف وی کتابی در انساب ذکر کرده اند.

ابوسعید حسن بن احمد بن یوسف النجیرمی

وی نیز از اهل نجیرم است که در بصره اقامت داشته و از راویان حدیث و عالم در آن علم بوده است.

ابواسحق ابراهیم بن عبدالله النجیرمی

از علمای نحو و لغت است که عده از معروفین علمای این دو علم نزد وی تلمذ کرده اند در ادب نیز یزید طولانی داشته اشعاری فاضلانه و عمیق دارد اقامت وی در مصر بوده و در مجلس کافور اخشیدی مقام محترم و ارجمندی یافته معزز و مکرم میزیسته است.

محمد بن یوسف السیرافی مکنی به القاضی ابوالحسین السیرافی

از رواة مقبول و معتبر احادیث است که عده از وی روایت حدیث کرده اند و در مصر بقضاوت اشتغال داشته است.

ابوالطیب حماد بن حسین الفقیه القاضی السیرافی

نیز از رجال و رواة حدیث است که مقبول و مورد روایت بوده و به عراق رفته و در آنجا در سال ۳۷۸ فوت کرده است.

جعفر بن محمد بن حسین السیرافی

از حفاظ و راویان حدیث است که از جمله کسانی که از وی روایت کرده اند ابوالطیب سیرافی فوق الذکر است.

ابو بکر احمد بن سالم السیرفی

وی نیز از راویان و عالم بعلم حدیث بوده و ظاهراً تا آخر حیات در خود سیراف اقامت داشته است .

ابو عبد الله جعفر بن محمد بن حسن اصفهانی السیرافی

از نسبت اصفهانی وی احتمال دارد در اصفهان تحصیل کرده و یا زیاد به آنجا آمدورفت داشته و بهر حال در خود سیراف نیز اقامت داشته زیرا یکی از راویان احادیث از وی ابو الحسن الغسانی است که میگوید در سیراف احادیث از وی شنیده است و وی نیز از علما و راویان احادیث بوده است .

حسن بن حسن الخنجی

شرح حالی از وی بدست نیامده از متقدمین است در «طبقات سبکی»
اورا وزیر خواجه نظام الملک وزیر معروف سلجوقی معرفی نموده است.

شمس الدین لاغری

احتمالاً منسوب به لاغری از بلوک خنج است که در قرن چهار
الی شش هجری شهرت داشته و در ممر شاهراه شیراز به سیراف قرار داشته
اکنون نیز وجود دارد چند تن از مشامیر از آنجا برخاسته اند که در قرن
هشتم هجری در شیراز معروف بوده اند و جای دیگر نام آنان آورده میشود.
ابن شمس الدین گویا در عهد سلجوقیان میزیسته و شاید مانند حسن
بن حسن خنجی متقدم الذکر دارای شان و مقامی بوده و راوندی در
راحة الصدور خود بمناسبتی اشعاری از وی آورده که ظاهر آخطابش به پادشاه
سلجوقی است .

ابو احمد حجر بن احمد الجویمی

از رجال با فضل و دانش بوده که فضایل بنامی ویرا ستوده اند و در

سال ۳۲۴ هجری وفات یافته از علمای خطه لارستان است شرح حال مشروحی از وی بدست نیامده . با احتمال قوی جویم را که قدمای جویم ابو احمد نوشته و گفته اند منسوب به همین ابو احمد جویمی باشد .

ابوسعبد محمد بن عبد الجبار المقرئ الجویمی

مقرئ از این نظر گفته اند که قاری قرآن بوده و قرآن نیز بروایت خوانده است زمان حیات وی دانسته نشد از قدما است و تصور میرود از رجال قرن چهارم یا پنجم هجری باشد .

ابوعبدالله محمد بن ابراهیم الجویمی

وی نیز از قدما و از راویان حدیث بوده احتمال میرود از رجال قرن چهارم هجری باشد .

ابوبکر عبدالعزیز بن عمر بن علی الجویمی

وی نیز از رواة حدیث و از قدمای خطه لارستان بوده که احتمال میرود زمان وی قرن چهارم یا پنجم باشد .

ابوسعید حسن بن عبد الله بن مرزبان القاضی السیرافی

از علمای بزرگ و معروفی است که تا کنون شهرت وی در اقطار پیچیده و شرح حال وی در اغلب کتب و مراجع به تفصیل ذکر شده لذا در اینجا فقط برای ضبط نام وی در زمره رجال لارستانی احوال وی بطور اختصار ذکر میشود . تولد وی در اواخر قرن سوم هجری بوده است اقامت وی در بغداد و عهده دار مقام قضاوت بوده و در عین حال علوم مختلف و کثیری را تدریس میکرد که حاکی از احاطه کامل وی در اغلب علوم متداوله است چنانکه قرآن و علوم قرائت و نحو و لغت و ادب و فقه و کلام و حساب و عروض و قوافی و غیره درس میداده و تدریس وی بطوری مقبول بوده که برخی از اساتید وی علوم دیگری نزد وی تحصیل میکردند مثلاً ابن درید

استاد وی در لغت نزد وی نحو میخوانده است. وی مردی وارسته و بزرگ منش بوده از تدریس یا شغل قضاوت اجرتی نمی گرفته بلکه برای تأمین معاش خود نظر به حسن خطی که داشته هر روز قبل از حضور در مجلس قضاوت و تدریس عادت داشته ده برك قرآن با جرت ده درهم برای مردم نوشته و معاش خود از آنرا تأمین میکرد است تصانیف بسیاری داشته که امهات آن ثبت میشود.

کتاب اخبار النحویین البصریین ، کتاب شرح سیبویه ، شرح منصوره ابن درید ، الاقناع فی النحو ، که با تمام رساننده و بسروی یوسف آنرا کامل کرده است ، شواهد کتاب سیبویه ، کتاب صفة الشعر والبلاغة ، المدخل الی کتاب سیبویه ، کتاب جزیرة العرب ، کتاب اسماء جبال تهامة وسكانها و غیر از اینها . پدر وی زردشتی بوده که پس از اسلام ابو سعید عبدالله نامیده شده است نظر به شهرت زیاد وی بیش از این در اینجا تفصیلی لازم نیست و چنانکه در بالا گفته شد شرح احوال وی در همه کتب مهمه به تفصیل مذکور است چنانکه در معجم الادباء یا قوت ترجمه وی در ۴۰ صفحه ضبط است . وفات وی بسن ۸۴ سالگی در ماه رجب ۳۶۸ هجری ذکر شده و در بغداد مدفون است .

ابو محمد یوسف فرزند ابو سعید السیرافی

از علمای بنام در لغت عرب است همچنین که در سایر علوم بهره کافی داشته و از پدر دانشمند خود علوم بسیاری درک کرده است از تصنیفات وی شرح ابیات سیبویه ، شرح ابیات اصلاح المنطق و شرح ابیات الفریب است ، همچنین بعضی از کتب نا تمام پدر با تمام رسانیده من جمله الاقناع است وفات وی در ماه ربیع الاول سال ۳۸۵ هجری بسن ۵۵ سالگی بوده است .

قاضی القضاة الشيخ شمس الدين الخنجی

وی از علمای معروف و قاضی القضاة دیار شام بوده معاصر شیخ محی الدین ابن العربی است. فیروز آبادی صاحب قاموس برای جلال قدر شیخ محی الدین و نزاهت طریقه وی از جانب داری این قاضی استشهاد جسته که حاکی از عظمت مقام این شمس الدین است شرح حال بیشتری از وی دیده نشده در آرامگاه شیخ محی الدین ابن العربی مدفون است.

الحکیم ابو الفضائل ابو عبد الله افضل الدین محمد بن نام آور بن عبد الملك الخنجی

از مشاهیر علما و حکمای قرن هفتم هجری است که در مصر میزیسته از نشأت اولیه و محل تحصیل وی اطلاعاتی بدست نیامده در مصر بتدریس و تصنیف اشتغال داشته تا بمنصب قاضی القضاة آن دیار منصوب گشته و تا آخر حیات در آن مقام انجام وظیفه میکرده نظر بطول اقامت وی در مصر در برخی از مراجع او را الخنجی المصری ضبط کرده اند. تبحر او در علوم شرعی و حکمت ضرب المثل و اقوال وی مورد استناد حکمای معروف بوده است. مثلاً امین الدوله الحکیم ابو الفرج یعقوب بن اسحق الطیب الکرکی المسیحی معروف بابن القف متوفی در ۶۸۵ هجری شرح خود بر کلیات قانون ابن سینا با تتبع از شرح ورد افضل الدین خنجی بر شرح امام فخر الدین رازی متوفی در ۶۰۶ هجری تصنیف کرده است که علی المشهور گویا یکی از بهترین شروح بر کلیات همین شرح ابن القف الکرکی است که درشش مجلد نوشته.

دیگر حکیم بزرگوار ملا صدرا شیرازی است که در مؤلفات خود با اقوال خنجی استناد میجسته منجمله بطوریکه در حاشیه آقای علی پاشا صالح بر جلد اول تاریخ ادبیات ایران تألیف ادوارد برون به روایت از فاضل دانشمند آقای سید محمد، مشکوة میگوید (ملا صدرا

در یکی از مؤلفات خود از خنجی چنین نقل کرده است :

ما (شخص عالم) بگفتار هر يك از دانشمندان نامی که مینگریم خود را بر آن مسلط می بینیم ولی آیه ای از قرآن کریم که تلاوت میکنیم خویش را در برابر آن خاشع و زبون می یابیم . بعبارت دیگر بر سخنان دیگران حکومت میکنیم ولی قرآن که میخوانیم گفتار الهی بر ما حکومت میکند و خود را در برابر آن محکوم می یابیم - (قل لئن اجتمعت الجن والانس علی یأثوا بمثل هذا القرآن لایأثون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیراً .)

دیگر معاصر وی موفق الدین ابو العباس احمد بن ابی القاسم بن ابی اصیف خزرجی متوفی در ۶۶۸ هجری در تصنیف معروف و نفیس خود (عیون الانباء فی طبقات الاطباء) او را به بزرگی و جلالت قدر و عظمت علم و دانش ستوده و چنین نام میبرد (. . . هو الامام العالم الصدر الکامل سید العلماء والحکماء اوجد زمانه و علامه اوانه ...) و میگوید که در سال ۶۳۲ در قاهره مصر قسمتی از کلیات ابن سینا را نزد وی خوانده است . مراجع و مآخذ زیادی از این دانشمند بزرگ شرح حالی نوشته اند و او را بفضل زیاد و سعه علم ستوده اند که برای عدم اطناب بآپچه ذکر رفت اکتفا میشود . مؤلفات وی آنچه یاد شده بدین قرار است :

(۱) کشف الاسرار عن غوامض الافکار فی علم المنطق . آغاز آن - الحمد لله استفتح ... و کاتبی قزوینی متوفی در ۶۷۵ هجری صاحب شمسیه آنرا شرح کرده است .

(۲) کتاب الموجز ابن سینا در منطق که برای یاران خود تلخیص کرده است و سیف الدین عیسی بن داود المناطقی متوفی در ۷۰۵ هجری شرحی بر آن نوشته است .

(۳) شرح کلیات قانون ابن سینا . که گویا معتبرترین و معروفترین تصنیفات او است و طی قرون متمادی بین حکما و دانشمندان بزرگ و بنام معروف و متداول بوده در این کتاب بر شرح امام فخر الدین رازی ایراد آورده و برد اقوال وی پرداخته است و بطوریکه مذکور گشت حکیم ابوالفرس الکراکی شرح خود را با توجه بشرح رازی و رد خنجی بر وی نگاشته است يك نسخه از شرح خنجی تحریر ۶۷۱ هجری در کتابخانه ملی پاریس موجود است که نگارنده از آن عکس برداشته ام و چنین آغاز سخن میشود: (الحمد لله مبدع الارواح فی الاجسام النعم علی العباد بالنعم الجسم الذی تمرد با قیابا لدوام ...) گویا يك نسخه نیز در استانبول .

(۴) شرح مقاله الرئيس ابن سینا فی النبض . که بهمین اسم در دنباله نسخه عکسی شرح کلیات فوق الذکر موجود است که شرح رساله نبضیه معروف ابن سینا است .

(۵) کتاب الجمل فی علم المنطق . يك نسخه در کتابخانه ملی پاریس موجود است چون بد خط است عکس برداری از آن مشکل است این مرزوق تلمسانی آنرا بنام (کنز الامانی والامل فی نظم منطق الخنجی فی الجمل) بنظم در آورده که از نسخه موجود کتابخانه ملی پاریس تحریر ۸۵۷ هجری عکس گرفته ام .

(۶) کتاب ادوار الحمیات .

(۷) مقاله فی الحدود والرسوم

این بود خلاصه آنچه از این حکیم دانشمند دانسته شده و با احتمال قوی مؤلفات دیگری در فقه و علوم دیگر داشته باشد ولی شهرت وی بیشتر در علوم حکمت بوده است . وفات او در پنجم ماه رمضان سال ۶۴۶ هجری اتفاق افتاده و در قراغه قاهره مدفون گشته علما و دانشمندان معاصر

وی قصائد در مرثیه‌اش سروده‌اند که من جمله قصیده معروفی است از شیخ عزالدین الضریر الاربلی برای احترام از تفصیل و اطناب زیاد از نقل آن و شرح بیشتر صرف نظر میشود.

شیخ حیدر مرتضوی جویمی

از صلحا و زهاد قرن هشتم هجری است که به شیراز رفته و از محضر علمای آنجا مستفیض گشته و در طریقه پیرو شیخ ابو الحسن علی بن عبدالله کردویه بوده تا حیات کردویه در کورستان سلم اقامت داشته و سپس به با هلیه منتقل گشته است در پاسخ کسانی که پرسیده اند چرا در مدرسه یا منزل و رباطی مسکن نمیگزیند میگوید من همنشین قومی شده‌ام (اموات) که در مجاورتشان آزاری نمیبینم و از دور شدن از آنان غیبت نمیکنند و هر گاه آخرت فراموش کنم یادآور میشوند گویا روش وی در عزلت‌گزینی از تأثیر مرشدش کردویه بوده است که مدت ۶۰ سال در منزل خود بانزوا میگذرانده و جز ندرتاً برای امور ضروری بیرون نمی‌آمده است. باری شیخ حیدر مردی وارسته و قناعت پیشه بوده که چون خوش خط بوده معاش خود از نوشتن قرآن تأمین میکرد است. وفات وی شاید در اواخر نیمه اول قرن هفتم هجری بوده است.

عمیدالدین ابو نصر اسعد بن نصر بن جهشیار بن ابی شجاع بن

حسین بن فرخان انصاری ابزری فالی

وزیر معروف و مشهور اتابک سعد ابن زندگی (۵۹۲-۶۲۳) از فضایی بسیار معروف خطه فارس بوده که تا امروزه فقط در ایران بلکه در اقطار کیتی بین دانشمندان شهرت دارد. قصیده معروف عمیدیه مشهور به اشکنوانیه مقبول خاص و عام قرار گرفته و مکرر در شرق و غرب به چاپ

رسیده است قبل از تصدی وزارت در فال در مجلس بنام دشت مقیم بوده از شیراز برای تقلد منصب وزارت احضار شده و در این مقام از هر گونه خدمت به خلق الله و حسن اداره کشور فروگذار نکرده و با حسن وجه به تدبیر امور پرداخته و مورد اعجاب محاسنین خود گشته است. در عین حال یعنی با تصدی بامور مملکتی از امور علمی هیچ غفلت نداشته و بین او و علمای وقت مستمراً مرادفات برقرار بوده چنانکه مکاتبات علمی بین او و امام فخرالدین رازی یکی از ظواهر این موضوع است.

پس از وفات اتابك سعد بن زنگی جانشین وی ابو بکر بن سعد در اثر وحشتی که از او پیدا کرده بود و گویا سوء ظنی بوی داشته که با خوارزمشاهیان محرمانه رابطه و مرادده دارد از اینرو او را به زندان انداخته و در سال بعد یعنی در ۶۳۴ هجری جانش گرفته است بدون اینکه اندک توجهی به معروفات وی از زندان بنماید. قصیده معروف اشکنوانیه در ایام زندانی خود سروده فرزند وی تاج الدین محمد پس از استخلاص از زندان آنرا حفظاً بر خالزاده پدرش امام صفی الدین مسعود سیرافی املا کرده و سپس قطب الدین محمد فرزند صفی الدین نامبرده پس از اصلاح و جرح و تعدیل شرحی فاضلانه بر آن نوشته است که نزد فضایل شرق و غرب شهرت و مقبولیت بسزائی دارد.

شهرت عمید الدین به افزری است بطوریکه مطلقاً به همین نام و انتساب معروف است ولی مراجعی او را فالی و شاید خنجی و همچنین سیرافی ذکر کرده اند طاهراً اولین کسی که او را فالی ذکر کرده ابن الفوطی است. اینکه او به چند جا منفرداً یا توأماً شهرت دارد از اینرو است که خانواده وی از خانواده های بزرگ و مستقر در نقاط مختلف آن نواحی بوده اند و در ثانی ظاهراً در آن عصور بلوک خنج و افزر و فال تشکیل يك

ناحیه میداده اند و شاید دو محل را توأماً می‌گفته‌اند مثلاً ابن بطوطه که خنج را خنج بال‌مینو یسد حاکی از این است که در آن موقع و پیش از آن زمان خنج وفال را هر دو توأماً (هنک و بال) می‌گفته‌اند هم اکنون نیز نظایرش در ایران موجود است مانند توی سرکان و یا در خود لارستان که همان فال با اسیر توأم شده می‌گویند فال و اسیر و همچنین است قیرو کارزین و غیر ذالک نظر باینکه صاحب ترجمه شهرت زیاد دارد و شرح حال وی در اغلب مراجع مهمه مشروحاً ذکر شده در اینجا نیاز به تفصیل بیشتری نیست. فقط ذکر این نکته لازم است که ویرا عمیدالملک هم می‌گفته‌اند. نیز ناگفته نماند که شعرای بزرگ معاصر از وی مدائجی دارند و مدائج غرای کمال‌الدین اسمعیل مشهور است.

تاج‌الدین محمد پسر عمیدالدین افزری فالی

وی نیز از دانشمندان عصر خود بوده و با پدرش زندان شده است پس از قتل پدر مستخلص و به ریز تبعید شده. قصیده معروف اشک‌نوا نیه پدرش از املائی او است که در بالا مذکور گردید.

از مشاهیر و علمای مشهور و بنام در شیراز عده زیادی از علمای لارستانی بوده‌اند که من جمله و مهمتر از همه علمای معروف به فالی و سیرافی و یا هر دو (الفالی السیرافی) هستند که مدت مدیدی شاید نزدیک به دو قرن (قرن ۷ و ۸ هجری) عهده‌دار مجامع علمی و قضاوت شیراز بوده‌اند. احتمال می‌رود اغلب اینها از خانواده و اخلاف عمیدالدین افزری وزیر بوده‌اند یا از اخلاف خانواده‌های منسوبین بوی اینک برای ضبط در رجال لارستانی اختصاراً بذکر عده از آنان می‌پردازد.

القاضی مجدالدین اسمعیل بن نیکروز بن فضل الله بن
الریع السیرافی (یا ... نیکروز بن زیاد بن بهار ...)

از اعظام علمای عصر خود بوده که از محضر دروس وی علمای زیادی
بر خاسته اند وی عهده دار اداره شرعیات فارس بوده و با نهایت عدالت و انصاف
و بینظری امور مردم را اداره میکرده و در نهایت قناعت و زهد از واردات
املاک خود واقع در سیراف امرار معاش میکرده و کوچکترین استفاده از
بیت المال و اوقاف فارس که بر عهده داشته نمیکرده است در ماه ربه‌ضان
سال ۶۶۶ هجری وفات یافته است .

مولانا رکن الدین یحیی بن اسمعیل

پسر قاضی مجدالدین سابق الذکر ست او نیز بقضاوت و امامت اشتغال
داشته و او را به فضل و انصاف زیادی ستوده اند چنانکه سعدی شیرازی
را در باره وی مدحی است بمطلع :
بسا نفس خردمندان که در بند هوا ماند
در آن صورت که عشق آید خردمندی کجا ماند
در جمادی الاول سال ۷۰۷ هجری وفات یافته و در شیراز نزد پدر
خود دفن شده است .

مولانا مجدالدین ابو ابراهیم اسمعیل بن یحیی نوّه
قاضی مجدالدین

از شهرت قاضی مجدالدین مطلقاً این شخص متبادر بذهن است و
نه جدوی زیرا بزرگترین قاضی معروف فارس بوده و از اجله علمای زمان
و دانشمندان بنام که اغلب مراجع شرح حال و مآثر وی بتفصیل ذکر
کرده اند و صاحب تصنیفات بسیاری است معاصرین وی نیز بسیار او را
ستوده اند و از احوال وی پیداست که بسیار متنفذ و مسموع الکلمه بوده و

مورد احترام و تعظیم خاص و عام بوده وی معاصر شاه شیخ ابو اسحق و خواجه حافظ شیرازی است که در قطعه معروف (بعهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحق) باواشاره کرده میگوید (دگر مر بی اسلام شیخ مجدالدین - که قاضی به از او آسمان ندارد یاد). سیاح معروف ابن بطوطه در عهدوی بشیر از رفته و شرحی دال بر عظمت مقام و فضائل وی نگاشته است نظر باینکه احوال او در کتب مهمه مشروخاً ضبط است در این جا حاجت بشرح و بسط زیادی نیست چه قصد ضبط نام وی در رجال لارستان است و طالبین میتوانند از کتب مهمه بشرح احوال وی که املاً واقف گردند منجمله در طبقات سبکی که شرح جامعی از وی ضبط شده است.

مصنفات وی بسیار است برای اختصار چند تصنیف وی ذکر میشود:
شرح المختصر فی الاصول لابن حاجب، الفقه الکبیر، الزبدۃ فی التصوف، و کتاب الرکنیه و غیره است که صاحب شد الا زار رسائل و خطب وی را از هزارها متجاوز دانسته. ولادت وی در سال ۶۷۰ و وفاتش در سال ۷۵۶ هجری است در جوار پدر و جد خود دفن گردیده است.

مولانا سراج الدین مکرّم بن یحیی السیرافی القالی

وی برادر قاضی مجدالدین است که نیز در شیراز بقضاوت اشتغال داشته و در مدرسه عمیدیه که از ساخته های عمیدالدین افزری بوده تدریس میکرده مورد احترام و تعظیم امرا و قاطبه مردم بوده و در سال ۷۳۱ هجری وفات یافته است.

مولانا روح الدین اسحق بن یحیی السیرافی القالی

برادر دیگر قاضی مجدالدین است گذشته از مقام قضاوت ظاهراً در امور مملکتی نیز ذیدخل بوده و اهل انفاق و ایشاریاد شده و در انجام کارهای عمرانی از قبیل حفر قنوات و ایجاد پلها و ساختن کاروانسراها و مساجد و مدارس و غیره اهتمام زیادی داشته وفات وی نیز در سال ۷۵۶ یعنی همان

سال فوت برادرش قاضی مجدالدین ذکر شده است .

مولانا محب الدین محمد بن مکرم بن یحیی السیرافی الفالی

برادرزاده قاضی مجدالدین است در شیراز بقضاوت اشتغال داشته و او را به نیکی و سخاوت و فضائل زیادی ستوده اند .

مولانا علاء الدین محمد بن اسحق الفالی السیرافی

باحتمال قوی فرزند روح الدین اسحق یعنی برادرزاده دیگر قاضی مجدالدین است او نیز در شیراز بقضاوت اشتغال داشته و به دانش و فضیلت زیادی وصف شده شاید وفات وی اواخر قرن هشتم بوده است .

مولانا صفی الدین ابوالخیر مسعود بن محمود بن

ابی التبح الفالی السیرافی

ازاجله علما صاحب فتوی در شیراز بوده که عمر خود در درس و ارشاد مردم بر آورده و در لغت عرب و سایر علوم شهرت داشته از تصنیفات وی تهذیب الکشاف است در سال ۶۷۸ در شیراز وفات یافته وی پسردائی عمیدالدین افزری است.

مولانا قطب الدین محمد بن ابی الخیر الفالی السیرافی

وی فرزند صفی الدین متقدم الذکر است از علمای بزرگ و صاحب تألیفات زیادی است منجمله التقریب فی التفسیر، توضیح الحاوی فی الفقه، شرح توضیح مذکور، شرح اللباب الاغراب فی الاعراب و شرح قصیده العمیدیه که همان قصیده اشکنوانیسه عمیدالملک افزری است که در شرح احوال وی مذکور گردیده است وفات وی در سال ۷۲۱ هجری بوده است .

مولانا عمادالدین عبدالکریم بن عبداللطیف بن مذکور بن حامد بن اسحق انصاری

نخستین تحصیلاتش نزد علمای خانواده خود بوده و سپس در محضر مولانا قوام الدین ابوالبقاء عبدالله بن محمود بن حسن شیرازی متوفی در ۷۷۲ هجری در کمالات نموده و در اغلب علوم متداوله سرآمد روزگار شده از شیراز بمسافرت حجاز و شام رفته در آن دیار نیز تحصیلات و مطالعات خود بغایت رسانیده مخصوصاً در علم حدیث بدرجات عالیه نائل گردیده وی فقط بارشاد و تدریس اهتمام داشته و در اغلب مدارس مهمه تدریس میکرده و مکرراً برای احراز منصب قضاوت دعوت کرده اند و رد کرده مؤلفات ذیقیمتی از خود بیادگار گذاشته است من جمله :

(۱) حواشی المصححین و بعضی از کتب سبعه یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابن ماجه و سنن ابی داود و سنن ترمذی و سنن نسائی و سنن دارمی .

(۲) حواشی الكشف

(۳) رسالة الدعوة والترغيب الى اجل ما يرغب اليه الاديوب .

(۴) رسالة التسليية .

(۵) رسالة الجمعة .

(۶) تلخيص الاذكار .

(۷) تلخيص سلاح المؤمن .

(۸) المقدمة في الاعراب .

مولانا امام الدین عبدالرحمن بن عبداللطیف بن مذکور انصاری

برادر عمادالدین نامبرده است وی نیز از اجله علمای دانشمند و بزرگ و مانند برادر خود به شام رفته و در مدارس معتبره بتدریس اشتغال داشته و در امر وعظ و ارشاد مشهور و مقبول بوده از تألیفات وی است :

- (۱) مفتاح الامال في اصلاح الاعمال .
- (۲) التحفة الحسنية في الفوائد السنية .
- (۳) اضاءة الشمس في النهي عن اضاءة الصلوات الخمس .
- (۴) منظومة الكافية في النحو .

همچنین رسائل و قصائد بلیغی در مدح پیغمبر انشا کرده . وفات وی و برادرش محققاً معلوم نشد در حدود او اخر قرن هشتم وفات یافته اند .

القاضي سراج الدين ابوالعزمي كرم بن العلاء القالي

از علما و عرفای بنام بوده به شیراز آمده علاوه از تدریس و ارشاد عهده دار قضاوت نیز بوده او را بوفور علم و فضیلت ستوده اند در سال ۶۲۱ در شیراز وفات یافته و قرب مصلی دفن شده است .

القاضي صدر الدين ابو مسلم بن علي بن العلاء القالي

برادرزاده ابوالعزم مذکور است وی نیز از اجله علما و شافع قضاوت و فتوی بوده مکرر به حجاز رفته و پس از ملاقات با شیخ شهاب الدین سهروردی پیر و طریقه وی گشته است در ماه ربیع الاخر سال ۶۶۳ هجری وفات یافته و در جوار عمویش دفن شده است .

ابراهيم بن مكرم بن ابراهيم بن يحيى بن ابراهيم بن مكرم العزمي بن السراج القالي الشيرازي

از احفاد قاضی سراج الدین است که ترجمه وی سخاوی در ضوء اللامع خود ضبط کرده که چون در دسترس نبود بضبط اسم وی در زمره رجال لارستانی اکتفا گردید وی در سال ۸۷۴ وفات یافته . نکته لازم بذکر این است که این رجال لارستانی در شیراز یعنی فالیه و سیرافیه و ابزریه و غیره زمانی طولانی در شیراز بوده اند و مسلماً پس از گذشت زمان در مردم شیراز مستهلك شده اند والا اخلاف آنان نیز همه در پیروی از

اسلاف پیرو کسب علم و دانش بوده اند و وجود داشته اند که نمونه از آنها همین ابراهیم صاحب ترجمه حاضر است که در اواخر قرن نهم وفات یافته و با اینکه در آن وقت او را شیرازی میگفته اند هنوز نسبت اصلی وی یعنی فالی هم میگفته اند و چه بسا کسانی دیگر بوده اند و به شیرازی و اصفهانی و غیره مشهور شده اند و اصل آنها از سرزمین لارستان بوده و نظایر این امر همه جا و همه اوقات فراوان بوده غرض از این جمله معترضه این است که تحقیق درباره رجال لارستانی در قدیم که در خود لارستان آثاری از آنها نیست کار بس دشواری است و نیازمند تحقیق و مطالعه فراوانی است امید میرود این یاد داشته ها کلیدی برای محققین آینده باشد که با تتبع بیشتری اسامی و شرح حال لارستانیها را جمع آوری نمایند.

مولانا شمس الدین محمد بن احمد الحکیم الکیشی

منسوب به جزیره قیس از جزائر تابعه لارستان . وی از اجله علما و حکمای روزگار بوده که امثال قطب الدین شیرازی و علامه حلّی و سایر علما و حکمای بزرگ او را به عظمت دانش و زیادی علم ستوده اند خود علامه حلّی نیز بزودی تحصیل میکرده و او را به افضل علمای شافعیه یاد کرده وی باخواجه نصیر الدین طوسی مناظراتی داشته و خواجه او را بجلالات قدر و فضیلت میستاید. در سال ۶۶۵ هجری که مدرس مدرسه نظامیه بغداد شده حتی دانشمندان و امرادر محضر درس وی شرکت میکردند. از بغداد باصفهان آمده و سپس در سال ۶۹۴ در شیراز بر حمت ایزدی پیوسته . نظر به شهرت زیاد وی و ضبط احوال او در کتب معتبره در اینجا نیاز بشرح بیشتری نیست .

هشام بن علی السیرافی

وی از قدما و رواة حدیث است در الانساب سماعانی از رواة ابوالحسن

ذکر شده بنا بر این زمان حیات سیرافی صاحب ترجمه باید اواخر قرن سوم تا اوایل قرن چهارم هجری باشد.

شیخ دانیال خنجی

از صلحا و مرشدین بنام عصر خود بوده و در اقطار لارستان و بلاد مجاور مورد احترام و تجلیل همه طبقات بوده چنانکه تا کنون نیز مشهور و آرامگاه وی مزار و مورد نذورات است پدر وی بمرد صالحی یاد شده که در دهی بنام گریش بافرزندان خود بامر کشاورزی اشتغال داشته . در قرون اخیر از دهی بنام گریش در خود بلوک خنج در یاد احدی نیست آیا این ده در خود بلوک خنج بوده و یا قصبه گراش حالیه که در مجاورت شهر لار قرار دارد مقصود بوده معلوم نیست نظر باینکه مؤلف فردوس المرشدیه ده نامبرده را در نزدیکی قصبه خنج دانسته و جای تردید است که مقصود گراش حالیه که حدود ۸۰ کیلومتر یا کمی بیشتر از خنج فاصله دارد باشد ولی بهر حال از این احتمال هم دور نیست مگر خلافت معزز گردد . باری دانیال از صباوت علاقه زیادی بروحیات و معنویات داشته تا جائیکه برادران وی از نکاهل او در کار زراعت نزد پدر شکایت برده اند ولی پدر متوجه شخصیت معنوی وی شده برادران را از تعرض باز داشته و او را در عوالم خود آزاد گذاشته اند و بکسب علم و معرفت و تمسک بزهد و عبادت پرداخته پس از مدتی به خنج آمده در مسجدی اقامت گزیده و در آنجا به تحصیل علوم همت گماشته است (دور نیست همان مسجدی باشد که در آنجا مدفون و هنوز بنام وی باقی است) پس از مدتی سیر در عوالم روحانی پیر و طریقه شیخ ابواسحق کازرونی گشته و در ارشاد و تبلیغ مردم جن وافی داشته چنانکه شواهدی نشان

میدهد که در بین بقایای زردشتیان آنسرزمین به تبلیغات و ارشاد پرداخته و آنان را به دین اسلام دعوت میکرده است و نیز شواهدی نشان میدهد که گذشته از مقام روحانیت نفوذ معنوی شدیدی در لارستان و سواحل قلمرو پادشاهان هرمز داشته است چنانکه اخلاف و اتباع و منسوبین وی تا زمان انتقال حکام هرمز بری به هرمز بحری و بعد تر ادامه داشته و بطوریکه نویسندگان پرتگالی و اسپانیولی آن عصر نوشته اند دوائر کمر کات هرمز بوسیله خنجیها اداره می شد و اما اینکه نویسندگان مذکور خریداری جزیره جرون را (جزیره هرمز فعلی) از حکام کیش برای بهاء الدین ایاز سیفین بواسطه شیخ دانیال دانسته اند بهیچ وجه صحت ندارد زیرا دانیال در سال ۷۰۰ هجری که این معامله صورت گرفته در قید حیات نبوده ولی یادداشت این نویسندگان میرساند که اتباع و پیروان دانیال مصدر امور سلاطین هرمز بوده اند و در خرید جزیره دست داشته اند و نه خود دانیال نظر بر ادتی که پادشاهان هرمز به دانیال داشته اند پادشاه بزرگ و معروف آنها قطب الدین تهمتن بن عزالدین گردانشاه بن سلغور (۷۱۸-۷۲۷) گنبد بزرگی بروی آرامگاه و مسجد دانیال ساخته که ابن بطوطه سائح معروف از آن توصیف کرده بنای این گنبد گویا در سال ۷۳۱ هجری بوده (شاید خود مسجد بزرگتر یا لااقل همان پادشاه تعمیر کرده باشد اما مناره مسجد بعد ها گویا در سال ۷۸۹ هجری ساخته شده . مسجد نامبرده تا مدت زیادی محط رجال و محل درس و وعظ و ارشاد بوده و از واردین و پیروان بطور شایانی پذیرائی می شده چنانکه حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده خود که در سال ۷۳۰ هجری تألیف کرده درباره دانیال میگوید (... مردی صاحب کرامات بود و از کسی لقمه دریغ نداشت و تاغایت سفره او روانست ...) موقوفاتی نیز داشته و دارد که تا کنون

توسط متولیان اداره میشود و در عصر سلطنت سلطان یعقوب بایندر طبق فرمانی که هنوز موجود و مجری است مصون از تعرض و اخذ مالیات است. در حال حاضر مسجد و گنبد و مناره وضع خوبی ندارد و در حال نابودی است و خیلی بجاست انجمن آثار ملی توجهی به حفظ این آثار و سنگ نبشته‌های آن بنماید آثار دیگری نیز وجود دارد و خود مسجد دانیال نیز مورد توجه عمومی است که با اعتقاد خاصی مردم متوجه آنجا شده و مورد نذر و نیاز است و جادارد که از نظر احترام با فکار نیز توجهی بآنجا بشود و آثار تاریخی باقیمانده را از انهدام قطعی و فقدان سنگ نبشته‌ها و کاشیکاریها و غیره مصون دارند.

تاریخ وفات دانیال مانند تاریخ ولادتش مجهول مانده و یادرتذا کر محلی ممکن است ذکر شده باشد که درست‌رس نیست ولی چون خود او ضمن حکایتی از فوت محمود فضل معاصر خودش نام میبرد و وی در سال ۶۰۹ وفات یافته است مسلماً رحلت دانیال از سال ۶۵۰ هجری بعد تر نیست بلکه احتمال زودتر از آن تاریخ هم میرود ذکر این نکته لازم است که وی سید بوده و نظر باینکه شیخ طریقه بوده به شیخ معروف گردیده و اخلاف وی نیز تا کنون در خنج به شیخ معروفند که من جمله خانواده حکام قدیمی خنج میباشند نکته دیگر اینکه سایر صلحای خنجی بعد از دانیال که ذکر آنها خواهد آمد ظاهراً همه از منسوبین و خلفای طریقه وی بوده‌اند که مکتب وسیعی بر محور طریقه و تعالیم وی در نقاط مختلف و بوسیله خلفای خود اداره میکرده‌اند و بوعظ و ارشاد و تسهیل کار مردم میپرداخته‌اند.

شیخ ابودلف محمد خنجی

در مراجع شرحی از وی بدست نیامده ابن بطوطه جهانگرد معروف

اورا به بزرگی ستوده و مخصوصاً از جزیره هرمز برای دیداروی به خنج رفته است و گویا شکمی نیست که وی از خلفای شیخ دانیال بوده زیرا زاویه وی در همان محل آرامگاه و مسجد دانیال قرار داشته و نیز اطعام مردم و پذیرائی از واردین و روبراه کردن امور مسافرین بدون اجر و پاداشی دلیل بر این تواند بود که از همان خوان شیخ دانیال که حمدالله مستوفی ذکر کرده است این بذل و بخشش میکرده است. همچنین سیاهی عمامه وی که ابن بطوطه ذکر کرده است دلیل بر سیادت وی میباشد و از اینرو دور نیست که از اخلاف وی یا منسوبین به شیخ دانیال باشد. تاریخ تولد و وفات وی دانسته نشده جز اینکه در حدود سال ۷۳۳ که ابن بطوطه از وی ملاقات کرده ظاهراً معمر بوده است و شاید وفاتش در حدود ۷۵۰ هجری واقع شده باشد. احتمال میرود در فشار مدفون باشد که هم اکنون آرامگاهی بنام ابودلف (و به اصطلاح محلی بدلف) در آنجا موجود و مشهور است.

ابوزید عبدالرحمن بن شیخ محمد ابی دلف خنجی

فرزند ابی دلف سابق الذکر است در مراجع نام و نشانی از وی دیده نشده جز آنکه ابن بطوطه موقع مسافرت از هرمز به خنج اورا در شهر لار ملاقات کرده و به خانقاه وی رفته است که از طرف پدرش آن خانقاه اداره میکرده است و پیدا است که از مجامع ارشادی تابعه مکتب دانیال بوده و میرساند که مرکز دانیال در خنج دارای شعبی در نقاط مختلف بوده است و یکی از کارهای این مجامع اطعام مردم و تسهیل امور عباد بوده.

حاجی شیخ عبدالسلام خنجی

از صالحان و زهاد بنامی است که در اقطار لارستان و بلاد مجاوره شهرت کاملی دارد و مورد اعتقاد و نذورات بسیاری است

آرامگاه وی در خنج مشهور و مزار است. زمان حیات وی دقیقاً معلوم نیست ولی بنا بشواهدی قبل از خانمه نیمه اول قرن هشتم هجری وفات یافته است. وی پدر شیخ عفیف الدین اسرئیل قاضی جزائر آئی الذکر است و دو فرزند دیگری داشته بنام شیخ محمد و جمال الدین حسین که این آخری در جوار پدرش مدفون است. احتمال دارد در سال ۷۳۳ که ابن بطوطه به خنج رفته شیخ عبدالسلام در قید حیات بوده و شاید همان باشد که میگوید به زاویه یکی از صالحین رفته و او را با اتباع خود منعم در عبادت یافتیم و شیخ پسر خود را محمد دعوت کرد که با ما غذا بخورد روزه را شکست و با ما افطار نمود احتمال دیگری نیز هست که مقصود از آن شیخ ابونصر و پسرش حاجی شیخ محمد آئی الذکر باشد. نکته قابل ذکری است که بعضی از خانوادہ های معروف به شیخ در بستک گویا از اخلاف حاجی شیخ عبدالسلام هستند.

شیخ محمد فرزند حاجی شیخ عبدالسلام خنجی

در خنج جزعه معدودی از او اطلاع ندارند ولی شکی نیست که شیخ عبدالسلام فرزندی صالح و مرشدی عابد بنام شیخ محمد داشته است و شاید آن محمدی که ابن بطوطه نام میبرد همین شخص باشد بعلاوه خود نگارنده دیوانی خطی قدیمی از شیخ فریدالدین عطار دارم که در تصرف همین شیخ محمد بوده و چند جا مهر وی بدین سجع (المتوکل علی الله شیخ محمد عبدالسلام خنجی) در این دیوان دیده میشود. احتمالاً باید در آرامگاه پدرش مدفون باشد ولی فعلاً مثل آرامگاه برادرش شیخ عفیف الدین اتری از آن نیست. از قرار مسموع در بستک آرامگاهی است بنام ملا محمد و دیگری بنام شیخ حسن که متعلق به همین صاحب ترجمه

و پسر او است و نوه او بنام شیخ عبدالقادر در کچویه مدفون و آرامگاهش باقی است .

شیخ عقیف الدین اسرائیل بن شیخ حاجی عبدالسلام خنجی

یکی از مشاهیر عصر خود و از رجال معروف پادشاهان هرمز بوده در خود خنج نام و نشانی از او نیست و جز افراد معدودی که کم و بیش از وجود وی اطلاع دارند و نه از مقام ارجمندی که وی داشته خبری از او ندارند در صورتیکه قاعدتاً نظر به مقام و وظایفی که او داشته می بایست لا اقل بقدر پدر خود شناخته شده باشد گویا علت ناشناس بودن وی در خنج این باشد که ظاهراً اقامت وی در آنجا نبوده باری عقیف الدین پس از تحصیلات و درك کمالات عالییه و چندی اشتغال به ارشاد مردم بقضاوت جزایر خلیج فارس (قلمرو سلاطین هرمز) منصوب گشته و بر تق و وفق امور آن دیار اشتغال داشته و در آن اثنا به سمت امیر الحاج به حجاز رفته و حجاج قلمرو و حکومت هرمز را بخارج سلطان هرمز بزیارت بیت الله مشرف گردانیده و مأموریت خود را بنحو احسن انجام داده است و سپس در دستگاه آن حکومت بترقیات شایانتری نائل آمده و بر همه رقباهمکنان برتری یافته است و در اواخر ایام حیات بسفارت از طرف تورانشاه بن قطب الدین تهمین سلطان معروف و دانشمند هرمز (۷۴۷-۷۷۹) بشیراز آمده است و همانجا در سال ۷۷۰ و اندی که آحاد سال معلوم نیست وفات یافته است و کالبد او برای تدفین به خنج انتقال داده اند که علی القاعده باید در جوار پدرش مدفون باشد ولی در حال حاضر هیچ اثری از آرامگاه وی نشان نمیدهند . با احتمال ضعیفی این احتمال نیز هست که در خود شیراز دفن

شده باشد. در خنج آب انباری قدیمی موجود است که آنرا بر که علی
مینامند و با احتمال قوی باید از ساخته‌های او باشد عقیف الدین ظاهراً در
علم حدیث سرآمد زمان خود بوده و ابیات خاص مجلس وی در علوم و
کتب مهمه حدیث بوده است. در خاتمه يك دویستی عربی که از وی در
دست است ذکر میشود.

یا من تقاعد عن مکارم خلقه لیس التفخر بالعلوم الزاخرة
من لم یهذب علمه اخلاقه لم ینتفع بعلمه بالاخره

شمس الدین شیخ حاجی محمد خنجی

نام پدر وی گویا شیخ ابونصر بوده.

از قرار مسموع وی عمه زاده حاجی شیخ عبد السلام خنجی است و
معروف است که تولد وی در سال فوت شیخ عبد السلام بوده است از مشاهیر
صلحا و عرفای زمان بوده و در سال ۷۸۶ هجری فوت کرده است آرامگاه
و مسجد وی در خنج معروف و مزار عمومی است و مانند شیخ عبد السلام
مورد اعتقاد مردم لارستان بوده و ندوراتی بنام وی نیاز میکنند ظاهراً
مسجد وی در اوائل قرن یازدهم هجری شمس الدین نامی از اهل لار تعمیر
کرده است که سنگنبشته آن روی در گاه مسجد باقی است و نیز در
حدود ۳۵ سال پیش پدر نگارنده آنرا تعمیر اساسی کرده و از انهدامش
جلوگیری شده است هر چند مسموع شده که وی تأهل اختیار
نکرده ولی مشهور است که خانواده هائی از اخلاف ویند و یا شاید
از اخلاف برادران و یا منسوبین وی باشند. دو برادر وی شیخ احمد و
شیخ حسن از صالحین بوده اند که شرح حالی از آنان در دست نیست. وجود
تذکره از احوال مشایخ و معاصرین وی که خود نوشته اند شنیده شده

ولی کسانی که آنرا دیده‌اند مطالبی در آن یافته‌اند که مربوط بقرون بعد مثلاً قرن دهم و شاید یازدهم میشود از اینرو احتمال دارد اخلاف وی نوشته باشند و یا اینکه دنباله آنچه وی نوشته است اخلاف وی اضافه کرده باشند بهر حال وجود این تذکره خود موجب آشنائی بیشتر باحوال مشایخ خنج و بلاد مجارره است.

در ترجمه شیخ عبدالسلام و پسرش شیخ محمد ذکر گردید که صحبت ابن بطوطه از محمد نامی ممکن است باین حاجی شیخ محمد هم تطبیق کرد ولی اقوی احتمال بیشتر به فرزند شیخ عبد السلام تطبیق میکند.

معروف است این حاجی شیخ محمد مورد تکریم مردم نقاط مختلف بوده و از نقاط به حضور وی میامده‌اند همچنین در این مورد میگویند سه برادر از شاهزادگان آن زمان (معلوم نیست کجائی) بخدمت وی رسیده‌اند و آنقدر بوی علاقمند شده‌اند که همانجا مانده‌اند که اکنون مدافن آنان یکی بنام کا کا فخر الدین در جوار خود شیخ و دیگری کا کا سلیمان در فشور در جوار ابی دلف سابق الذکر و سومی کا کا اخی احمد در کالار باقی است.

رکن الدین خنجی

از صلحا و زهاد پیرو طریقه شیخ ابی اسحق کازرونی و مرید شیخ عبدالله بلیانی متوفی ۶۸۶ هجری بوده است جزئیات شرح احوال وی بدست نیامده ظاهراً اغلب ایام حیات خود در کازرون بسر میبرد و از شیوخ طریقه شیخ ابی اسحق است احتمال دارد در خود کازرون وفات یافته باشد.

مولانا ناصر الدین خنجی

از رجال دوره آل مظفر در شیراز بوده شرح حالی از وی بدست نیامده جز اینکه در سال ۷۵۷ از طرف امیر مبارزالدین پادشاه آل مظفر در رأس هیئتی هر کب از وی و امیر کمال الدین حسین رشیدی و خواجه عمیدالملک و خواجه صدر الدین اناری بسفارت نزد اتابکان لرستان مامور شده اند.

عبد الجواد بن القیم سعید الخنجی

شرح حال و زمان حیات وی دانسته نشده وی شرحی بر قصیده عینیه ابن سینا نوشته است که یک نسخه آن در کتابخانه سلیمانیه استانبول موجود است.

فخرالدین احمد بازارو یا بازارویه خنجی

وی استاد شیخ یوسف جویمی و شیخ عبدالله پدر شیخ اویس است که ذیلاً ذکر میشوند وی از علما و صلحای عصر خود بوده است شرح حال کاملی از او در دست نیست زماناً معاصر با شیخ عبدالسلام خنجی است احتمال میرود در حدود نیمه قرن هشتم هجری وفات یافته باشد.

الشیخ صدرالدین محمد بن ابی بکر کاریانی

از علما و وعاظ معروف جامع عتیق شیراز بوده که سالهای متمادی در آنجا بهدایت و ارشاد و تدریس اشتغال داشته است در مؤلفات علامه زمخشری تعمق زیادی داشته مخصوصاً در تفسیر کشاف همچنین از حفاظ قرآن بوده آنها بطور بینظیری که زیادی قوه حافظه ویرا میرساند یعنی از آخر هر سوره قرآن حفظاً میخوانده تا باول سوره میرسیده. وفات وی در سال ۷۰۲ هجری است و در بقعه شیخ ابو شجاع متوفی ۳۵۱ هجری در جوار مسجد جنازه و مقبره شیخ کبیر دفن شده است.

شیخ یوسف جویمی

از دانشمندان و علمای معروف فارس در قرن هشتم هجری است
فخرالدین احمد بازارو از اجله مشایخ وی بوده است در شیراز بافاضة و
تدریس اشتغال داشته و مراجع او را به بزرگی و فضیلت زیادی ستوده اند
اگرچه سال وفات وی مجهولاً بعد از ۷۰۰ ذکر شده ولی ضبط فارسنامه
که سال ۷۸۰ و اندی دانسته ظاهراً با تطبیق زمان حیات شیخ عبدالسلام
خنجی و فخرالدین بازارو و بعضی و فیات معاصرش صحیح بنظر میرسد در
بقعه خودش در شیراز در کوچه بنام سختویه دفن شده است.

الشیخ جمال الدین حسین بن عبدالکریم الراغری الواعظ

منسوب به لاغر که از آبادیهای بلوک خنج است و زمانی در قرون
۴ الی ۶ هجری و شاید از زود تر و بعد تر در همراه شیراز به سیراف
قرار داشته و اکنون نیز بنام لاغر موجود است عده از معارف قدیم بلوک
خنج از آنجا برخاسته اند که من جمله صاحب ترجمه و دویسر آئی الذکر
ویند شیخ جمال الدین به شیراز آمده و در رباطی که در جوارسید عزالدین
احمد بن جعفر الحسینی الموسوی خودش برپا داشته است مشغول تدریس
و ارشاد گردیده و در خدمتگذاری به مردم اهتمام زیادی داشته چنانکه
رباط وی همیشه از واردین و پیروانش معمور و آباد بوده است. وی پیرو
زاهد بزرگ ابوالقاسم بن شعیه بن بلویه مکرانی فسوی بوده و زمان حیاتش
در حدود اوایل قرن هفتم تا اوایل قرن هشتم هجری است و در رباط خودش
مدفون شده است.

الشیخ روح الدین عبدالعزیز بن حسین الراغری

پسر شیخ جمال الدین فوق الذکر است که نیز در شیراز در خدمت
به خلق الله مشهور بوده و مقبولیت عامه داشته است زمان حیات وی در نیمه

اول قرن هشتم هجری است گویا در جوار پدر و یا در خانقاهی که خود ساخته است در محله جصاصین مدفون گردیده .

الشیخ عبدالرحیم بن الحسین الراغری

پسر دیگر شیخ جمال الدین است وی از صاحبان زمان خود و معروف است در شیراز در جوار پدر دفن شده است

سید محمد عمر ملقب به قتال

همشیره زاده شیخ محی الدین عبدالقادر گیلانی است که به لارستان آمده از صلحا و زهاد معروفی میباشد که در آن خطبه به ارشاد اشتغال داشته و تا کنون مورد نذورات است تذکره از احوال وی و اخلاص در محله وجود دارد .

احتمال دارد عمرو قتال که در رساله منتشره در محله فرهنگ ایران زمین شماره ۲ و ۳ سال دوم سال ۱۳۳۳ شمسی ذکر شده مقصود همین سید محمد عمر باشد همچنین که نام دیگری در آن محله با اسم شمس الدین ابراهیم قتال دیده میشود دور نیست از همین خانواده باشد و احتیاطاً برای امکان تتبع بیشتر در آینه ضبط گردید . صاحب ترجمه ظاهراً خلفائی از خود بدیار دیگری برای ارشاد و تبلیغ روانه نمیکرده است که من جمله پسر یا برادر وی به سند رفته و در آنجا فوت کرده است و گویا در بمبئی که بعدها شهر معروفی شده است دفن گردیده .

مولانا علی لاری

در محله نامبرده یعنی فرهنگ ایران زمین ضمن رساله بعضی اصطلاحات و اسامی دیده میشود که تناسب با خطه لارستان دارد من جمله نام علی لاری است که بدون شك از صلحای شهر لار بوده و شرح حالی از وی در دست نیست برای امکان تحقیق در آینه نام وی ضبط گردید .

خواجه مؤمن كمشكى

نيز در رساله منتشره در مجله نامبرده اسمش آمده و احتمال دارد
از مردم كمشك جهانگيريه باشد و بمنظور امكان تحقيق در آينده اسموى
ضبط گرديد .

شيخ عبد الله خنجى

از صلحا و زهاد زمان خود بوده شيخ عبدالسلام خنجى و فخر الدين
احمد بازارو از شايع و بند و پيرو طريقه ارشادى آنها بوده است احتمالا
وفات وى بايد در اواسط نيمه دوم قرن هشتم هجرى باشد و تصور ميرود در
خنج يا نقاط اطراف آن مدفون باشد .

شيخ اويس بن شيخ عبد الله خنجى

فرزند فوق الذكر است و بيشتر تحصيلات وى نزد پدرش بوده از
صلحاى معروف عصر خود بوده كه درشير از در خانقاه خود بافاضه و ارشاد
اشتغال داشته و در سال ۷۹۰ هجرى فوت کرده است و در خانقاه خود
واقع در پشت دروازه دولت شيراز مدفون است .

حاجى شيخ ابراهيم خنجى

از علما و محدثين معروف جامع عتيق درشير از بوده تلامذه بسيارى
در آنجا نزد وى قرآن و حديث و علم ادب و غيره تحصيل ميكرده اند
مشايخ و سادات وقت هميشه براو متردد بوده و از محضر وى استفاده هاى
علمى ميبردند بكي از كارهاى عمده وى تصحيح و مقابله كتب بوده
است وفات او در سالهاى آخر قرن هشتم هجرى و احتمالا اوائل قرن نهم
بوده در طريقه پيرو شيخ زين الدين على كلاه بوده است .

عمر بن عبد العزيز خنجى

يك نسخه خطى در علم حساب از تاليف صاحب ترجمه در تصرف

جناب آقای سلطانی شیخ الاسلامی نماینده محترم مجلس شورای ملی است که چندین سال قبل باسعه صدر به نگارنده عاریت دادند و تنها شرح حالی که از صاحب ترجمه در دست است مقدمه همین کتاب است که در آغاز میگوید:

(چنین میگوید مولف کتاب بنده ضعیف نحیف عمر بن عبدالعزیز که مولد و منشأ او خنوج است و باصل پدری از صمکان فارس که چون عمرم بهفت رسیده پدر مرا بتحصیل علم حساب و سیاق تحریر نمود....) سپس شرحی دائر بر سعی و وقت در امر تحصیل و موفقیت در خشان خود بیان کرده میگوید علوم مکتسبه ملکه و غریزه اش شده و نیز میگوید از بواعث تشویق او بر تحصیل آن علوم رواج آن و خوشبختی مشتغلین به حسابداری بوده است سپس تقدم و پیشرفت خود در امور دیوانی و ارتقاء بمقامات عالیه و کسب جاه و ثروت بیان کرده و بشعری از خود تمثیل جسته میگوید:

هر آرزو که در دل اندیشه میگذشت

بی هیچ جهد و سعی مرا در کنار بود

چون ۱۵ سال قبل این نسخه دیده ام مطالب آن کاملاً بخاطر مانده و تصور میکنم تنها مقصود از تصنیف آن کتاب علم حساب نبوده بلکه پس از اضطرابات و اختلالات حادثه در فارس که مقدمتاً بدان اشاره میکند برای انتظام امور مالی و برآورد مالیات این کتاب را تالیف و به شهریار وقت اهدا کرده است متأسفانه هر جا که از پادشاه وقت اسم میبرده ناسخ خالی گذاشته و گویا قصد داشته آنرا درشت تر یا سرخی بنویسد و مجال نیافته از اینرو معلوم نمیشود مولف در چه زمانی میزیسته اما آنچه از حوادث واقع در فارس که در مقدمه ذکر میکنند استنباط میشود ظاهراً باید زمان (ملك معظم فخرالدین احمد پسر ملك الاسلام جمال الدین ابراهیم طیبی)

باشد که بملك الاسلام معروف بوده اند و مواف در القاب وی میگوید ...

شهریار الاسلام موید الانام ...

خسرو ملك ستان دادگر کیتی دارشاه عالی نسب عالم نیکو کردار
آن فریدون فروخسرو صفت کسری رای آن سکندر دل جم طلعت دار ایدار
اگر این استباط و با در نظر گرفتن اسم کتاب صحیح باشد زمان
تصنیف کتاب سالهای آخر قرن هفتم هجری است. نیز آنچه بخاطر دارم
اشاره بر سأل در حکمت و علوم طبیعی نموده که در آخر کتاب حساب
ضمیمه می کند ولی گویا ضمیمه آن کتاب نیست و شاید ناسخ آنرا نوشته
است و بهر حال معلوم میشود که غیر از این تالیف تصنیفات دیگری داشته
و علی ای حال شکی نیست که صاحب ترجمه دارای مقام شامخی بوده
چنانکه نویسنده کتاب او را بالقاب شامخی یاد می کند مانند (اعاظم الوزراء)
و مسلماً مرد عالم و بسیار دانشمندی بوده که از این تصنیف و از جمالات وی
در مقدمه این تصنیف هویدا است و نیز اشعاری میسروده و نیز در فوائد تحصیل
علم در باره خود میگوید .

.... که سنك ریزه گرش تربیت کند خورشید

شود ز تربیتش لعل در دل مرمر

و گز بخار بنی مرحمت کند باران

شود بدور زمان سایه دار و بار آور

قاضی زین الدین علی بن روزبهان بن محمد خنجی

از دانشمندان و علمای معروف نیمه دوم قرن هفتم هجری است که

در مدرسه خود در شیراز به تدریس اشتغال داشته است و در سال ۷۰۷

هجری وفات کرده و در مدرسه خود دفن شده است تصانیفی داشته آنچه

دانسته شده بفرار زیر است: (۱) شرح منتهی السئوال و الامل فی علمی

الاصول والجدل تأليف ابن حاجب (٢) المعتبر في شرح المختصر تأليف ابن حاجب (٣) التمهية في شرح الغاية (٤) شرح المنهاج قاضى ناصر الدين بياضوى متوفى ٦٨٥ هجرى كه معاصروى بوده (٥) الشكوك على الكافية (٦) القواعد فى النحو (٧) جواب ابرادانى بر كتاب المحصول امام فخرالدين رازى .

مولانا مجدالدين اسمعيل بن على بن روزبهان خنجى

فرزند زين الدين على فوق الذكراست وى نيزاز علمای دانشمند صاحب درس وارشاد وتصنيف بوده ودرسال ٧٤٤ در شیراز وفات يافته است و نزد پدرش درهمان مدرسه خودشان دفن شده است از تصانيف وى است (١) المقتصر فى شرح المختصر (٢) رساله منظومى بنام فيمايجل و يحرم (٣) رساله فى معنى القول (٤) الفكوك فى رفع الشكوك (٥) عمده السائل فى دفع الصائل كه در رد برسيدبرهان الدين العبرى قاضى دانشمند تبريز متوفى ٧٤٣ ميباشد كه وى ردى بر پدر صاحب ترجمه نوشته بوده است ورد مجدالدين آنقدر منصفانه و مقبول افتاده كه خود العبرى آنرا ستوده و در جلالت قدر او عباراتى موثر بيان كرده است.

جمال الدين روزبهان ابن فضل الله خنجى

وى پدر فضل روزبهان معروف به خواجه ملاست از علما و دانشمندان قرن نهم هجرى است و در عصر دولت آن قوينلو در زمزمه سران و زعمای اصفهان بوده است در آغاز سلطنت يعقوب بايندو طغيان و عصيانى در اصفهان برپاست حاجى بيگ بروز كرده كه پس از منكوب شدن وى سرداران عراق (اصفهان) به پايتخت (تبريز) احضار شده اند تا عصيان مجددى از آنان سرزنند جمال الدين روز بهان نيز در زمزمه آنها بوده است ولى موقع ورود به تبريز مورد احترام و تجليل سلطان يعقوب قرار گرفته و در دربار

حائز قرب و منزلتی گشته و در همان اوان یکی از تصانیف خود بنام (ثمرۃ الاشجار) که آغازش به ابیات زیر است تقدیم پادشاه کرد و مورد قبول و استعجاب قرار گرفته است.

تا به محمد تو نعره زد بلبل	همه کوشیم چون درخت گل
برك بر شاخها زبان دارد	نشینا گوش دل گران گردد
این درختان بنزد اهل کمال	ملکانش شاخها پرو بال
همه تسبیح و حمد میگویند	همه حق را در آب میجویند

نکته مستوجب ذکر از اثر وجودی این شخص و پسرش فضل روزبهان برای موطن اصلی خودشان خننج این است که گویا هنوز موجب فرمانی از سلطان یعقوب باینکه در خننج موجود است موارد املاک اخلاف و اتباع شیخ دانیال خننجی از مالیات معاف گشته است.

بیش از این شرح احوالی از وی بدست نیامده احتمالاً وفات وی در حدود سال ۷۹۰ هجری و در تبریز بوده است.

قطب الدین شیخ محمد کوشکناری

یا قطب الدین شیخ عبدالله معروف به قطب ابن محی ابن محمود انصاری خزرچی سندی احتمال اشتباه و تلفیق اسم این دو نفر خیلی زیاد است و دور نیست شیخ عبدالله معروف به قطب محی پسر شیخ محمد باشد بهر حال اعم از این که دو نفر باشند و یا یک نفر و در اسم اشتباه رخ داده باشد شخصیتی بنام قطب محی معروف و مشهور است و آثار وی که مکاتیمی است بفارسی بر شهرت وی افزوده است و مکتوبات مذکور معروف و مشهور است من جمله (۱) ابواب التخییر در اعمال و آداب درده باب (۲) تخمین الاعمار که هر دو مشروح و مفصل است. وی از اساتید علامه دوانی است و از حکما و متکلمین و بزرگان مشایخ صوفیه است ظاهراً باید در اوایل قرن دهم

هجری وفات یافته باشد و احتمالاً ممکن است وفات وی در شیراز رخ داده باشد.

کشکناردهی است معروف از ملحقیات بنادر شیپکویه لارستان که اکنون نیز باقی است.

مولانا ملا عبدالغفور الاری النجوی الانصاری ملقب به رضی الدین

از مشاهیر لارستان و از زبده تلامذه و مریدان مولانا عبدالرحمن جامی است از محل تولد و نشأت اولیه و تحصیل وی اطلاعی بدست نیامده. قسمت اعظم ایام حیات خود در شهر هرات و در جوار مرشد خود مولانا جامی بسر آورده و همانجا در سال ۹۱۲ هجری وفات یافته است اغلب مراجع مهمه مخصوصاً معاصروی فخر الدین علی کاشفی در رشحات خود او را بفضل و دانش زیادی ستوده اند و در علوم ظاهر و باطن شهره روزگار دانسته اند چنانکه مرشد وی مولانا جامی نیز در حق وی میگوید.

آنجا که فهم و دانش مرغی بود شکاری

بازی است تیز رفتار عبدالغفور لاری
کما اینکه بعد از مقابله شرح فصوص الحکم خود در خاتمه آن

چنین مینویسد :

تمت مقابلة هذا الكتاب بيني وبين صاحبي وهو الاخ الفاضل والمولى
الكامل ذو الرأي الصائب و الفكر الثاقب رضی الملة والدين عبد الغفور
استخلصه الله سبحانه لنفسه و يكون له عوضا عن كل شئ في اواسط شهر
جمادی الاولى المنتظمة في سلك شهور سنة ست و تسعين و ثمانمائة و
انا الفقير عبد الرحمن الجامی عفی عنه.

عبارات استاد وی مولانا جامی دلالت بر جلالت قدر و منزلت و فضیلت

او دارد و پیداست تاچه حد محل اعتماد و تکریم و احترام استاد و مرشد بزرگوار خود بوده است. کاشفی در رشحات خود شرح مفصل و خیلی مشروحی از مائز و فضائل وی نگاشته است و مسموعاً جد اعلای وی سعد ابن عبادہ دانسته است از تصانیف وی حاشیه ایست بر شرح کافیہ ابن حاجب تالیف استاد خود مولانا جامی کہ مکرر بہ جاب رسیده و بشرح عبدالغفور شہرت دارد دوم شرحی است بر نفحات الانس جامی کہ برای ضیاءالدین یوسف فرزند جامی نوشته است نیز مشہور است و قسمتی از آن در حاشیہ نسخہ نفحات الانس خطی خود موجود دارم بیش از این از تصانیف وی اطلاعی بدست نیامدہ و احتمالاً باید بر بعضی از کتب حواشی نوشته باشد.

وفات وی علی التحقیق در صبح یکشنبہ پنجم ماہ شعبان سال ۹۱۲ ہجری اتفاق افتادہ و اینکہ بعضی مراجع سال وفات او ۹۰۵ ہجری ضبط کردہ اند بکلی مردود است چنانکہ ہمشہری وی مولانا مصلح الدین لاری نیز وفات وی همان سال ۹۱۲ دانستہ است و نیز غلام سرور ہندی در مادہ تاریخ وفات وی اشعار زیر سرودہ.

چون رضی الدین ولی عبد الغفور

رفت از دنیای دون اندر جنان

(سالک مخدوم قطب- ۹۱۲) آمد ز دل

سال وصل آن شہ والامکیان

ہم (جناب خواجہ لاری- ۹۱۲) بگو

نیز (عارف پیر حق لاری- ۹۱۲) بخوان

نیز یکی از فضلا میگوید:

جو شد عبد الغفور آن کامل عصر

بعقبی غرقه دریای غفران

سر آمد روز کار دین و دانش

فرورفت آفتاب علم و عرفان

چو خواهی روز و ماه و سال فوتش

بگو یکشنبه پنجم ز شعبان

احتمال میرود این ماده تاریخ رباعی بوده بدون بیت دوم که ظاهر الحاق شده است.

الشیخ تلمی بن عبد الله الطیب الافزری

شهرت وی افزری است گویا در بعضی مراجع او را افزری الخنجی هم گفته اند و چنانکه جای دیگر ذکر شده است در قدیم با احتمال قوی بلوک خنج و افزر و قال یک ناحیه تشکیل میداده اند طیب مذکور معروف و مشهور است و صاحب تصانیفی است من جمله المختصر فی الطب و شرح تصریف زنجانی که گویا مقصود (العزى فی التصریف) تالیف ابوالفضائل ابراهیم بن عبد الوهاب بن عماد الدین النحوی متوفی ۶۵۵ هجری باشد. سال وفات طیب افزری ۸۱۵ هجری است.

رضوان خنجی

شرح حالی از او دیده نشده شاعری است که شاید در حدود قرن نهم هجری میزیسته اشعار وی بنظر نرسیده ولی در خنج کم و بیش او را میشناسند و احتمال دارد هنوز اشعاری از وی بر سر زبانها باشد.

سید شهاب شاه زندان یا شاه زنده پیر می

در تذکره ریاض العارفین ناموی (شاه زین العباد مشهور بشاه زنده) ضبط شده و نیز در رساله منتشره در مجله فرهنگ ایران زمین سابق الذکر

از خواجه زین العباد نام میبرد که دور نیست مقصود همین سید عابد شاه باشد وی از علما و عرفا است که کراماتی بار نسبت میدهند در قریه بیرم مدفون است آرامگاه وی محل زیارت و نذورات است سادات موسوی بیرم از اخلاف ویند که تا کنون در شیراز و طهران معروفند و همیشه مورد احترام و تکریم مردم لارستان و فارس بوده اند اولین شخص از این سادات بیرمی که به طهران آمده گویا میرزا سید مصطفی بیرمی است که پس از کسب علوم در شیراز و تهران مدتی نیز بتولیت آستان قدس رضوی منصوب شده است و بعداً در طهران اقامت گزیده است و تا کنون اخلاف وی در تهران اقامت دارند و گویا قدیمترین خانواده معروف لارستانی باشند که در تهران اقامت گزیده اند.

القاضی امین الدین ابوالخیر افضل الله بن روزبهان بن فضل الله
خنجی ملقب به امینی

وامین و پاشا و مشهور به خواجه ملا و خواجه مولانا و هم چنین اسماً به فضل بن روزبهان و نسبتاً به کاشانی و شیرازی و بیشتر به اصفهانی نوشته اند و مشهور است آنچه خود نوشته فضل الله بن روزبهان فضل الله الملقب بامین المعروف بخواجه ملا است .

تولد او در شیراز و همانجا به تحصیل پرداخته و در ۱۷ سالگی مسافرتی به حجاز نموده در مکه تحصیلاتی کرده است و سپس به شیراز برگشته و به تحصیل علوم عالیّه از معقولات و ریاضیات و غیره همت گماشته است مجدداً در سن ۲۵ سالگی از شیراز به مصر و حجاز رفته و در آن دیار مشغول ا کمال تحصیلات شده من جمله صحیح مسلم و بخاری را بطوریکه خود میگوید بین المنبر والقبر روضه نبوی بر شیخ خود ابوالخیر شمس الدین محمد سخاوی که اکبر تلامذه ابن حجر بوده خوانده است و باز

بمسقط الراس خود شیراز برگشته و بتدریس و افاضه و تصنیف اشتغال
جسته است و بنا بر استعداد علمی خود و خواهش و تشویق و ترغیب دوستان
و فضلا تصنیفات اولیه خود را در این موقع برشته تحریر در آورده است از
قبیل حل تجرید و حواشی بر حواشی جدید و تعلیقات بر محالات همچنین
کتاب معروف خود بنام (بدیع الزمان فی قصة حی بن یقظان) در همین
زمان نوشته است شاید بیهمناسبت نباشد در اینجا توصیف خودوی از این
کتاب ذکر شود میگوید (... و در آن کتاب بیان تدرج نفس ناطقه انسانی
بمراتب قوت نظری و علمی باقواعد جلیله و تحقیقات جزیه متأخران در
ضمن داستانی دلستان اندراج یافته و چون تألیف آن بلغت فارسی اتفاق
افتاده در تزیین و توشیح عبارات و ایراد صنوف مجاز و استعارت بمبالغه
رفته چنانچه بر مطالعان آن کتاب پوشیده نگردد که تحقیقات علوم خفیه
قبل این مواقع بدان آراستگی شاید کمتر افتاده باشد بعد از آنکه آن
کتاب انجام یافت تادر خاطر افاضل و مستعدان قبول تمام پذیرفت و فضلا
بنقل و انتساخ آن راغب گشتند و نسخ آن در اقطار سمت انتشار و اشتهار
یافت

سپس برای سومین بار شیراز را بقصد حجاز ترك گفته و ظاهراً
دیگر بشیراز برگشته است چه در همین مسافرت در سال ۸۰۲ هجری
وارد تبریز شده و بعد از آن در خدمت سلطان یعقوب بایندر بسر میبرد
در همین سال کتاب بدیع الزمان نامبرده را به سلطان تقدیم کرده مورد
اعجاب و تحسین فراوانی قرار گرفته است و در همان وقت نیز مامور نوشتن
تاریخ سلطنت پادشاه بایندری شده است که بنام عالم آرا تألیف کرده
است و چون همواره در رکاب سلطان بوده شرح وقایع را بدقت در این
تاریخ خود بتحریر در آورده است اگر چه گویا نسبت وزارت پادشاه باو

داده‌اند ولی مدرکی دیده نشده جز اینکه مقام دبیری سلطان داشته و مکاتیبی بانشای وی برای سلاطین مصر و عثمانی و مشاهیر وقت در دست است. همچنین نسبت قضاوت در حجاز بوی داده‌اند.

چندی پس از وفات سلطان یعقوب آق قوینلو (۹۸۶) در اصفهان میزیسته تا غلبه صفویان محرز گشته از آنجا به کاشان رفته و همانجا کتاب نهج الباطل در رد بر علامه حلی نوشته است که در اثر آن مبعوض و در بدر گشته و تا آخر عمر در بلاد مختلف منتقل بوده ولی همه جا نزد سلاطین و امرای وقت از قبیل سلطان حسین بایقرا در هرات و ملوک شیبانی در سمرقند معزز و محترم میزیسته و در اثنای این انتقالات اجباری تصانیف ذیقیمتی از خود بیادگار گذاشته است تا در پنجم ماه جمادی الاولی سال ۹۳۷ در سمرقند وفات یافته است. فضل و دانش وی در علوم مختلف فقه، حدیث، تفسیر، تاریخ، حکمت و سایر علوم نقلیه و عقلیه بحد کمال رسیده و در علوم مختلفه مذکور تصانیف نفیسی دارد که با وجود انتقالات زیاد در دیار مختلف و عدم استقرار همه جا بتألیف و تصنیف میپرداخته است و بدیهی است بسیاری از این تألیفات در این انتقالات و در بدریهای اضطرابی مفقود و ضائع شده است. احوال وی در اغلب مراجع کم و بیش ضبط است و همه او را بدانش زیاد و علو مقام ستوده‌اند مخصوصاً گویا در علم حدیث سرآمد روزگار خود بوده اما بعضی از مراجع او را بشدت در مذهب تسنن تا بعد افراط معرفی کرده‌اند تا جائیکه آنچه بوی نسبت داده‌اند خود با مذهب تسنن منافات دارد و نمیتوان بدون تأمل این نسبتها را باور کرد. هر چند تحت تأثیر شدید عوامل زمان و محیط و موقعیت و مقام خودش حس طرفداری از امرای آق قوینلو و تمسک شدید بمذهب او را طبعاً بمبارزه با صفویان ناگزیر میکرده و از اینرو راه عناد و مقاومت در

پیش گرفته و از اشعار وی در تحریر ص سلطانی عثمانی بر علیه صفویان پیدا است که تا حد افراط غرق این مبارزه شده اما دور از انصاف است که عناد او نسبت بشاه اسمعیل به عناد نسبت باهل بیت تعبیر گردد که احترام او نسبت باهل بیت از مولفانش واضح و آشکار است و از یک شخص متدین از هر فرقه باشد جز این نتواند بود مسلماً این نسبت بنا بمقتضیات زمان بطور اوراق آمیزی شهرت یافته است مخصوصاً از دو جهت یکی اینکه ردی بر نهج الحق علامه حلی نوشته است (که نوّثمن آن هم از مقتضیات سیاسی زمان بوده یعنی از نظر خود وی) هر چند در این کتاب از جاده ادب خارج نگشته و علامه حلی را نیز به بزرگواری و فضل یاد کرده است ولی چنین کتابی مقتضی زمان نبوده (یعنی از نظر صفویان) دوم اینکه او و پدرش و خانواده اش از بزرگان و سران دولت آق قویونلو بوده اند و البته در دولت جدید در صورت عدم تسلیم و اطاعت می بایست منکوب گردند تا چه رسد باینکه گذشته از عدم اطاعت به مبارزه هم پردازد عاینه‌ها مخصوصاً پس از تألیف ابطال نهج الباطل وجود او برای دولت و سیاست جدید خطرناک میبود و جداً مورد تعقیب شاه اسمعیل قرار گرفت و شهرت عناد نسبت به اهل بیت هم بناحق نصیب وی گردید.

مؤلفات او از کتب و رسائل و حواشی و تعلیقات زیاد بوده که البته در اثر رحلت و اتمقالات قهری و غیر ارادی بسیاری از بین رفته و نشانی از آنها نیست آنچه در مراجع ذکر شده یا خود او نوشته است بشرح زیر است:

۱- بدیع الزمان فی قصه حبی بن یقظان که بفارسی در شیراز تألیف کرده است و وصف آن از قول خود مؤلف در بالا نوشته شد این کتاب در ماه شعبان ۸۹۲ در سهند تبریز به سلطان یعقوب بایندر تقدیم کرده است.

(۲) دیار بکر به بفارسی در تاریخ دودمان آق قویونلو و سلطنت

اوزون حسن .

(۳) تاریخ عالم آرای امینی در تاریخ سلطان یعقوب بایندر پسر

اوزون حسن بفارسی مشتمل بر مقدمه جامع و مشروح و فوائد تاریخی و رجال و ذکرو قائع بعد از اوزن حسن تاجلوس یعقوب و ذکرو قایع روزگار وی و حوادث تاریخی آن زمان تا بعد از مرگ سلطان یعقوب که در سال ۸۹۷ به جانشین وی ابوالفتح میرزا بایسنقر تقدیم کرده است . یک نسخه از این کتاب در کتابخانه ملی پاریس موجود است که در سال ۹۵۲ تحریر شده است و عکسی از آن برداشته ام گویا نسخه دیگری نیز در یکی از کتابخانه های استانبول موجود است این کتاب بطوریکه خود میگوید در مقابل جهانگشای جوینی عالم آرای امینی نام نهاده است (معروف است عالم آرای عباسی نیز در مقابل عالم آرای امینی است) بطوریکه مؤلف میگوید قصد داشته جلد دوم این کتاب نیز بنویسد ولی از نظر اختلال امور دولت آق قویونلو ها گمان نمیرود چیزی نوشته باشد و با ناامام مانده است .

(۴) ابطال نهج الباطل و اهمال کشف العاقل بعلبی در رد بر

نهج الحق و کشف الصدق علامه حلی که در سال ۹۰۹ هجری در کاشان تألیف کرده است قاضی نورالله شوشتری صاحب مجالس المؤمنین ردی بر این کتاب نوشته است بنام احقاق الحق معروف است و هرسه باهم در یک مجلد بچاپ رسیده است .

(۵) شرح وصایای خواجه عبدالخالق غجدوانی بفارسی مشتمل

بر مقدمه در احوال شیخ و سلسله مشایخ وی و خلفای وی .

(۶) مهمان نامه بخارا در تاریخ ملوک بنی شیبان بفارسی در سال

۹۱۵ درهرات نوشته است يك نسخه از آن در كتابخانه سمرقند و یکی نیز گویا در استانبول موجود است .

(۷) سلوك الملوك بفارسی در تاریخ ملوك از يك در سال ۹۲۰ بنام عبدالله خان از يك در سمرقند نوشته است يك نسخه از آن در كتابخانه بریتیش موزیوم لندن موجود است .

(۸) شرح قصیده برده در سال ۹۲۱ نوشته است .

(۹) حل تجرید .

(۱۰) مقاصد در علم کلام .

(۱۱) حواشی بر حواشی شرح جدید .

(۱۲) تعلیقات بر محالات .

(۱۳) شرحی بر صحیح مسلم که قصد داشته پس از عالم آرا آنرا تمام کند از اتمام و تصنیف خبری نیست .

در خاتمه ذکر این نکته لازم است که این خانواده گذشته از اینکه اهل علم و فضل بوده اند ظاهراً از زمان دیرتری در کارهای کشوری نیز دست داشته اند چنانکه در دولت قره قوینلوها دای صاحب ترجمه جمال الدین صاعدی در شیراز وزارت پیر بوداق را داشته است .

کمال الدین حسین بن محمد بن علی الاری

وی از تلامذه علامه جلال دوانی و از مشایخ و اساتید مصلح الدین لاری همشهری معروف او است شرح احوال وی بطور کامل بدست نیامده همینقدر معلوم است که یکی از علما و دانشمندان عصر خود بوده و تصانیفی نیز داشته است من جمله تحقیق الزوراء در شرح رسالة الجوراء و الزوراء که آنرا در سال ۹۱۸ تألیف کرده است سال وفات وی نیز بدست نیامده احتمال میرود در شیراز فوت کرده باشد و شاید در حدود

نیمه قرن دهم هجری اتفاق افتاده باشد .

مولانا مصلح الدین محمد بن صلاح بن جلال بن کمال بن محمد
اللغوی السعدی العبادی ملقب به صدر و معروف
به ملا مصلح الدین لاری و مولانا لاری

تولد و نشأت اولیه وی در شهر لار مسقط الراس خود بوده سپس
برای تحصیل علوم بشیر از رفته از مجالس درس علما و دانشمندان بزرگ
در کمالات نموده است مخصوصاً از استاد بزرگ خود میر غیاث الدین
صدر الدین دشتکی شیرازی متوفی ۹۴۹ و میر کمال الدین حسین لاری
فوق الذکر استفاده شایانی برده است و در علوم عقلیه و نقلیه شهرت بسزائی
یافته است. نظر به غلیان تعصبات مقارن ظهور دولت صفویه او هم مانند
بسیاری دیگر از فضلاء زمان راه مهاجرت پیش گرفته رهسپار هندوستان
شده است در آنجا در دربار همایون پادشاه معروف گور کانیاں هندوستان
حائز مقام و رتبت و منزلات شامخی شده و ملقب به صدر گشته است پس
از وفات همایون بدیار حجاز رفته و از آنجا عازم استانبول شده است شهرت
و علو مقام وی در بلاد عثمانی بجداء اعلام رسیده است مخصوصاً پس از مناظرات
و مباحثات او در علوم عقلیه با ابوالسعود افندی مشهور و سایر اجله علمای
استانبول جلالت قدر و عظمت مقام علمی وی بشهود رسیده و مورد اعجاب
و تحسین و تکریم زیادی قرار گرفته است پس از مدتی اقامت و تدریس در
استانبول بدیار بکر رفته والی معروف آنجا اسکندر پاشا مقدم و بر امگتنم
شمرده خود و فرزندانیش نزد وی ب تحصیل پرداخته اند و ظاهراً در آنجا
تا آخر حیات در مدرسه خسرو پاشا بتدریس و ارشاد اشتغال داشته است
و مورد نهایت اکرام و تجلیل بوده است تا در سال ۹۷۹ بر حمت ایزدی
پیوسته است و در شهر آمد دفن شده است سن وی شصت سال ذکر کرده اند

که در این صورت تولد وی در شهر لاری باید حدود سال ۹۱۹ هجری باشد. در تاریخ وفات وی معجم المطبوعات و قاموس الاعلام و هدية العارفين و تقویم التواریخ و علامه «ریو» و غیره همه اتفاق دارند فقط فارسنامه بدون ذکر مأخذ وفات وی در سال ۹۸۱ نوشته است که مسلماً اشتباه است.

مولانا لاری اغلب ایام شهرت خود در خارج از ایران بسر برده و در وطن خود و مخصوصاً در مسقط الرأس خود آنطور که شایسته مقام چنین دانشمندی است شناخته نشده است و قدرش مجهول مانده روی هم رفته نظر بانتقالات وی در بلاد بعیده جزئیات احوال وی کاملاً ضبط نشده ولی کم و بیش مراجع مختلف از کلیات احوال و تصانیف وی ذکر کرده اند اما نه باندازه کافی و درخور مقام چنین دانشمند بزرگوارى حتى گمان می رود بعضی از مؤلفات او مخصوصاً حواشی بسیاری که بر کتب مختلفه مینوشته بالاخص در علوم معقول فراموش شده و معرفی نکرده اند. کما اینکه در مواردی دیده میشود بین او و مولانا ملا عبدالغفور لاری و تألیفات این دو شخصیت تخیل و اشتباهاتی رخ داده است. دور نیست در کتابخانه های بلاد عثمانی آنرور و همچنین شاید در هندوستان آناری از وی موجود باشد یعنی غیر از آنچه معرفی کرده اند و ذیلاً ذکر میشود بعضی از این تصانیف در استانبول بچاپ رسیده است.

(۱) مرآة الادوار و مرقة الاخبار بقارسی چنین آغاز میشود (سپاس نام حدود و ستایش نام حدود قادریرا سزاوار است) این کتاب در تاریخ عمومی است از بدو خلقت عالم تا زمان تالیف که ظاهراً بنام سلطان سلیمان عثمانی تالیف کرده است بعدها توسط سعدالدین بن حسن مقتی به ترکی ترجمه شده است.

(۲) حاشیه بر شرح علامه دوانی بر تهذیب المنطق سعد الدین تفتازانی.

(۳) حاشیه بر شرح قاضی میر بر هدایه انیرالدین ابهری که چنین آغاز کرده (الحمد لله الذی تخلص بهدایة حکمتہ حواشی قلوبنا من غواشی الربوب والاهام) دوبار در استانبول چاپ شده

(۴) شرح تدکره خواجه درهیئت .

(۵) حاشیه بر شرح طوابع اصفهانی .

(۶) حاشیه بر شرح جامی بر کافیه ابن حاجب در نحو نباید این حاشیه را با حاشیه ملا عبدالغفور لاری اشتباه کرد چه حاشیه مصلح الدین بشرح (لاری) و حاشیه ملا عبدالغفور به (شرح غفور) و (شرح عبدالغفور) شهرت دارد ولی بعضی مراجع بتصور اینکه یک حاشیه است (مخصوصاً که هر دو مولف لاری بوده اند بیشتر موجب این اشتباه شده) آنرا گاهی به عبدالغفور و گاهی بمصلح الدین نسبت داده اند و حال اینکه دو حاشیه است و مصلح الدین در حاشیه خود ایراداتی نیز بر عبدالغفور آورده است.

(۷) حاشیه بر شرح عضدی بر مواقف جرجانی .

(۸) حاشیه بر شرح هدایه میبدی .

(۹) شرح فارسی بر هیئت ملاعلی قوشچی .

(۱۰) شرح بر انوار امام شافعی .

(۱۱) حاشیه بر تفسیر قاضی ناصرالدین بیضاوی .

(۱۲) شرح فارسی بر شمائل النبی .

ضمنای اشعاری نیز میسروده از اشعار فارسی چیزی در دست رس نبود بدو که دو بیت عربی اکتفا میشود .

الا انما لدنیا کاحلام نائم فعن ذاک ایقاظ الانام نیام

وطوفان نوح قد نجامنه فرقة ولكن طوفان المنية عام
مولانا لاری در دربار عثمانی بطبابت هم اشتغال داشته و معلوم
میشود که طبیب هم بوده است .

مولانا قطب الدین بن عزالدین بن عبدالحی الزاهدی الکبری
الحسینی اللاری

اسم بالا بروایت از مستشرق مشهور انگلیسی «چارلس ربو» در
فهرست بریتیش موزیوم است و در نسخه حل المسائل خطی اسم خود را
چنین مینویسد (قطب الدین بن عبدالحی الحسینی اللاری) بدون عزالدین
بین دو اسم که اگر ناسخ از قلم نینداخته باشد احتمال دارد نام پدر وی
عبدالحی و عزالدین لقب داشته است. وی از فضلا و دانشمندان بزرگ نیمه
اول قرن یازدهم هجری است که مخصوصاً در علم هیئت و نجوم مقام شامخی
داشته و تصنیفات وی بهترین گواه مقام فضل او است آنچه از مصنفات وی
مسلم است و خود نیز در مقدمه حل المسائل بیان کرده بشرح زیر است
که به ترتیب تاریخ تالیف نوشته میشود .

(۱) حل و عقد يك نسخه در بریتیش موزیوم موجود است که
فهرست ربو سال تالیف آنرا ۱۰۲۷ و تحریر سال ۱۱۱۳ نوشته است سر
آغاز آن چنین است (ستایش دور از آرایش صانعی را سزاوار است که
اطباق)

(۲) سراج السائلین در اعتقادات. نشانی از این کتاب بدست نیامده
(۳) حل المسائل که بین اهل فن به حل المسائل لاری معروف است
يك نسخه خطی آنرا در تصرف خود دارم بطوریکه در خاتمه آن ذکر شده
در سال ۱۰۴۲ تالیف و سر آغازش این است (بعد حمد الله سبحانه والصلوة
علی نبیه و ولیه و سائر الائمة الاجلة المعصومین برار باب خبرت و اصحاب

بصیرت پوشیده و مستور نماند که اقل خلق الله الغنی قطب الدین بن عبدالحی الحسینی اللاری چون از تألیف حل و عقد نجوم و تصنیف کتاب سراج السائلین در اعتقادات فارغ شد)

شرح احوال وی و محل تولد و تحصیل وی بیشتر در دست نیست احتمال دارد غیر از آنچه ذکر کردید مؤلفات دیگری نیز داشته باشد وفات وی احتمال باید در حدود نیمه قرن یازدهم هجری و یا کمی بعد تر باشد آنچه بخاطر دارم وفاتش در شهر لار بوده که اکنون نیز آرامگاه وی موجود است .

محبی لاری

از شعرای قدیمی لار است کم بیشی در مراجع از او نوشته اند ولی شرح کاملی که شخصیت و مقام علمی و زمان حیاتش نشان دهد دیده نشده.
محمد مؤمن خنجی

شرح احوالی از وی بدست نیامده در دولت صفویه مقام مشامخی داشته است و گویا صدور قبایجات و از این قبیل اسناد بعهد وی بوده . دور نیست وی از اخلاف جمال الدین روزبهان و پسرش خواجه ملا باشد که بعد از دوره آق قوینلوها در اصفهان مانده اند .

کمال الدین محمد بن عبادی ناصری لاری

جداعالی مولانا مصلح الدین لاری است شرح حالی از او در دست نیست بطوریکه از فهرست کتابهای اهدائی آقای مشکوة بدانشگاه تألیف آقای منزری استنباط میشود از علما و دانشمندان صاحب تصنیف است که منجمله در موضوع آیات ناسخ و منسوخ قرآنی تألیفی داشته است .

محبوبی لاری

نیز از فهرست نامبرده برمی آید که از علما و دانشمندان است که

علامه دوانی نزدوی تحصیل کرده است .

شاه ابراهیم خان فرزند نور الدهر خان لاری

آخرین فردی است از حکام قدیمی لار که شهرت دارد خیلی قدیمی و بلکه از زمانهای باستان در لارستان به حکمرانی اشتغال داشته اند و منسوب به گرکین میلاد مینمایند . تحقیق درباره این خانواده واصل و منشأ واقعی و حقیقی آنان جادارد مورد توجه دانشمندان لارستانی قرار بگیرد تا اصل و تبار و مآثر آنها تا هر جائیکه ممکن است روشن واز صورت افسانه خارج گردد .

شاه ابراهیم مذکور در سال ۱۰۱۱ هجری مغلوب الله ویردی خان والی فارس و سردار دولت صفویه گشته و با مغلوبیت وی دوره حکمرانی این خانواده قدیمی بطور قطع خاتمه یافته است ظاهراً آثاری از دوره های باستانی از قبیل تاج و اسلحه و غیره در این خانواده نگهداری میشده که الله ویردی خان همه در بلخ با خود شاه ابراهیم خان تسلیم شاه عباس نموده است و ابراهیم خان نیز در همانجا بدرود حیات گفته است . ظاهراً بعضی از آثار لار که قدیمی است از ساختمانهای همین خانواده بوده از قبیل مسجد جامع و چار بازار معروف بقصریه از مشاهیر و علما و دانشمندان لار در قرن دوازدهم هجری کسانی هستند که حزین و غیره کم و بیش از آنها نام برده اند ولی شرح احوال کاملی از آنان و آثار یا مآثرشان بدست نیامده از قبیل :

عوض خان حاکم لار

حزین وی رابه کمال و معدلت میستاید و اشعاری نیز میگفته من

جمله .

زآه جهان سوز بستم دهانرا چو خورشید در دل شکستم ستانرا

سلیمانی من همین بس که هرگز بآزار موری نبستم میانرا

حکیم شاه معصوم لاری و فرزندوی شاه باقر

از فضایی لارند که هر دو به طبابت اشتغال داشته اند و ظاهراً در حرفه خود تخصص داشته اند چون از رجال فضل و ادب هم بوده اند اشعاری هم میسروده اند .

میرزا اشرف جهان لاری و میر محمد تقی لاری

هر دو از متمکنین و سرشناسان لار بوده اند و ظاهراً از خیرین و بافضل بوده اند که احوالشان دانسته نشده اشرف جهان در آخر عمر بنیجف رفته و مجاورت اختیار نموده همانجا وفات یافته است و میر محمد تقی در درلار بدرود زندگانی گفته است .

مولانا نصرالله لاری

ظاهراً از علمای دانشمندی بوده که تحصیلات وافر داشته و نزد علمای وقت تحصیلات کافی کرده است و در خود لار متوطن و بدارشاد میپرداخته است شرح حالی از وی بدست نیامده .

میر با میرزا زاهد علی (متخلص به سخا) بن میرزا سید الدین لاری

پدر وی ضابط مالیات بنادر بوده و بعد از فوت پدر خود نیز به همین کار اشتغال داشته است تا موقعیکه امور فارس مضطرب گشته است (ظاهراً از جریان زرد خوردهای محمدخان بلوچ درلارستان) ترك شغل گفته و فراراً به هندوستان رفته است و پس از چند سال اقامت در آنجا مسموماً در دهلی به سال ۱۱۲۶ هجری جان سپرده است .

نامبرده به میر و میرزا یاد شده احتمال دارد از نظر شغلی که داشته میرزا می گفته اند و اصلاً از خانواده معروف به میر می باشد که دور نیست

ایشان و سایر میرهای لاراز اخلاف میر کمال الدین حسین استاد مصلح
الدین لاری باشند .

حزین که اورادیده و معاشرش بوده ویرا به سخاوت وصف کرده و
به لطف طبع و شاعری میستاید و اشعاری از وی آورده که ذیلاً نقل میشود:

در شب هجر تو شرمنده احسانم کرد

دیده از بس گهر اشك بدامانم کرد

سر گذشت شب هجران تو گفتم باشمع

آنقدر سوخت که از گفته پشیمانم کرد

خار خاری بدل از لاله و گل بود مرا

دل من خون شد و فارغ ز گلستانم کرد

شمه از گل روی تو به بلبل گفتم

آن تنك حوصله رسوای گلستانم کرد

زلف او بود سخا حاصل سرمایه عمر

شانه آخر ز کفم برد و پریشانم کرد

ظاهراً حزین از دیوان وی اطلاعی نداشته ولی اودیوانی دارد که

سایر مراجع از آن اطلاع داده اند ولی در زمان حاضر خبری از دیوان

مذکور شنیده نشده ممکن است در کتابخانه های هندوستان از دیوان وی

اثری پیدا شود .

مظلوم خنجی

از شعرای معروف خنج است که تا کنون کم و بیش اشعار وی بر

سر زبانها مانده دیوانی داشته که قدیمأ در خانواده ام وجود داشته ولی

اینك مفقود است . در بیت از اشعار وی که مسموعاً به خاطر مانده است

یادداشت میشود .

جهان و آنچه در او کل لاشئی همه فانی است الاقادر حی
روانه شو توای مظلوم خنجی که رفت افراسیاب و حاتم طی
شرح احوال و زمان حیات وی دانسته نشد احتمالاً در قرن دوازدهم
میزبسته و ظاهراً از خانواده ابو نجمیها یعنی از اخلاف حاجی شیخ محمد
خنجی و یا از سلاله حاجی شیخ عبدالسلام خنجی است .

آخوند ملا محمد باقر لاری متخلص به صحبت

اصلاً از اهل بیرم و از طائفه ایست که آنجا به « زشتی » معروف
بوده اند . تحصیلاتش بدو در قریه رونیز از قرای فسا بوده سپس به شیراز
رفته و نزد علمای آنجا به تحصیل علوم عالیہ پرداخته است پس از درک
علوم مختلف و احراز مقام اجتهاد در شهر لار مرجع انام گشته و مورد
غایت تکریم و تجلیل و احترام قرار گرفته است . نظر بدیوان اشعار رسائی
که از وی بیادگار مانده و همچنین محامد و فضائلی که در شخصیت وجود
وی متمکن بوده هنوز در لارستان شهرت کاملی دارد و کمالاتش زبان زد
عموم است و در ایران بیشتر بواسطه دیوان اشعارش که مکرر در هندوستان
و در ایران بچاپ رسیده و حتی این اواخر نیز تجدید طبع شده مشهور و
معروف است . يك نسخه از دیوان خطی وی که در سال ۱۲۷۷ هجری
بقلم حسین بن محمد باقر لاری تحریر شده است در تصرف خود دارم گمان
میرود که آن فرزند آخوند ملا محمد باقر لاری آتی الذکر باشد . در اینجا
لازم است یاد آور شود که چون آخوند ملا محمد باقر آتی الذکر نیز
اشعاری داشته خیلی احتمال دارد که نظر بقرب عهد و تشابه اسمی و
وحدت شغل هر دو در يك محل کم و بیش اختلاطی در اشعار پیدا شده باشد

که از نظر صیانت اشعار معروف صحبت لازم است در این خصوص مراقبت و توجه شود و بیجهت بر قطر دیوان صحبت نیفزایند زیرا اشعار صحبت اشعار نغزی است و باید طبق اصل محفوظ بماند و از ضبط اشعار غیر اصیل در دیوان وی خود داری شود.

باری زمان تولد و مدت حیات صحبت دانسته نشد ولی اینکه تا اندازه شهرت یافته که وی سن زیادی نداشته و نسبتاً در سن کمی فوت کرده است صحبت ندارد زیرا در اصالت نسخه خطی فوق الذکر ظاهراً تردیدی نیست و در این نسخه بیتی دارد که میگوید:

سال بر شصت و سه شد صحبت بزن

چار تکمیری بر این بغداد هی

بنا بر این بیت اقلاً، شصت و سه سال عمر کرده است و یا بیشتر.

سال وفات وی ۱۲۵۱ هجری قمری ذکر شده است.

شیخ محمد اسیری

از زمان حیات او و شرح حالش اطلاعی بدست نیامده بهر حال از متأخرین و قریب باین عهد است شاید در نیمه دوم قرن گذشته میزیسته از علمای مشهور آن خطه است. اسیر فعلاً جزو فال و بلوک گلدار است.

صنعت لاری

بانوئی شاعر و دختر کدخدای فداغ است در صنایع زنانه تخصص داشته از اینرو در اشعار خود صنعت تخلص میکرده است از اشعار وی تعریف شده ولی چیزی بنظر نرسیده تا در اینجا یاد داشت شود شاید در خطه لارستان و شهر لار اثری مدون از او پیدا شود و یا بنظر بقرب عهد وی هنوز اشعارش در خاطر ها مانده باشد وفات وی در ۱۲۶۴ اتفاق افتاده است.

آخوند ملا محمد باقر لاری

پدر وی از جویم به لار آمده است در تحصیلات خود بدرجه اجتهاد نائل شده است وعهدہ دارشرعیات شهر لار گشته عمری بزهد وتقوی بسر آورده و از مشاهیر علمای متأخر لارستان است اشعاری نیز میسروده است. وفات وی در سال ۱۲۸۸ هجری است.

☆☆☆

نظر باینکه این یاد داشتها که از چندین سال پیش شروع به جمع آوری شده فقط بمنظور ضبط ترجمه رجال قدیمی لارستان بوده و نه معاصرین از اینرو اذکر کسانی که در قرن اخیر میزیسته اند خودداری میشود. برخی از علما و مشاهیر قرن گذشته در لارستان که شاید مناسب بوده ذکر شوند نگارنده احوالی از آنان خبر ندارد مانند علمای معروفی که در هرم میزیسته اند واحتمال دارد از سلسله علمای قدیم کاریان بوده اند وتقریباً یک قرن قبل از این اخلاف آنان به بحرین مهاجرت کرده اند و تا کنون باز مانند گان آنها در آنجا مقام علمی و روحانیت خود را حفظ کرده اند و همچنین دیگران که نیازمند تتبع در آینده است و امیدوار است لارستانیها در این موضوع اهتمامی نمایند.

در این مورد نکته که باید مورد توجه قرار بگیرد این است که مشایخ طریقه در خنج چنانکه جای دیگر اشاره رفت در نقاط مختلف لارستان حوزه ها ومجامع علمی وارشادی داشته اند و خلفای آنان در آن مجامع بارشاد و تبلیغ میپرداخته اند مثلاً فقیه اسمعیل یکی از خلفای آنان بوده که به اوز رفته وحوزه آنجا راروبراه کرده است وی جد اعلای سلسله مشایخ اوز است که تا کنون بنام فقیهی موجود وشهرت دارند بدیهی است در بین خلفای نقاط دیگر و اخلاف آنها با احتمال قوی علما واشخاص

سرشناسی بوجود آمده‌اند که فعلاً خبری از آنان نیست و یا گمنام مانده‌اند درخیلی از نقاط لارستان مانند بیخه جات، شبیکوه و جهانگیره و غیره علمای سرشناسی وجود داشته‌اند که اخلاف آنها حتی در اوایل این قرن معروف بوده‌اند ولی اینک اطلاع ناقصی هم از آنها در دست نیست و وظیفه مردم خود لارستان است مخصوصاً ساکنین آنجاست که هر خاطره و اثری ولو ناقص و ناچیز باشد جمع آوری نمایند.

همچنین راجع به قدمای لارستان که این یادداشت تهیه شده است لازم بگفتن است که عده آنان زیاد بوده که در محل یادرسایر نقاط ایران و یادر خارج از ایران بسر میبردند و بسیاری از آنها به نقاط دیگری منسوب و شهرت یافته‌اند مثلاً یکی از آنها که در این یادداشتها هم از قلم افتاده است ابواسحق ابراهیم بن علی الفارسی است که از اتباع ابو سعید سیرافی است و به بخارا رفته از اجله علمای نحو و غیره است که تصانیف مهم و نفیسی از خود بیادگار گذاشته است، سمعانی و یرا در زمره علمای بخارا نوشته در صورتیکه سیرافی است و امثال او زیادند. و تتبع دقیق و شافی لازم است تا اصل آنها شناخته شود.

باری نظر به ضیق وقت و کمی مجال بیش از آنچه در این یادداشت ذکر شد ضبط و ترجمه آنان میسر نگرددیده امیدوار است دانشمند محترم آقای احمد اقتداری که فقط به تشویق و به ترغیب ایشان نگارنده برای حاضر کردن یادداشتهای خود جهت چاپ اقدام نموده است اهتمام و توجهی مبذول دارند تا بکمک سایر همشهریان محترم در آینده ترجمه جامعتر و مشروحتری از رجال لارستان جمع آوری و منتشر گردد و نواقص یادداشتهای فعلی برطرف بشود.

آقای اقتداری با همتی بسیار عالی و عشقی سرشار متوجه همه

موضوعات لارستان شده‌اند و از این راه خدمت بزرگی بر عهده گرفته‌اند چنانکه تا کنون رساله درامثله لاری در مجله فرهنگ ایران زمین و سپس فرهنگ لارستانی در يك مجلد مشتمل بر لغات محلی با ذکر خصایص آن منتشر ساخته‌اند و اینک نیز جغرافیای تاریخی لارستان بضمیمه ترجمه رجال لارستان در زیر چاپ دارند و تصمیمات دیگری نیز دارند که امید است موفق بشوند. مسلماً این اقدام وی ارزش بسزائی دارد و این انتشارات مورد توجه علمای باختر نیز قرار خواهد گرفت که هم اکنون که هنوز از چاپ فرهنگ دیری نگذشته از باختر درخواستهایی برای دریافت آن از کتابخانه‌های تهران رسیده‌است. رفته رفته در ایران رسم و معمول شده که دانشمندانی خصوصیات محلی مناطق مختلف برشته تحریر در آورند چه بهتر که بمفهوم صاحب البیت ادبی بمافیة خود اهل هر محل برای ضبط خصوصیات محلی اقدام نمایند اکنون که دانشمندی از مردم لارستان تحمل این مشقت و زحمت بر عهده گرفته جا دارد بلکه واجب است که همشهریان محترم راهنمایی و کمک بکنند نواقص را یاد داشت و گوشزد نمایند تا این تحقیقات کامل گردد. بدیهی است چنین انتشاراتی ممکن نیست خالی از اشتباه و نقص باشد مخصوصاً درباره سرزمینی که متأسفانه بکلی همه چیز آن فراموش شده و بتصور رسیده که همیشه سرزمین بیغول بوده‌است خیلی از مواضع است که فقط باید از خاطرها و یادهای مردم جمع آوری گردد که چنین کاری از عهده يك یا چند نفر خارج است از این رو انجام این کار بالطبع منوط بكمك دسته جمعی مطلعین است و هر کس آنچه میتواند ولو مختصر و حتی يك کلمه یاد داشت بکند ذیقیمت و موثر است و نباید از این که این كمك که بنفع عمومی مردم لارستان و مایه افتخار آنها است که از گمنامی بدرآمده و آنطور که شایسته است شناخته شوند خود داری نمایند.

پایان

فهرست اماکن

(نام فقاطی مانند لار ولارستان که در غالب صفحه ها آمده فهرست نشده و نام هر آبادی ذیل ناحیه مربوط فهرست شده است)

باهلیه: ۱۵۹	الف:	آمد: ۹۳
بخارا: ۲۰۴		ابر ج: ۱۴۲
بخشک: ۱۱۲		اردشیر خوره: ۳۵، ۶۸، ۴۶
بستک: ۴۲، ۴۶، ۵۹، ۱۲۰، ۱۷۲		ازدها پیکر (قلعه): ۹۳
بصره: ۵۲، ۱۵۲		استانبول: ۴۷، ۶۹، ۱۷۶، ۱۹۳
بلخ: ۳۹		اسیر: ۲۰۲
بلوچستان: ۸۶، ۹۱		اشکنان: ۴۳
بمپور: ۱۱۶		اصفهان: ۸۷، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۵۳، ۱۸۲
بنارو: ۴۲، ۹۹، ۱۰۷		افزر: ۱۶۰، ۱۸۶
بندرات: ۵۴		الار: ۳۵، ۵۷
بندرعباس: ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۸۴		اقیانوس هند: ۵۲
۸۷، ۵۶، ۱۰۵		السیف: ۳۵
بهره: ۱۰۷، ۱۰۰		اوز: ۵۹
بهری: ۱۰۷، ۱۰۹		ایج: ۵۹
بیخه احشام: ۴۳، ۱۱۹		ایراستان: ۶۶، ۶۷
بیخه فال: ۴۳، ۶۲، ۱۱۵، ۱۱۹		ایزدخواست: ۴۳
بیرم: ۴۳، ۲۰۱		ایات فارس: ۹۹
بیهری: ۱۰۰		ایسین: ۱۲۵
		ایل خمه: ۵۴
پ	ب	
باریس: ۴۵، ۶۱، ۱۰۵، ۱۴۲، ۱۵۸		بادغیس: ۴۷، ۷۸، ۷۹

بانی بت: ۱۴۸

پرتقال: ۸۰

پل لاتیون: ۴۲

ت

تاشکند: ۱۴۳

تبریز: ۱۸۲، ۵۸

توی سرکان: ۱۶۱

ج

جزیره لار: ۱۲۸، ۷۲، ۷۰، ۶۹، ۳۵

جزیره جرون: ۱۶۹

جویم: ۱۵۴، ۱۲۸، ۹۸، ۶۶، ۶۵، ۴۲

جویم ابی احمد: ۱۳۶

جویم ابواحمد: ۱۳۶

جویم و بنارو: ۱۲۷، ۶۸، ۶۵

جهانگیریه: ۵۹، ۴۶، ۴۲

جهانگیریه و فرامرزان: ۱۲۱

چهرم: ۱۳۸، ۹۷، ۹۰، ۴۰، ۳۸

چ

چارک: ۴۲

چرخوی: ۱۰۶، ۱۰۵

چرکاب: ۱۰۵

چرکف: ۱۱۲

چم سه سنگی: ۱۱۲

ح

حجاز: ۱۹۳، ۱۸۸

حسا: ۵۳

خ

خلیج فارس: ۸۰، ۶۴، ۴۱

خنج: ۱۲۸، ۱۲۱، ۶۷، ۶۱، ۴۷، ۴۲

۱۶۸، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۳، ۱۳۶

۱۸۸، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۷، ۱۷۳

خنج بال: ۶۳، ۶۲، ۶۱

خنج وفال: ۱۶۱

خنک: ۱۲۸

خوجران: ۳۵

خوزیهرستان: ۳۵

د

دریای خزر: ۳۶

دشتی (قبیله): ۲۰۱

دگدان (قصر): ۳۶

دماوند: ۴۶، ۳۶

دهدنبه: ۹۹

دهکرد: ۱۰۹

دهکورد: ۱۰۹

دهکو: ۱۰۹

دیاربکر: ۱۹۳

ر

راس النخیمه: ۱۲۳

رژک: ۹۸

رم کاریان: ۱۲۷، ۶۵

رودخانه شورگه دار: ۴۲

رودخانه شورهنک: ۴۲

رودخانه لار: ۵۶

رودخانه لارستان: ۴۲

روئیز: ۲۰۱

ری: ۵۶

ریز: ۱۶۱

ز

زم کاریان: ۱۲۷، ۶۵

س

سبیه: ۱۱۷، ۱۱۵، ۵۹، ۴۲، ۴۰

سلماس: ۷۷

سمرقند: ۱۹۲

سمیران (قلعه): ۶۵

قشم: ۱۲۹
 قصرلار: ۱۱۱
 قلعه اژدها بیکر: ۷۷
 قلعه اشکنوان: ۱۴۲
 قلعه مشکون: ۱۱۵
 قلعه نارین: ۹۲
 قندهار: ۹۱، ۸۶
 قیر و کارزین: ۱۶۱، ۱۲۸
 قیس (جزیره): ۷۰، ۱۳۰، ۱۶۷
 قیصریه: ۱۱۴

ک

کاچاران: ۳۵
 کارزین: ۱۲۸، ۳۸
 کاریان: ۱۳۵، ۶۵
 کازرون: ۱۷۵
 کافر: ۱۰۷
 کرمان: ۱۰۴، ۴۰
 کشی: ۴۳
 کل: ۱۱۵
 کلار: ۴۶
 کلمبو: ۵۲
 کلون بستک: ۴۶
 کمشک: ۱۷۹
 کمنک: ۱۳۱، ۴۸، ۴۲
 کوچر: ۳۶
 کوچیهران: ۳۶
 کورستان: ۶۱، ۴۶، ۴۳
 کوشکنار: ۱۸۴
 کوهجم: ۱۳۰
 کوهچر: ۳۶
 کوهک (کاروانسرا): ۹۶
 کیس: ۱۲۶، ۶۴، ۳۷
 کیش: ۱۵۱، ۸۱

سیراف: ۱۲۶، ۷۰، ۶۴، ۴۶، ۳۶
 ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۵۱
 ۲۰۴، ۱۷۷، ۱۵۳

ش

شام زنگی: ۱۱۲، ۱۰۵
 شبانکاره: ۶۸
 شیب کوه: ۱۸۴، ۴۴، ۴۲
 شیخ شعیب: ۱۵۱، ۱۲۹
 شورنگی: ۱۱۲
 شیراز: ۱۰۷، ۹۰، ۸۶، ۵۹، ۵۲، ۴۰
 ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۴۶، ۱۵۹

ص

صمکان: ۱۸۰

ط

طاهری: ۴۷، ۴۱

ع

عسلو: ۴۷
 علامرودشت: ۴۲
 عمان: ۸۵

ف

فال: ۱۸۶، ۱۶۰، ۳۶، ۳۸
 فال واسیر: ۱۶۱
 فداغ: ۲۰۲
 فراهه: ۱۵۸
 فرک: ۳۷
 فرگ و طارم: ۶۸، ۶۷، ۴۷
 فسا: ۲۰۱، ۳۷
 فشور: ۱۷۵
 فومستان: ۴۳

ق

قاهره: ۱۵۸
 قسطنطنیه: ۱۴۷

گ

کامرون: ۳۹
کاوبندی: ۴۳، ۴۸
کچویه: ۱۷۳
کراش: ۱۶۸
کریش: ۱۶۸
کلار: ۱۷۵، ۱۲۶، ۴۶
کله دار: ۶۲
کوا: ۱۱۱
کولار: ۳۵
کوبندی: ۴۸

ل

لاد: ۱۱۳، ۷۸، ۳۶
لاریجان: ۵۶
لاغر: ۱۷۷، ۱۵۳، ۱۲۸، ۴۷
لافت: ۱۲۹
لحسا: ۸۵
لرستان: ۱۷۶
لطیفی: ۱۰۵
لنگه: ۵۶، ۵۴، ۴۸، ۴۴، ۴۲، ۴۱
۱۳۱، ۵۹

م

مازندران: ۵۶
مالدیو (جزایر): ۵۲
مزایجان: ۴۳، ۴۴
ماوراءالنهر: ۱۴۴
مسقط: ۸۵
مشهد: ۷۸
میناب: ۶۴

ن

ناحیه بیدشهر: ۱۲۰
ناحیه چپانگیریه: ۱۲۰
ناحیه جویم: ۱۲۰
ناحیه خنج: ۱۲۰
ناحیه سبغه و فرک: ۱۲۵
ناحیه شیب کوه: ۱۲۱
ناحیه علامرودشت: ۱۲۴
ناحیه فال و کله دار: ۱۲۴
ناحیه فومستان: ۱۲۲
ناحیه کورستان: ۱۲۲
ناحیه بندرلنگه: ۱۲۳
ناحیه مزایجان: ۱۲۴
ناحیه مضافات شهرلار: ۱۲۴
نجف اشرف: ۸۳
نجیرم: ۱۵۱

ه

هرات: ۱۹۲، ۷۸
هرمز: ۱۳۱، ۱۲۸، ۸۲، ۸۱، ۳۹
۱۷۳، ۱۷۱، ۱۶۹
هرمز خنج: ۴۷
هرمز و کاربان: ۶۷، ۴۷
هزو و سیف: ۶۸
هنج و بال: ۶۲
هندوستان: ۱۲۷، ۸۰، ۵۲، ۵۱، ۳۸
۱۹۳
هنگ و بال: ۱۶۱

ی

یزد: ۱۶۱

فهرست اعلام و اشخاص

الف	
ابان بن هذیل اللارزی (ابو محمد): ۱۵۱	ابن حجر: ۱۵۷
ابراهیم بن عبدالوهاب بن عمادالدین (ابو الفضائل): ۱۸۶	ابن خرداذبه: ۱۳۰
ابراهیم بن عبدالله نجیرمی (ابو اسحق): ۱۵۲	ابن سینا: ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۷۶
ابراهیم بن مکرم بن یحیی فالی: ۱۶۷، ۱۵۶	ابن مرزوق تلمسانی: ۱۵۸
ابراهیم خان: ۷۸، ۷۶، ۷۵، ۷۱، ۵۳، ۳۸	ابوالقاسم بن شعبه بن بلویه مکرانی فسوی: ۱۷۷
۱۱۴، ۷۹	
ابراهیم خان دوم: ۷۵، ۶۹، ۴۷، ۳۸	ابوبکر بن سعد بن زنگی: ۱۶۰، ۱۴۲
ابراهیم شاه (شاه ابراهیم خان): ۳۹	ابوحاتم رازی: ۱۵۱
۱۹۷ رجوع شود به شاه ابراهیم خان	ابوزرعه رازی: ۱۵۱
ابراهیم قتال (شمس الدین): ۱۷۸	ابو مسلم بن علی فالی (صدرالدین): ۱۶۶
ابن البلخی: ۱۲۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶	اتابک سعد بن زنگی: ۱۴۲، ۱۵۹
ابن الفقیه (همدان): ۶۷	اتابک شبانکاره: ۵۷
ابن الفوطی: ۱۶۰	احمد بازاریوه (فخرالدین): ۱۷۶، ۱۴۳
ابن القف (الکرکی): ۱۵۶	۱۷۹، ۱۷۷
ابن باتوی سلطان: ۵۸	احمد بن ابی القاسم خزرچی (موفق الدین): ۱۵۷
ابن بشرافیهانی: ۱۳۶، ۶۶	احمد بن جعفر الحسینی موسوی (سید عزالدین): ۱۷۷
ابن بطوطه: ۱۶۳، ۱۶۱، ۶۱، ۵۷، ۳۷	احمد بن سالم سیرافی (ابوبکر): ۱۵۳
۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹	احمد بن غسان فالی: ۱۳۷
ابن جهضم (ابی الحسن): ۶۶	احمد خان بستکی: ۱۲۰
	احمد ملک الاسلام طیبی (فخرالدین): ۱۸۰

امام فخرالدین رازی : ۱۶۰،۱۵۸،۱۴۵
 امام قلی خان : ۱۳۸،۹۸،۸۲،۷۸،۷۷
 امیر احمد (امامزاده) : ۱۰۷
 امیر درگاه : ۷۵
 امیر تیمور : ۱۲۸
 امیر سیف الدین : ۷۰،۴۷
 امیر مبارز الدین : ۱۷۶
 امین احمد رازی : ۱۱۷
 امین (وامینی) : (رجوع شود به خواجه
 ملا و فضل اله روزبهان ۱۸۷)
 انتونی شرلی : ۸۰
 انوشیروان : ۷۱،۵۷
 ایرج بن کعباد (جلال الدین) : ۷۰،۳۷
 ۷۴

ب

بابر ، ۱۴۴
 بابینگر : ۱۴۷
 باکالینجار : ۳۸
 بدلف : ۱۷۱
 بلوشه : ۱۴۳
 بنی جاشم : ۱۳۲
 بنی خالد (شیخ) : ۷۵
 بهارو : ۴۴
 بهزاد بن یعقوب نجیرمی : ۱۵۲

پ

پالکراو : ۵۳
 پراردولوال : ۵۲
 پیربوداق : ۱۹۲

ت

تاج الدین محمد : ۱۶۰

ادریسی : ۱۳۰
 ادوارد براون : ۱۵۶
 اردشیر بابکان : ۴۶،۳۵
 ارتور کریستنسن : ۴۶
 ازودو : ۱۱۱
 اژدهای هفتان بخت : ۳۵
 استاک : ۴۳،۴۱
 استریس : ۴۱
 استوری : ۱۴۷
 اسحق (روح الدین) : ۱۶۴
 اسرائیل بن عبدالسلام خنجی (عقیف الدین) :
 ۱۷۴،۱۷۳،۱۷۲
 اسکارمان : ۶۰،۵۹
 اسکندربیک منشی : ۷۴،۴۴
 اسمعیل بن علی (مجدالدین) : ۱۸۲
 اسمعیل بن مسلم کیشی : ۱۵۱
 اسمعیل بن نیکروز (مجدالدین) : ۱۶۲
 اسمعیل بن یحیی (مجدالدین) : ۱۶۲
 اشرف افغان : ۸۵،۸۴،۳۹
 اصطخری : ۶۷
 افنزی نیکتکین : ۳۸
 آقا خان اسمعیلی : ۴۰
 آلان : ۴۹
 الاربلی (شیخ عزالدین الضریر) : ۱۵۹
 البوکرک : ۸۱
 العبری (سید برهان الدین) : ۱۸۲
 الغسانی (ابوالحسن) : ۱۵۳
 الکركی (ابوالفرس) : ۱۵۸
 الله وردیخان : ۷۸،۷۷،۷۵،۷۴،۶۹،۳۹
 ۱۹۸،۱۹۷،۱۳۵،۱۱۴،۱۱۱،۷۹
 امام احمد بن حنبل : ۱۵۱
 امام الدین فالی : ۱۳۷

تاورنيه : ۱۱۲،۹۶،۵۰،۴۱

توران شاه بن قطب الدين : ۱۷۳

توماس هربرت : ۵۰،۴۱

تونت (سياح) : ۱۰۰

تهراي (سيد جلال) : ۱۴۵

تهمتن بن تورانشاه : ۱۳۸

تهمتن بن عزالدين (قطب الدين) : ۱۶۹

ج

جلال الدين ترکن (سلطان) : ۵۷،۳۷

۶۲

جعفر بن محمد سيراقي (ابو عبدالله) : ۱۵۲

۱۵۳

جمال الدين روزبهان خنجي : ۱۸۲

جمال الدين صاعدي : ۱۹۲

جهانشاه : ۷۱

جيبر : ۸۱

جيهانشاه : ۳۸

چ

چارلس ريو : ۱۹۵

ح

حاجي بيك وزير : ۱۸۲

حاجي خان لاري : ۱۱۵

حاجي خليفه : ۴۵

حاجي سيد عبدالحسين لاري : ۵۸

حاجي ميرزا حسن طبيب شيرازي : ۴۵

۱۱۳

حافظ شيرازي : ۱۶۳

حزين (شيخ محمد علي) : ۸۳،۴۵،۳۹

۲۰۰

حسن بن احمد نجيرمي (ابوسعيد) : ۱۵۲

حسن بن حسن خنجي : ۱۵۳

حسن بن عبدالله مرزبان سيراقي (ابوسعيد) :

۲۰۴

حسين بن عبدالکريم راغري (جمال الدين) :

۱۷۷

حسين خان نظام الدوله : ۱۱۶

حسين رشيدى (امير کمال الدين) : ۱۷۶

حماد بن حسين سيراقي (ابوالطيب) : ۱۵۲

حمدالله مستوفى : ۴۷ ۶۶،۶۷،۶۸،۱۶۹

۱۷۱

حيدر جويي (شيخ) : ۱۵۹،۱۴۰

خ

خداداد خان افغان : ۸۵،۳۹

خسرو شاه : ۵۷

خضري لاري : ۱۳۸،۱۱۹

خواجه ملا : ۱۹۷،۱۸۷،۱۸۲

خواجه مؤمن کمشکي : ۱۷۹

خواجه نصير طوسي : ۱۶۷،۱۴۵

د

درمستتر : ۳۶

دانيال (شيخ) : ۱۶۸، ۱۳۸، ۱۲۳، ۶۳

۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹

دوپره : ۴۳، ۴۱

ر

راماسکويچ : ۵۴، ۴۴

راوندي : ۱۵۳

رکن الدين خنجي : ۱۷۵

روح الدين بن اسحق فالي: ١٣٨
روح الدين بن اسحق سيرافي: ١٦٣
ريتر (مؤلف): ٤٥

ز

زاهد علي سخالاري: ١٤٨، ١٩٩
زماور: ٤٧، ٦٩، ٧٢، ١٢٨

س

سرجان ملكم: ١٣٩
سروشي: ٥٩
سعد الدين حسن جان: ١٤٧
سعد الدين بن حسن مفتي: ١٩٣
سعد الدين لاري: ١٩٩
سعد بن عبادة الانصار: ١٤٢
سعدى شيرازي: ٥٩، ١٤٦، ١٦٢
سعيد الدين لاري: ١٣٩
سكه لاري: ٥٠
سلطان لار: ٧٨
سلطان حسين بايقرا: ١٨٩
سلطان سليم دوم: ١٤٧
سلطان محمد بن امير تيمور: ٣٨
سلطان محمد صفوي: ٣٨
سلطان يعقوب بايندر: ١٧٠، ١٨٢، ١٨٣
١٨٨، ١٩٠، ١٩١
سلطاني (شيخ الاسلامي): ١٨٠
سيف الدين: ٧٢

ش

شاردن (شواليه): ٤١، ٥١، ١٠٧، ١١٢
شاه ابراهيم خان لاري: ١١٤، ١١٧، ١٣٥

شاه اسمعيل صفوي: ١٩٠
شاه باقر (حكيم لاري): ١٣٩، ١٩٩
شاه زين العبادي رمي: ١٨٦
شاه زين العابدين (شاه زند): ١١٩، ١٣٩
شاه شجاع: ٣٨
شاه طهماسب صفوي: ٦٩، ٧٣، ٨٦
شاه عادل لاري: ٧٥
شاه عباس صفوي: ٤٧، ٥١، ٥٧، ٨٠
٨١، ١٠٠، ١١١، ١٢٦، ١٤٦
شاه معصوم لاري (حكيم): ١٣٩، ١٩٩
شاه نعمت الله ولي: ١٤٨
شمس الدين لاري: ١٧٤
شمس الدين لاغري: ١٥٣
شيخ ابراهيم خنجي: ١٣٩، ١٧٩
شيخ ابو دلف محمد خنجي: ٦٢٠، ٦٣٦، ١٣٦
١٦٣، ١٧٠، ١٧١
شيخ ابواسحق كازروني: ١٦٨، ١٧٥
شيخ ابو شجاع: ١٧٦
شيخ ابونصر: ١٧٤
شيخ احمد: ١٧٤
شيخ اويس بن شيخ عبدالله: ١٤٠، ١٧٦
١٧٩
شيخ حاجي محمد (شمس الدين): ١٧٤
شيخ حاجي عبدالسلام خنجي: ١٧١، ١٧٢
١٧٤، ١٧٥، ١٧٦، ٧٧، ١٧٩
شيخ سعيد: ١٢٣
شيخ شمس الدين خنجي: ١٥٦
شيخ شهاب الدين سهروردي: ١٦٦
شيخ عبدالقادر كيلاني (مجي الدين): ١٧٣
١٧٨
شيخ عبدالله خنجي: ١٧٦، ١٧٩
شيخ فريد الدين عطار: ١٧٢
شيخ كبير: ١٧٦

عبداله بن محمود شیرازی (ابوالبقاء): ۱۶۵
عبداله خان لاری: ۹۴، ۱۱۵، ۱۱۶
عبداله خان ازبک: ۱۴۴
عبداله بروهی بلوچ: ۸۶
علاءالدین فالی (سراج الدین ابوالعز):

۱۳۹

علاءالملک لاری: ۷۰، ۷۱، ۷۳
علاءالملک کرکین شاه لاری: ۴۷، ۷۰، ۷۲

۱۱۴

علامه دوانی: ۱۸۳
علامه حلی: ۱۴۵، ۱۶۷، ۱۸۹، ۱۹۰

۱۹۱

علامه زمخشری: ۱۷۶
علامه قزوینی: ۱۴۳
علی بن بشر سجری: ۶۶
علی بن روزبهان خنجی (زین الدین): ۱۳۸

۱۸۱

علی بن عبداله طبیب: ۱۴۰، ۱۸۶
علی بن عبداله کردویه: ۱۵۹
علی بن مفرح الصقلی: ۶۶
علی پاشا صالح: ۱۵۶
علی خان لاری: ۹۵، ۱۱۶
علی رضا کراشی (کربلائی): ۱۱۷
علی شاه محمد شاه خوارزمی: ۱۴۶
علی کاشفی (فخرالدین): ۱۸۴، ۱۸۵
علی لاری (مولانا): ۱۷۸
علی نقی خان لاری: ۱۱۶
عمر بن عبدالعزیز خنجی: ۷۴، ۱۷۹

عمر و قتال: ۱۷۸

عمیدالدین افزری (عمیدالملک اسعد):
۱۴۲، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳

۱۷۶، ۱۶۴

شیخ محمد: ۱۲۳

شیخ محمد بن شیخ عبدالسلام: ۱۷۲
شیخ یوسف جویمی: ۱۲۳، ۱۴۰، ۱۴۳
۱۷۷، ۱۷۶

ص

صحبت لاری (محمد باقر): ۴۴، ۴۸
۱۴۰، ۱۱۸
صدرالدین کلامی لاری: ۱۱۹، ۱۴۱
صفی قلی خان: ۷۷، ۷۸
صنعت فداغی: ۱۱۸، ۱۴۱، ۲۰۲

ط

طویل (سکه): ۵۳
طویله (سکه): ۵۳

ع

عابد شاه زنده بیرمی (سید): ۱۸۶
عابدین لاری: ۱۴۳
عباس اقبال: ۶۴
عبدالجانی محمد اردزانی: ۱۴۳
عبدالجواد بن القیم خنجی: ۱۷۶
عبدالرحمن بن ابی دلف (ابوزید): ۶۱
۱۴۱، ۱۷۱
عبدالرحمن بن عبداللطیف فالی: ۱۶۵
عبدالرحمن جامی: ۱۴۲، ۱۸۴
عبدالرحیم بن حسین راغری: ۱۷۸
عبدالعزیز بن عمر جویمی (ابوبکر): ۶۶
۱۳۶، ۱۵۴
عبدالقفور لاری (رضی الدین): ۱۱۷
۱۴۱، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۴، ۱۹۵
عبدالکریم بن عبداللطیف فالی (عمادالدین):
۱۶۵

عوض بیگ حاکم لار: ۱۰۸

عوض خان حاکم لار: ۱۹۸

عیسی بن داود مناطقی: ۱۵۷

غ

غلام سرور هندی: ۱۸۵

غیاث الدین منصور شیرازی (میر): ۱۴۷

فاریا سوسا: ۸۱

فاضل نیشابوری: ۷۰، ۴۴

فتحعلی خان: ۱۱۶

فتحعلی خان گراشی: ۴۸، ۱۱۷

فردوسی: ۳۵

فریه (سیاح اروپائی): ۴۱، ۱۱۲

فضلاله روزبهان خنجی: ۱۴۳، ۱۴۵،

۱۸۳، ۱۸۷ (رجوع شود به خواجه ملا)

فیروز آبادی: ۱۵۶

فیگورآ (سیاح): ۴۱

فیلیپ پادشاه اسپانی: ۸۰، ۱۱۱

ق

قاضی ابوالقاسم لاری: ۳۹، ۷۶، ۷۷،

۷۸، ۱۱۴

قاضی احمد غفاری: ۴۴، ۶۹، ۷۰، ۷۱،

۱۲۸

قاضی نوراله شوشتری: ۱۴۵، ۱۹۱

قشقائی: ۵۵

قضیب (شیخ): ۱۲۳

قطب ابن محی (قطب محی): ۱۸۳

قطب الدین: ۷۰، ۷۱، ۷۳

قطب الدین تهمتن بن تورانشاه: ۶۳

قطب الدین کالیجار: ۷۲

قطب الدین لاری (کبیری حسینی): ۱۴۵

۱۹۶

قطب الدین شیرازی: ۱۶۷

قطب الدین مؤید پاکویه: ۳۷، ۴۷،

۷۰، ۷۲

قنبر علی بیگ ذوالقدر جهرمی: ۳۹،

۱۱۴

ک

کا کا اخی احمد: ۱۷۵

کا کا سلیمان: ۱۷۵

کا کا فخرالدین: ۱۷۵

کافور اخشیدی: ۱۵۲

کالنجار: ۷۰

کالنجار دوم: ۷۰

کالیجار: ۴۷، ۷۲

کرزن (لرد): ۴۵

کریمخان زند: ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۲۵،

کمال الدین اسمعیل: ۱۶۱

کمال الدین حسین بن محمد لاری: ۱۴۶،

۱۴۷، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۰

کپانی هلندی: ۱۰۲

کنستان (بازرگان هلندی): ۱۰۲

کوتینهو (نایب السلطنه هند): ۱۱۱

کوره دارا بگرد: ۶۸

کیخسرو: ۳۶، ۷۸، ۱۱۳، ۱۱۴

گ

گرجستان: ۱۰۲

گرگین میلاد: ۳۶، ۷۰، ۷۴، ۷۸، ۷۹، ۱۱۴،

ل

لاری (مولانا): ۱۹۳

لاری (سکه): ۵۲

لاریات (سکه): ۵۲

لسترنج (مؤلف) : ۱۲۶

لطفعلی خان زند : ۹۴

لوبرن (سیاح) : ۴۱

م

مارکوارت (مؤلف) : ۳۵

ماندلسلو (سیاح) : ۴۱

مبارزالدين محمد (پادشاه لاری) : ۷۱

مبارزالدين بن کرکین شاه : ۷۲

مجدالدين : ۱۶۴

مجبوبی لاری : ۱۴۹، ۱۹۷

مجبی لاری : ۱۱۹، ۱۹۷

محمد : ۶۳، ۷۳

محمد (تاجالدين) : ۱۶۱

محمد (حاجی شیخ) : ۱۷۵

محمد امین خنجی : ۱۵۰

محمد بن احمد سیرافی : ۱۵۱

محمد بن احمد غسانی : ۱۵۱

محمد بن اسعد دوانی صدیقی (جلالالدين) :

۱۴۹

محمد بن ابراهیم جوینی (ابوعبدالله) : ۶۶،

۱۵۴، ۱۳۷

محمد بن ابی بکر کاربانی : ۱۷۶

محمد بن ابی الخیر فالی سیرافی : ۱۶۴

محمد بن احمد حکیم کیشی (شمسالدين) :

۱۶۷

محمد بن اسحق فالی سیرافی (علاءالدين) :

۱۶۴

محمد بن حسن ابن درید : ۱۳۶، ۶۶

محمد بن صفیالدين (قطبالدين) : ۱۶۰

محمد بن عبدالجبار المقرئ : ۶۶، ۱۳۷،

۱۵۴

محمد بن مکرم فالی (محبالدين) : ۱۶۴

محمد بن نام آور خنجی (افضلالدين) : ۱۳۷،

۱۵۶

محمد بن یوسف سیرافی : ۱۵۲

محمد بیگ : ۷۱

محمد تقی خان : ۹۵

محمد تقی دانش پژوه : ۱۴۴

محمد حسن قاجار : ۹۳

محمد خان بلوچ : ۹۰، ۸۸، ۸۱، ۳۹

محمد خان لاری : ۹۴

محمد سخاوی (ابوالخیر شمسالدين) : ۱۸۷

محمد شاه غازی : ۱۴۷

محمد شیبانی خان : ۱۴۳

محمد صادق نامی (مؤلف) : ۹۲، ۹۴

محمد صادق خان استظهارالدوله : ۹۳

محمد علی خان لاری : ۹۴، ۹۵

محمد علی شاه قاجار : ۵۸

محمد علی شمس منجم : ۱۴۶

محمد عمر قتال (سید) : ۱۷۸

محمد کوشکناری (قطبالدين) : ۱۸۳

محمد مؤمن خنجی : ۱۹۷

محمد مشکوة (سید) : ۱۴۵، ۱۵۶

محمیالدين ابن العربی (شیخ) : ۱۵۶

مسعود بن محمود فالی (ابوالخیر) : ۱۶۴

مسعود سیرافی (امام صفیالدين) : ۱۶۰

مسیح خان لاری : ۹۴

مصطفی (میرزا سید) بیرمی : ۱۸۶

مصلحالدين لاری : ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۸۵،

۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵

مکرم بن یحیی سیرافی (سراجالدين) :

۱۶۳

مکرم بن العلاء فالی (سراجالدين ابوالعز)

۱۶۶

نصیرخان لاری: ۱۲۵،۱۱۵،۹۴،۹۳،۹۲
 نورالدهرخان لاری: ۱۹۸،۱۱۴،۷۵،۳۸
 نوشاد: ۷۶
 نوشیروان شاه لاری: ۷۵،۷۳،۳۸
 نیارکوس (یونانی): ۱۳۰
 نیکروزبن زیاد: ۱۶۲

و

ویلسن (مؤلف): ۱۲۹،۸۲،۸۰،۴۱
 ویلیام بارت (مؤلف): ۵۱

ه

هارون (شاه لاری): ۷۳،۷۱
 هبته الله شیرازی (ابوالقاسم): ۱۵۱
 هجر بن احمد جویمی (ابو احمد): ۱۶
 ۱۵۳،۱۳۶
 هشام بن علی بن سیرافی: ۱۶۷

ی

یاقوت حموی: ۶۵
 یحیی بن معین: ۱۵۱
 یحیی بن اسمعیل (رکن الدین): ۱۶۲
 یحیی قالی (قاضی رکن الدین): ۱۳۸
 یعقوب بن اسحق الکرکی: ۱۵۶
 یعقوب خان: ۷۵
 یوسف بن یعقوب نجیرمی: ۱۵۱
 یوسف سیرافی (ابو محمد): ۱۵۵

ملا صدراشیرازی: ۱۵۶
 ملا صدراالدین دشتکی: ۱۴۷
 ملا محمد باقرلاری: ۱۴۸،۱۱۸
 ملا محمد لاری: ۱۴۸
 ملک عادل کیو لاری: ۷۱
 منجم باشی (مؤلف): ۶۹،۴۷،۴۴
 مودودلاری (شیخ): ۱۴۸
 مهجور شاعرلاری: ۶۰،۴۴
 مهرباب خان بلوچ: ۴۰
 مینورسکی (پرفسور): ۶۲،۳۵
 میرمحمد: ۸۳
 میرمحمد تقی لاری: ۱۹۹،۸۳
 میرزا اشرف جهان لاری: ۱۹۹،۸۳
 میرزا شریف لاری: ۱۱۷،۴۸
 میرزا شفیعا (اثر) لاری: ۱۴۸
 میرزا علیرضا لاری: ۱۱۷
 میرزائی شهید (الخ بیگ): ۴۵
 میرزا محمد فسامی: ۱۱۶

ن

نادرشاه: ۱۰۶،۵۵،۴۰
 ناصرالدین خنجی: ۱۷۶
 ناصرخان لاری: ۴۰
 نجم الدین فقیه (مولانا): ۱۳۸
 نصرالله خان آتشپاره لاری: ۱۱۶
 نصرالله لاری (مولانا): ۱۹۹،۱۴۹،۸۴

فهرست موضوعات

از سفرنامه تاورنیه ۹۶ تا ۱۰۶	مقدمه
از سفرنامه شوالیه شاردن ۱۰۷ تا ۱۱۲	تقدیم کتاب صفحه ۳
لارولارستان ۱۱۳ تا ۱۲۵	سرآغاز ۵ تا ۱۰
برخی نکته ها در کتب جغرافیائی ۱۲۶ تا ۱۳۱	نام دیه ها و آبادیهای لارستان کنونی ۱۱ تا ۲۰
رجال علمی	فهرست مأخذ ۲۰ تا ۲۶
شاه ابراهیم خان لاری ۱۳۵ ، ۱۹۸	سپاسگزاری و یادآوری ۲۷ تا ۳۲
ابو احمد جویمی ۱۳۶ ، ۱۵۳	جغرافیای تاریخی
عبدالعزیز بن عمر جویمی ۱۳۶ ، ۱۵۳	لار بقلم پرفسور ولادیمیر مینورسکی ۳۵ تا ۴۵
ابی دلف خنجی ۱۳۶ ، ۱۷۰	حواشی بر مقاله پرفسور مینورسکی ۴۶ تا ۴۹
محمد بن عبد الجبار المقری جویمی ۱۳۷ تا ۱۵۴	لارین بقلم جی: آلان ۵۰ تا ۵۳
محمد بن ابراهیم جویمی ۱۳۷ ، ۱۵۴	لارولاهجه لاری بقلم راماسکو بیچ ۵۴ تا ۶۰
احمد بن غسان فالی ۱۳۷	از سفرنامه ابن بطوطه ۶۱ تا ۶۴
حکیم افضل الدین محمد بن نامور خنجی ۱۳۸ ، ۱۵۶	جویم از کتاب معجم البلدان ۶۵ تا ۶۶
امام الدین فالی ۱۳۷	از نزله القلوب حمد الله مستوفی ۶۷ تا ۶۸
خضری لاری ۱۳۸	حکام لار ۶۹ تا ۷۱
شیخ دانیال ۱۳۸ ، ۱۶۸	پادشاهان لار ۷۲ تا ۷۳
ابی سلم فالی ۱۳۸	شرح تسخیر لار ۷۴ تا ۷۹
قاضی رکن الدین یحیی فالی ۱۳۸	اخراج برتغالیها ۸۰ تا ۸۲
زین الدین علی روزبهان خنجی ۱۳۸ ، ۱۸۱	از کتاب خاطرات حزین ۸۳ تا ۹۱
	از کتاب تاریخ کیتی کشا ۹۲ تا ۹۵

اسمعیل بن مسلم کیشی ۱۵۱
 ابان بن هذیل اللدرزی ۱۵۱
 بن ماموم سیرافی ۱۵۱
 یوسف بن یعقوب نجیرمی ۱۵۱
 بهزاد بن یعقوب نجیرمی ۱۵۲
 حسن بن احمد یوسف نجیرمی ۱۵۲
 ابراهیم بن عبدالله نجیرمی ۱۵۲
 القاضی محمد بن یوسف سیرافی ۱۵۲
 حماد بن حسین ققیه سیرافی ۱۵۲
 جعفر بن محمد بن حسین سیرافی ۱۵۲
 احمد بن سالم سیرافی ۱۵۳
 جعفر بن محمد حسن سیرافی ۱۵۳
 حسن بن حسن خنجی ۱۵۳
 شمس الدین لاغری ۱۵۳
 حسن بن عبدالله مرزبان فارسی سیرافی
 ۱۵۴
 یوسف بن ابوسعید سیرافی ۱۵۵
 شیخ شمس الدین خنجی ۱۵۶
 تاج الدین محمد افزری خنجی ۱۶۱
 مجدالدین اسمعیل بن نیکروز سیرافی ۱۶۲
 رکن الدین یحیی بن اسمعیل ۱۶۲
 مجدالدین بن یحیی ۱۶۲
 روح الدین مکرم بن یحیی سیرافی ۱۶۳
 روح الدین اسحق بن یحیی فالی ۱۶۳
 محمد بن مکرم بن یحیی سیرافی ۱۶۴
 علاءالدین محمد بن اسحق فالی سیرافی
 ۱۶۴
 ابوالخیر مسعود بن محمود فالی سیرافی
 ۱۶۴
 قطب الدین محمد ای الخیر فالی سیرافی
 ۱۶۴
 عمادالدین عبدالکریم بن عبداللطیف سیرافی
 ۱۶۵

سید شاه زین العابدین بیرمی ۱۳۹، ۱۸۶
 ابوالعزلاء الدین محمد فالی ۱۳۹
 سعیدالدین لاری ۱۳۹
 حکیم شاه معصوم لاری ۱۳۹، ۱۹۹
 حکیم شاه باقر لاری ۱۳۹، ۱۹۹
 شیخ ابراهیم خنجی ۱۳۹، ۱۷۹
 شیخ اویس خنجی ۱۴۰، ۱۷۹
 شیخ علی بن عبدالله طبیب افزری ۱۴۰،
 ۱۸۶
 شیخ حیدر جویمی ۱۴۰، ۱۵۹
 شیخ یوسف جویمی ۱۴۰، ۱۷۷
 صدرالدین کلای ۱۴۱
 صنعت فداغی ۱۴۱، ۲۰۲
 شیخ عبدالسلام خنجی ۱۴۱، ۱۷۱
 عبدالرحمن بن ابی دلف ۱۴۱، ۱۷۱
 عبدالغفور رضی الدین لاری ۱۴۱، ۱۸۴
 عیدالدین اسمعلا افزری خنجی ۱۴۲، ۱۵۹
 عابدین لاری ۱۴۳
 فخرالدین احمد بازارویه ۱۴۳، ۱۷۶
 فضل اله روزبهان خنجی ۱۴۳، ۱۸۷
 قطب الدین لاری ۱۴۵، ۱۹۶
 میرکمال الدین حسین لاری ۱۴۶، ۱۹۲
 مصلح الدین لاری ۱۴۷، ۱۹۳
 آخوند ملا محمد باقر لاری (مجتهد) ۱۴۸،
 ۲۰۳
 ملا محمد لاری ۱۴۸
 شیخ مودود لاری ۱۴۸
 میرزا زاهد علی سخا لاری ۱۴۸
 میرزا شریف لاری ۱۴۸
 میرزا شفیعا (اثر) لاری ۱۴۸
 مولانا میرزا نصراله لاری ۱۴۹، ۱۹۹
 محبوبی لاری ۱۴۹، ۱۹۷

شیخ عبدالله خنجی ۱۷۹	سراج الدین مکرم بن العلاء فالی ۱۶۶
عمر بن عبدالعزیز خنجی ۱۷۹	ابو مسلم بن علی بن العلاء فالی ۱۶۶
اسمعیل بن علی بن روزبهان خنجی ۱۸۲	ابراهیم بن مکرم فالی شیرازی ۱۶۶
جمال الدین روزبهان خنجی ۱۸۲	شمس الدین محمد بن احمد کیشی ۱۶۷
شیخ محمد کوشکناری ۱۸۳	شیخ محمد خنجی ۱۷۲
رضوان خنجی ۱۸۶	عقیف الدین اسرائیل خنجی ۱۷۳
کمال الدین محمد بن عبادی ناصری لاری	شیخ حاجی محمد بن عبدالسلام خنجی ۱۷۴
۱۹۷	رکن الدین خنجی ۱۷۵
محبی لاری ۱۹۷	ناصرالدین خنجی ۱۷۶
محمد مومن خنجی ۱۹۷	عبدالجواد سعید خنجی ۱۷۶
عوض خان حاکم لاری ۱۹۸	محمد ابی بکر کاریانی ۱۷۶
میرزا اشرف جهان لاری ۱۹۹	جمال الدین حسین راغری ۱۷۷
میرزا محمد تقی لاری ۱۹۹	روح الدین بن حسین راغری ۱۷۷
مظلوم خنجی ۲۰۰	عبدالرحیم بن حسین راغری ۱۷۸
صحبت لاری ۲۰۱، ۱۴۰	سید محمد عمر قتال ۱۷۸
شیخ محمد اسیری ۱۰۲	مولانا علی لاری ۱۷۸
	خواجه مومن کمشکی ۱۷۹

غلطنامه

(بیش از خواندن غلطهای چابی را تصحیح فرمائید)

صفحه	سطر	نادرست	درست
۳۹	۱۶	هفتم	دوازدهم
۴۶	۹	کوره	کورستان
۴۶	۹	kowra	kowrestân
۱۸۶	۹	علی بن عبد الله الطیب	علی بن عبد الله الطیب
۱۹۲	۱۲	تصنیفس	تصنیفش
۲۰۶	۵	۹۳	۱۹۳

کتاب فرهنگ لارستانی

شامل پنجهزار لغت در لهجه های لارستانی و قواعد
دستوری و متن يك نامه تاریخی بلهجه لاری از روزگار زندیه
با الفبای لاتین منتشر شد .

برای خرید کتابهای فرهنگ لارستانی و لارستان کهن
بآدرس زیر مکاتبه فرمائید :

تهران - خیابان کاخ - کوچه نوربخش خانه احمد اقداری

تلفن ۴۷۵۸۱

کتابخانه شخصی